

هو العليم

تجّر × سکولاریسم

سلسله یادداشت‌هایی در نقد دیدگاه «مهدی نصیری»

با عنوان «عصر حیرت»

به قلم «سید محمد حسین دعائی»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
یادداشت اول «مهدی نصیری»: سکولاریسم مردود است؛ اما درباره توانایی فقه برای اداره جامعه و رفع مشکلات غلو نکنید!.....	۹
نقد یادداشت اول: خستگی، ناامیدی و التقاط!.....	۱۲
یادداشت دوم «مهدی نصیری»: فقه نظام‌ساز؛ داریم یا نداریم؟.....	۲۲
نقد یادداشت دوم: غیرعقلانی، غیردینی و غیرانقلابی!.....	۲۶
بخش اول پاسخ «مهدی نصیری» به نقد یادداشت دوم: مکاشفه صدرایی در امکان تحقق تمدن تراز دین در عصر غیبت و مدرنیته.....	۴۱
نقد بخش اول پاسخ «مهدی نصیری»: نعل وارونه!.....	۴۷
بخش دوم پاسخ «مهدی نصیری» به نقد یادداشت دوم: فلسفه یونانی و صدرایی دستاوردی برای انقلاب ندارد.....	۷۴
نقد بخش دوم پاسخ «مهدی نصیری»: باز هم نعل وارونه!.....	۸۱
مرام‌نامه آرمان‌خواهی و پیشرفت: مروری بر دیدگاه‌های رهبر معظم انقلاب در رابطه با «آرمان‌خواهی و پیشرفت».....	۹۹
فهرست منابع.....	۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين و اللعنة على اعدائهم اجمعين

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

مقدمه

یکی از مهم‌ترین چالش‌های علمی و عملی دوران معاصر، چالش «سبک زندگی» و «الگوی اداره جامعه» است؛ چالشی که سابقه‌ای به درازای عمر بشر داشته و تکلیف جدال تاریخی حق و باطل در افق آینده را روشن خواهد کرد.

این چالش، با پیروزی «انقلاب اسلامی ایران»، وارد مرحله‌ای جدید و به‌شدت جدی شد؛ چرا که انقلاب مذکور، با شعارهایی هم‌چون «حکومت اسلامی» و «حاکمیت اسلام در همه ابعاد زندگی» به پیروزی رسید؛ شعارهایی که در ادامه، به گفتمان‌هایی مانند: «نهضت نرم‌افزاری»، «بومی‌سازی علوم»، «تولید علم دینی»، «فقه تمدنی»، «سبک زندگی اسلامی»، «علوم انسانی اسلامی»، «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» و «تمدن نوین اسلامی» ارتقاء یافت.

البته در این مرحله، جدای از رقباء حاضر در جبهه باطل، کنشگران مختلفی از درون جبهه حق نیز درگیر چالش مذکور شده و در مواجهه با کلان‌پروژه انقلاب اسلامی - یعنی پروژه «تمدن نوین اسلامی» - به مخالف‌خوانی پرداختند.

یکی از این کنشگران مخالف‌خوان، «مهدی نصیری» است که پس از نقد «فلسفه و عرفان اسلامی» در کتاب «فلسفه از منظر قرآن و عترت» و نقد «مدرنیته» در کتاب «اسلام و تجدد»، این بار به نقد آرمان «تمدن نوین اسلامی» در کتاب «عصر حیرت» پرداخته است. او در مقدمه این کتاب می‌نویسد:

«ما در این کتاب، با ارائه چند فصل نشان خواهیم داد که حضور مبسوط الید حجت معصوم الهی، همراه با حاکمیت بدون مانع و همراه با اقبال مردمی، شرط اساسی تحقق جامعه و تمدنی است که در آن، احکام و معیارها و ارزش‌های دینی، در حدی مقبول و رضایت‌بخش، حاکم و نافذ و جاری باشد و بدون چنین حضور و حاکمیتی، تحقق جامعه و تمدنی در تراز اسلام‌شناسی و فقه موجود و کنونی شیعه با همه کاستی‌هایش، که بتوان مدعی شد شاخصه‌های یک جامعه دینی رضایت‌بخش را در همه عرصه‌های فردی و جمعی دارد نیز قابل تحقق نیست. به عبارت دیگر، ما طی صفحات آتی، با استناد به ادله قرآنی و روایی، توضیح خواهیم داد که شرط ارائه و اقامه مطلوب و مقبول دین در عرصه‌های فردی و جمعی، حضور مبسوط الید حجت معصوم الهی است و بدون وجود چنین شرطی، آن چه در نهایت قابل تحقق است - حتی در شرایط برپایی حکومت دینی با محوریت ولایت فقیه جامع الشرایط - نسبتی محدود و حداقلی از دین و احکام و ارزش‌های دینی است که بسته به میزان فعالیت و تلاش مؤمنان و نحوه حکمرانی فقیه حاکم، موفقیت آن کم و یا زیاد می‌شود. ضمن این که در روزگار کنونی، مانعی دیگر به نام مدرنیته و تمدن جدید غرب وجود دارد که این نسبت و توان را در قیاس با دوران ما قبل مدرن، به شدت محدود می‌کند. البته در یکی از فصول پایانی کتاب، توضیح خواهیم داد که محدودیت مؤمنان در عصر غیبت و روزگار کنونی برای تحقق احکام و آرمان‌های دینی، نه به معنای مکلف‌نبودن به تلاش برای تحقق چنین

امکانی است و نه به معنای کم‌فایده و بی‌ارزش بودن آن؛ بلکه اساساً باب اصلاح‌گری و تکلیف برای بهتر کردن وضعیت، در هر شرایطی مفتوح بوده و قعود و بی‌عملی و عدم مسئولیت در برابر مفساد و مظالم، بر خلاف آموزه‌های قرآنی و روایی و عقلانیت است.^۱

البته «مهدی نصیری»، پیش از انتشار کتاب «عصر حیرت» نیز در یادداشت‌ها و مصاحبه‌های متعددی، به تبیین دیدگاه فوق پرداخته بود؛ از جمله چند یادداشتی که به‌ضمیمه نقدهای نگارنده بر آن‌ها، در مجموعه حاضر جمع‌آوری شده‌اند؛^۲ یادداشت‌ها و نقدهایی که با توجه به اهمیت موضوع آن‌ها از یک سو، ضرورت توسعه و ترویج «کرسی‌های آزاداندیشی» از سوی دیگر و عادت «مهدی نصیری» به نادیده‌نگاشتن اشکالات از سوی سوم، می‌توان بازنشر آن‌ها را ضروری دانست.

به عقیده نگارنده، اگرچه ظواهر امر بر حسن نیت، تشریح و تعلق قلبی «مهدی نصیری» به انقلاب اسلامی دلالت دارند، اما متأسفانه دیدگاه او در کتاب «عصر حیرت»، دیدگاهی است غیرعقلانی، غیردینی و غیرانقلابی؛ زیرا هم آن‌جایی که از «مدرنیته و توسعه تمدنی» سخن می‌گوید، هم آن‌جایی که به تحلیل «دین و فقه» می‌پردازد و هم آن‌جایی که ناظر به «انقلاب، نظام و جمهوری اسلامی» نظر می‌دهد، دچار خطاست. به عبارت دیگر، «مهدی نصیری عصر حیرت»، چیزی نیست جز حاصل ضرب «مقدس‌نمایان متحجر» در «روشنفکرنمایان سکولار»، به‌ضمیمه حجم قابل‌توجهی از «خستگی»، «ناامیدی»، «وادادگی» و «سیاه‌نمایی».

امید آن‌که انتشار این گفت‌وگوهای انتقادی، زمینه کشف حقیقت را فراهم آورده و به رشد علمی و عملی جبهه انقلاب اسلامی بینجامد، ان شاء الله. در همین راستا از همه صاحبان اندیشه و مخاطبان فرهیخته تقاضا می‌شود که با مطالعه دقیق و کامل این مجموعه، نشر آن در فضای مجازی و انتقال نظرات خود به نگارنده، به تحقق هدف فوق کمک کنند.

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

سید محمدحسین دعائی^۳

حوزه علمیه مشهد مقدس

رمضان المبارک ۱۴۴۱

۱. نصیری، مهدی، عصر حیرت، ص ۱۳

۲. گفتنی است که اکثر یادداشت‌ها و نقدهای مذکور، پیش از این، در پایگاه اینترنتی «خبرگزاری مهر» منتشر شده‌اند.

۳. smhdoaei@yahoo.com

یادداشت اول «مهدی نصیری»: سکولاریسم مردود است؛ اما درباره توانایی فقه برای اداره جامعه و رفع مشکلات غلو نکنید!

ظرف هفته‌های اخیر بحث‌های زیادی بین صاحب‌نظران در مورد حوزه و سکولاریسم مطرح شد. آنچه مسلم است قول به جدایی دین و حوزه‌های دینی از سیاست، بر خلاف مسلمات و الفبای دین و شریعت است و بدون شک همه انبیای الهی تحقق اهداف والای معنوی و اخلاقی و عدالت‌خواهی و ایجاد قسط را از رهگذر تحقق حکومت الهی دنبال می‌کرده‌اند و هیچ حکومت نامشروعی را - جز از باب تقیه - تأیید نمی‌کردند. اما این همه ماجرا نیست و در این میان نکات دیگری مطرح است که باید در این بحث بدان‌ها هم توجه کرد:

۱. بر اساس مبانی تشیع، قوام دین و ارائه و اقامه دین در حد مطلوب و رضایت‌بخش، منحصر به امام معصوم است، آن هم مشروط بر مبسوط الید بودن او. اگر معصوم حاضر، ولی مبسوط الید نباشد و یا در پرده غیبت برود، خیمه تشریح و هدایت و جامعه‌سازی و حکومت دینی با انکسار و خلل‌های بسیار جدی مواجه خواهد شد و هیچ عامل دیگری نمی‌تواند چنین انکسار و خللی را به نحو کامل و مطلوب پُر کند.

۲. مراجعه به فقها در عصر غیبت، سفارش اهل بیت علیهم السلام و عمل به فتاوی فقهای جامع شرایط تکلیف است و رد بر آن‌ها مانند رد بر حجت معصوم خداوند و رد بر خود خداوند است؛ اما روشن و واضح است که این امر از باب ضرورت و اضطرار است و در مثل، مانند تیمم به جای وضو در زمان فقدان آب است.

۳. مرجعیت و فقاہت در عصر غیبت نمی‌تواند خلأ حضور و حاکمیت معصوم علیه السلام را پُر کند و جامعه را به زلال معارف و احکام الهی و عدالت مطلوب انبیای الهی برساند. مرجعیت و فقاہت گر چه تنها گزینه مؤمنان برای رستگاری و عمل بر اساس موازین دینی - در حد وسع و توان فقه و فقیهان - در عصر غیبت است و فقه و فقها موظف به تشکیل حکومت در صورت امکان و فراهم‌بودن زمینه‌های آن و جامعه‌سازی دینی در حد توان‌اند و این وسع و توان در روزگار کنونی می‌تواند نتیجه بسیار مهم و سازنده‌ای داشته باشد، اما این باور که با فقه مبتنی بر اختلافات فراوان و ظنون بی‌شمار - البته معتبر و مجزی از تکلیف - می‌توان جامعه و نظامی تراز دین نفس الامری و احکام الله واقعی ساخت، بر خلاف مبانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام و واقعیت‌های فقه موجود است.

۴. فقه موجود، علاوه بر مصیبت غیبت حجت معصوم خداوند، با پدیده‌ای دیگر به نام سيطرة مدرنیته و تمدن جدید غرب مواجه است که مانعی بسیار اساسی در تحقق مطلوب بسیاری از احکام الله و ارزش‌های دینی است و فقه و شریعت را با شوره‌زاری تمدنی مواجه کرده است که اصلاح آن اغلب جز با حذف و نسخ این تمدن امکان‌پذیر نیست و این البته از عهده فقه و حوزه ساخته نیست و اساساً دیدگاه مشهور در حوزه، تأیید و امضای بخش‌های زیادی از این تمدن است و در یک نگاه ساده و بسیط، مانعیتی برای آن نمی‌بیند و تحولات سترگ موضوعی و ساختاری حاصل از مدرنیته را صرفاً محصول یک تحول کمی و تکاملی می‌بیند و ظاهراً تا

مدرنیته همه عرصه‌های ذهنی و عینی را کاملاً فتح نکند، حرکتی جدی و فراگیر را در حوزه برای فهم مستحدثه‌ای به نام مدرنیته - به وسعت تأثیرگذاری بر همه جهان و همه ابعاد زندگی، که هزاران موضوع جدید را به دنبال خود داشته است - بر نمی‌انگیزد.

ندیدن این مانع و مستحدثه بزرگ توسط فقه و حوزه، اولاً خود از مصادیق نوعی سکولاریسم است که سکولاریسم‌ستیزان انقلابی و حوزوی اغلب بدان التفات ندارند و بر تمدنی مبناء و بناء سکولار، مهر تأیید - جز در ابعاد اخلاقی و فرهنگی آن که تعارضش با فقه و دین آشکار است - می‌زنند و ثانیاً من حیث لایحتسب چنان ناکامی‌هایی را برای فقه و حوزه در تحقق آرمان‌های دینی رقم خواهد زد که در آینده‌ای نه چندان دور، همه خوش‌باوران را از خواب جزمی آرمان‌گرایی فارغ از واقعیات و تنگناهای موجود در عصر سیطره مدرنیته بیدار خواهد کرد.

حوزه و فقهی که کمترین تحلیلی از نقدینگی در اقتصاد امروز و پول‌اعتباری و تورم ناشی از آن‌ها - و این که همین پول‌اعتباری که موضوع مستحدثی در برابر نقدین (طلا و نقره) و پول واقعی بوده است - ندارد و توجه ندارد که دولت‌های مدرن (و در رأس همه، دولت آمریکا با دلار خود) بیشترین دستبردها را به اموال و دارایی‌های مردم جهان با پدیده مدرنی به نام خلق پول می‌زنند و دولت جمهوری اسلامی هم ید طولایی در این تکنیک اقتصادی مدرن دارد و سی هزار میلیارد تومان به سرقت رفته و یا گم شده در صندوق‌های اعتباری و بانک‌های خصوصی را برای جلوگیری از بحران، با خلق پول توسط بانک مرکزی جبران می‌کند و غول نقدینگی را فربه‌تر می‌کند تا زنجیر پاره کند و فاتحه ارزش پول ملی را ظرف چند هفته بخواند، چگونه این همه شعار سکولاریسم‌ستیزی می‌دهد؟ وضع روانی بسیاری از انسان‌ها بیانگر این است که اگر از رفتار شما ناراحت باشند، سعی می‌کنند با همان چیزهایی که شما مخالفید، هم‌دردی بیشتری کنند و لذا خوف آن وجود دارد که سکولاریسم‌ستیزی سطحی و شعاری ما، با این مدیریت فشل اقتصادی، منجر به محبوبیت بیشتر سکولاریسم در جامعه شود.

۵. تصویری غلوآمیز از توانایی‌های فقه و حوزه در حل مشکلات و مسائل کشور، نه به نفع فقه و حوزه است و نه به نفع نظام. باید واقع‌بین بود. از اشکالات فقه و اسلام‌شناسی موجود، اهتمام به برش‌هایی از دین و ندیدن برخی دیگر از برش‌هاست. ما پیوسته در تمام این سالیان از عدالت و سرسختی و سازش‌ناپذیری امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌ایم و درست هم بوده است و چون افتخاری بر تارک آن عدالت مجسم و مذهب تشیع می‌درخشد؛ اما همه سیره آن امام همام این نبوده است. این سترگ‌مرد عرصه عدالت و سیاست، سیره‌ای از واقع‌بینی و خاضع‌شدن در برابر واقعیات‌های تلخ نیز دارد.

تاکنون کمتر به مردم گفته‌ایم که علی علیه السلام وقتی حکومت را در دست گرفت، در برابر ۲۶ بدعت اساسی و بزرگ که میراث خلفای پیشین بود و مبارزه با آن‌ها موجب از هم گسیختگی انسجام اجتماعی و ملی و سیاسی می‌شد، ممانعت کرد و از اصلاح آن‌ها چشم پوشید و از جمله این موارد، بازنگرداندن بخشی از قطب‌های اموال و املاکی بود که اغلب توسط خلیفه سوم به این و آن به ناحق داده شده بود؛ در حالی که حضرت قبلاً سوگند یاد کرده بود که اگر به کابین زانانشان رفته باشد، باز خواهم گرداند. (البته در این زمینه بیش از اندازه به این سیره عمل کرده‌ایم! در حالی که در زمانه ما برای حفظ انسجام و اعتماد اجتماعی باید اغلب عکس این عمل کرد و دست نظام، مانند دست امیرالمؤمنین جز در مواردی که فلان مسئولی که اعلام می‌کند که اگر سراغ فلانی بروید اعلام جنگ می‌کنم، بسته نیست.)

در هر صورت این‌که تصور کنیم راه حل بسیاری از مشکلات امروز کشور، در دست فقه و حوزه است و نظام و جامعه منتظر درس‌های خارج فقه حوزه است تا خروجی آن‌ها موجب حل این مشکلات شود، تا حد زیادی از واقعیت بیگانه است. بسیاری از مشکلات کنونی، ناشی از ضعف مدیریت و بسیاری دیگر ناشی از ساختارهای مدرن اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی است که حوزه و فقه کار زیادی نمی‌توانند درباره آن‌ها انجام دهند و اتفاقاً بخشی از راه‌حل‌های آن‌ها ممکن است در عرف موجود حکمرانی در جهان و تجربیات موجود در دنیا باشد که باید حوزه، راه استفاده از چنین عرفی را به نحو احکام اولی و یا ثانوی و مهم‌تر از همه، فقه مصلحت، برای نظام و جامعه باز کند و بی‌جهت در موارد ناتوانایی‌ها و تراحم اهم و مهم، مته بر خشخاش نگذارد.

۶. حوزه انقلابی به‌جای ورود به مباحثی سر و صدا برانگیز و کم‌فایده و گاه ذهنی محض، می‌تواند با ایستادن بر سر مسلمات فقهی و دینی و انقلابی (فارغ از تعدد و تکثر فتاوا) و مطالبه آن از نظام و دستگاه‌ها، بیشترین نقش را در تقویت جمهوری اسلامی داشته باشد. پدیده فسادهای مالی و اقتصادی موجود در کشور و انواع رانت‌خواری‌ها و فسادهای گسترده اداری، بیش از هر شبهه فلسفی و فقهی و سیاسی و فرهنگی، برای نظام و حکومت روحانیت، ویرانگر و مشروعیت‌زداست و فقه و حوزه اگر در این زمینه ورود لازم و کافی را نکند، باید مطمئن باشد که دو جریان موجود سیاست‌گریز در حوزه - که البته در اقلیتند - شامل جریان سنتی قائل به عدم جواز تشکیل حکومت در عصر غیبت و نیز جریان مدرن قائل به محوریت عرف و دموکراسی در حکومت، عرصه را بر انقلابیون سکولاریسم‌ستیز تنگ خواهند کرد که نتیجه آن تضعیف نظام خواهد بود. پس مبارزه با فساد یاد شده، وظیفه معجل حوزه انقلابی و فقه غیرسکولار است.

خاتمه: حوزه و فقه مبتنی بر منجزیت و معذرت و فاصله دار از بسیاری از احکام واقعی خداوند در فراتر از مسلمات دین و مذهب، باید سودای تحقق جامعه‌ای تراز دین که رضایت عمومی را در حدی بالا جلب کند و آرمان‌ها را در سطحی عالی محقق کند، که نه وظیفه حوزه است و نه مقدور حوزه و جمهوری اسلامی، برای صاحب اصلی شریعت و مفسر حقیقی آن و فصل الخطاب دین - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بگذارد که ان شاء الله با ظهور قریش محقق خواهد شد؛ و الله العالم.

نقد یادداشت اول: خستگی، ناامیدی و التقاط!

درست در همان ایامی که جمع کثیری از نخبگان جامعه، به تکمیل و ارتقاء «الگوی پیشرفت جمهوری اسلامی ایران برای پنجاه سال آینده»^۲ می‌اندیشند، جناب آقای نصیری در یادداشت خود می‌نویسد:

«حوزه و فقه مبتنی بر منجزیت و معذرت و فاصله‌دار از بسیاری از احکام واقعی خداوند در فراتر از مسلمات دین و مذهب، باید سودای تحقق جامعه‌ای تراز دین که رضایت عمومی را در حدی بالا جلب کند و آرمان‌ها را در سطحی عالی محقق کند، که نه وظیفه حوزه است و نه مقدور حوزه و جمهوری اسلامی، برای صاحب اصلی شریعت و مفسر حقیقی آن و فصل الخطاب دین - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بگذارد که ان شاء الله با ظهور قریبش محقق خواهد شد؛ و الله العالم.»

اگرچه اداء حق مطلب در نقد و بررسی این سخن، محتاج مجالی واسع و بیانی مفصل - شاید در حد یک کتاب - است، اما با توجه به خطیر بودن ماجرا، نگارنده نتوانست از تذکر فوری و موجز برخی از نکات در این رابطه صرف نظر کند:

۱. اساساً این سخن که «به خاطر واقعیت‌های تلخ و منفی، آرمان‌ها را دنبال نکن!» - به‌عنوان لبّ کلام نصیری - نه با مقتضای فطرت سازگار است، نه با رویکرد عقلاء و نا با منطق دین. این کلام معروف که «انّ الحیاة عقیده و جهاد» با این تقریر که «زندگی یعنی: شناخت قله و تلاش برای رسیدن به آن» قطعاً سخن درستی است، حتی اگر از معصوم نباشد. زندگی بدون «آرمان» مردگی است. فرق است بین زندگی و زنده‌بودن. هر پیشرفتی که در عرصه علم یا در میدان عمل اتفاق می‌افتد، بدون شک نتیجه مستقیم «آرمان‌خواهی» است. این آرمان‌ها و اهداف بلندند که انسان‌ها را تکان داده و به پیش می‌برند. فلذا نفی آرمان‌خواهی، بوی مرگ می‌دهد. با چنین مبنا و رویکردی نه می‌توان به «گسترش مرزهای علم دینی» اندیشید و نه می‌توان به «دفاع از حکومت اسلام» پرداخت؛ و از همین روست که نگارنده هر چه تلاش می‌کند نمی‌تواند به تفاوت سخن «نصیری» با کلام «انجمن حجّتی» پی برده و تذکر این نکته از سوی او که «فقه و فقهاء موظف به تشکیل حکومت در صورت امکان و فراهم‌بودن زمینه‌های آن و جامعه‌سازی دینی در حد تواناند» را تذکری واقعی و جدی به حساب آورد. این که «جز با حضور و مدیریت معصوم علیه السلام نمی‌توان به حد ایده‌آل فهم و اجراء دین دست یافت» سخن حقیقی است که نگارنده بعید می‌داند احدی از عقلاء متشرعه با آن مخالفت کند؛ اما نتیجه‌ای که نصیری بر این مطلب حق مترتب می‌کند، قطعاً باطل است. کلمه حقّ یُراد بها الباطل! خلاصه کلام او این است که: «چون چنین است، بی‌خود و بی‌جهت از تمدن نوین اسلامی، ضرورت تدوین آن و اهمیت زمینه‌سازی برای اجرائش صحبت نکنید! برای رسیدن به یک جامعه و زندگی مطلوب، باید صبر کنیم تا امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند!» حال آن‌که نه تنها این دو، هیچ تلازمی با یکدیگر ندارند، بلکه مسئله کاملاً برعکس است. یعنی اگرچه سقف پرواز بشریت در عصر غیبت معصوم دچار محدودیت‌هایی است، اما نمی‌توان و نباید با سوءاستفاده از ابهام این واقعیت و ارائه تعریفی خودساخته از آن، چنین نتیجه گرفت که شیعیان باید سودای دستیابی به زندگی فردی و جمعی مطلوب را از سر بیرون کرده و برای دستیابی به آن نکوشند؛ بلکه اساساً

۱. تاریخ یادداشت: ۹۷/۱۰/۲؛ آدرس یادداشت: mehrnews.com/xNc8t

۲. ن.ک: <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=40693>

کلید قفل «ظهور» در هزارتوی همین کوشش های عالمانه و عاشقانه پنهان بوده و تا شیعیان با پروراندن سودای دستیابی به «تمدن اسلامی» در سر و تلاش حداکثری برای عملیاتی کردن آن، شرائط را برای برپایی کاملش فراهم نکنند، نه می توان آن ها را منتظر خواند و نه ظهوری اتفاق خواهد افتاد.

۲. فروکاست «فقه غنی، جامع، مترقی و پویای شیعه» به دانشی حداقلی و در نتیجه ناکارآمد، دارای فاصله دانستن فقه عصر غیبت با بسیاری از احکام واقعی و مبتنی دانستن آن بر اختلافات فراوان، ظنون بی شمار، منجزیت و معذرت صرف، با هدف اثبات ناتوانی این دانش برای اداره جامعه و سلب ظرفیت تمدن سازی از آن، خطای فاحش دیگری است که مهدی نصیری در یادداشت خود مرتکب شده است. این سخن حق که «نباید در رابطه با توانمندی های دانش فقه مبالغه کرد» یا این که «فقه موجود، نیازمند به روزرسانی های مبناشناسانه، موضوع شناسانه و روش شناسانه است» به هیچ وجه مجوز آن نیست که کسی بخواهد ظرفیت عظیم میراث علمی و عملی امامیه در راستای «تمدن سازی» را زیر سؤال برده و آیه یأس بخواند. ما فقه را - حتی در عصر غیبت - نه یک دانش حداقلی، بلکه «نرم افزاری قابل اتکاء برای اداره جامعه» دانسته و معتقدیم که می توان با تکیه بر «ظرفیت های راهبردی موجود در گزاره های دینی» به تولید «تمدن نوین اسلامی» پرداخت؛ و در همین راستا این سخن که رجوع مردم به عالمان دین شناس در عصر غیبت، از باب ضرورت است و اضطرار - آن گونه ای که نصیری معتقد است و با آن نتایجی که او بر این مطلب بار می کند - نیز به هیچ وجه قابل قبول نیست. زیرا معصومان علیهم السلام حتی در همان زمان حضور خود و در شرائطی که بهره مندی مستقیم شیعیان از ایشان ممکن بوده است، از یک سو مراجعان را به اصحاب برگزیده خود ارجاع داده و از سوی دیگر اصحاب خاص خویش را به تکفل امور علمی و عملی شیعیان تشویق می نموده اند. این واقعیت تاریخی که با رویکردهای عقلانی و واقع بینانه در عرصه نشر و تبلیغ یک مکتب نیز سازگار است، در کنار آموزه مبنایی «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» و هم چنین تدبیرهایی مانند «ایجاد شبکه وکالت» و «تربیت فقیهان مفتی و حاکم»، برای پاسخ گویی به نیازهای روزافزون جامعه، همه و همه ما را به این حقیقت غیرقابل انکار می رساند که ارجاع جامعه به فقهاء و تأکید بر «ابراهبرد ولایت فقیه برای اداره جامعه در عصر غیبت» نه اقدامی از سر انفعال، بلکه تصمیمی هوشمندانه، به منظور زمینه سازی برای حفظ و گسترش دین در مواجهه با تحولات دنیای جدید است.

البته گفتنی است که ریشه نگاه مخدوش نصیری به فقه و فقهاء را باید در دیدگاه معیوب او نسبت به «گستره دین» و «هندسه معارف دینی» جستجو کرد. کسی که به انکار «دستگاه حکمی و معنوی شیعه» همت گمارده و «فقه» را فارغ از «فلسفه ناب اسلام» و «عرفان اصیل شیعه» در نظر می گیرد، باید هم اداره جامعه معاصر بر اساس دین را غیرممکن بداند؛ کسی که با نفی «رویکردها و تحلیل های متین عقلانی، عرفانی و تجربی» به خلع سلاح دین و متدینان در مواجهه با تهاجم فکری و فرهنگی دشمن مبادرت می ورزد، باید هم انقلاب اسلامی و زعماء اهل حوزه آن را در مسیر دستیابی به آرمان ها ناکام ببیند؛ و در همین راستا عرض می شود: ای کاش جناب نصیری، غیر از ایرادگرفتن های مدام و آیه یأس خواندن های دائم، یک بار هم پیشنهاد شفاف و مشخصی را برای حل معضلی از معضلات نظام اسلامی - مانند: بانک ها، اشتغال، مسکن، صنعت، تولید، کشاورزی، محیط زیست، ازدواج، تربیت، هنر، سیاست خارجی و ... - ارائه می کرد، تا دقیقاً مشخص شود که خروجی مدل او چیست و فرق آن با خروجی سایر مدل ها در کجاست. اما از آن جایی که ظاهراً ایشان خیلی حوصله فعالیت های ایجابی را ندارد، به نظر می رسد نباید چنین امیدی داشت!

۳. فارغ از نکات پیش گفته، کلام آقای نصیری - در همین حجم اندک - دچار تناقضاتی است که به دو مورد از مهم ترین آن‌ها اشاره می‌کنم:

- ایشان از یک سو قوام دین و اقامه آن در حد مطلوب و رضایت بخش را متوقف بر حضور امام معصوم و مبسوط الید بودن او می‌داند؛ اما از سوی دیگر معتقد است حتی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در برابر واقعیت‌های تلخ، خاضع بوده و در حکومت خود، از مبارزه با بدعت‌های زیادی چشم پوشید!
- هم چنین او از یک سو بر ضرورت شناخت مدرنیته، به عنوان مانعی اساسی در مسیر تحقق مطلوب دین تأکید می‌کند، از حوزویان به جهت تأیید بخش‌هایی از تمدن غرب انتقاد می‌کند، نگاه امضائی به مدرنیته را از مصادیق سکولاریسم معرفی می‌کند و چاره کار را در خروج از سیطره علمی و عملی تجدّد می‌بیند؛ اما از سوی دیگر بخشی از راه حل مشکلات موجود را در عرف حکمرانی جهانی و تجربیات بشری جستجو کرده و به حوزویان توصیه می‌کند راه استفاده از چنین عرفی را به نحو احکام اولی یا ثانوی و در قالب فقه مصلحت برای جامعه باز کرده و در موارد تراحم، بی جهت مته بر خشخاش نگذارند!

از کنار این تناقض‌ها نمی‌توان به راحتی گذشت.

۴. جناب نصیری، از آن جایی که به تضاد دیدگاه خود با دیدگاه «رهبر معظم انقلاب» در این حوزه و برخی حوزه‌های دیگر واقف است، در یکی از یادداشت‌هایش می‌نویسد:

«رهبری انقلاب نیاز به تملق و ستایش ندارند؛ بلکه از اندیشه‌ورزی و آزاداندیشی و دلسوزی همه نیروها برای کشور و انقلاب، حتی اگر همراه با انتقادهایی صریح هم باشد، استقبال می‌کنند.»^۱

او هم چنین در یادداشت دیگری با عنوان «عرصه را بر آزاداندیشی تنگ نکنید» می‌نگارد:

«[در اختلافات علمی] اطمینان فقط با مراجعه به فصل الخطاب معصوم به دست می‌آید و تا او در پرده غیبت است، بنده اگر به نظری متفاوت با بزرگان غیر معصوم برسم، حق ندارم از نظرم دست بردارم، مگر آن‌که به هر دلیل بطلان نظر کنونی‌ام برابم باورمند شود. ... [اما] در مقام عمل حکومتی، باید هر مسئولی بر اساس نظرات ولی فقیه عمل کند. ... بنابراین اگر بنده مثلاً الآن مدیرمسئول کیهان بودم، حتماً دیدگاه‌های شخصی خودم را که احیاناً متفاوت با دیدگاه‌های امام و رهبری بود، در این روزنامه ترویج نمی‌کردم، مگر به نحو تضارب آراء که عدم مخالفت رهبری را هم با آن احراز می‌کردم؛ اما در شرایطی که مسئولیت اجرایی ندارم و به تحقیق و نوشتن و طلبگی اشتغال دارم، هم بر اساس مبنای امام و هم مبنای رهبری و نیز مبنای مسلم شیعه، هیچ منعی برای رسیدن به دیدگاه‌های متفاوت با این دو عزیز عظیم القدر و طرح اصولی آن‌ها در هیچ زمینه‌ای وجود ندارد. مگر ... [مخالفتان بنده] دستور العمل رهبری بزرگوار در مورد ضرورت و لزوم برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی را - که از اسناد افتخارآمیز نظام مبتنی بر ولایت فقیه است - با آن مضامین بلند ندیده‌اند ...؟! من مدت‌ها فکر می‌کردم چرا این سند عالی و مایه مباهات، بر زمین مانده و به آن، کما هو حقّه (که رهبری باری گفتند من صد بار برای راه‌اندازی کرسی‌های آزاداندیشی تذکر داده‌ام) عمل نمی‌شود؟ اکنون ... درمی‌یابم که ظاهراً مدیران مسئول

برگزاری کرسی‌ها ... فکر می‌کنند که اساساً طرح دیدگاه‌های متفاوت با امام یا رهبری غیرمجاز و گناه و جرم است و مقصود رهبری هم از برگزاری این کرسی‌ها این بوده که همگان بیایند و نظرات امام و رهبری را تکرار کنند و بعد فکر کرده‌اند خوب تکرار این نظرات که نیاز به مناظره ندارد، پس کرسی‌های آزاداندیشی تعطیل!! و رهبری بزرگوار دقیقاً در برابر این نگرش عجیب و غریب فرموده‌اند: بارها گفته‌ایم حرف مخالف رهبری، نه جرم است و نه معارضه‌ای با آن می‌شود. ... حالا این منش و روحیه را باید با منش ... [افرادی] که ادعای دفاع از رهبری و نمایندگی رسمی و غیررسمی از خط و منویات ایشان را مطرح می‌کنند مقایسه کرد تا معلوم شود که چه جفایی در حق معظم له و شاکله روحی و بینشی و منشی ایشان صورت می‌گیرد.»^۱

آری! ما نیز این سخن را بارها و بارها از رهبر معظم انقلاب شنیده‌ایم که اظهارنظرهای کارشناسانه - حتی در صورت عدم هماهنگی با دیدگاه‌های رهبری - نه تنها مانعی نداشته و نباید ضدیت با ولایت فقیه تلقی شود، بلکه مفید و راهگشاست؛ اما چند نکته در این رابطه نیازمند توجه است:

نکته اول آن‌که: حتی اگر بتوان فصل الخطاب دانستن معصوم در عصر غیبت نسبت به اختلافات علمی را پذیرفت، اما همان‌گونه که جناب آقای نصیری می‌گوید، قطعاً این سخن نسبت به امور مرتبط با فضای عمل و اداره جامعه غلط است. فصل الخطاب جامعه اسلامی در عصر غیبت، نسبت به امور حکومتی و اجرائی، نظر حاکم شرع جامع الشرائط یا همان ولی فقیه است. البته نظرات ولی فقیه به دو قسم تقسیم می‌شوند: گاه ولی فقیه، به‌عنوان یک «متخصص» و صرفاً از باب «پیشنهاد و ارشاد» مطلبی را بیان می‌کند؛ که در این صورت، مخالفت علنی و غیرعلنی با نظر او، عقلاً و شرعاً هیچ منعی ندارد. اما گاه ولی فقیه، به‌عنوان «حاکم شرع» و در قالب «امریه، ابلاغیه، مطالبه و فراخوان حاکمیتی» مطلبی را افاده می‌کند؛ که در این صورت، به‌تصریح بزرگان، مخالفت با آن مطلب، برای همگان - حتی برای افراد اعلم از او - عقلاً و شرعاً جایز نبوده و در این حکم، هیچ تفاوتی بین یک مسئول اجرائی و یک طلبه معمولی نیست. به بیان دیگر، در مواردی که نظرات ولی فقیه، به مرحله «ابلاغ حاکمیتی» نرسیده است، راه برای اظهارنظرهای کارشناسانه باز است؛ حتی پس از ابلاغ حاکمیتی نیز متخصصان می‌توانند از باب «النصيحة لائمة المسلمين» به تبیین دیدگاه‌های خود در محافل تخصصی پرداخته و نظرات خود را به ولی فقیه منتقل کنند؛ اما پس از ابلاغ حاکمیتی، دیگر «مخالف‌خوانی‌های عمومی و عملی» ممنوع است. یعنی دیگر نه می‌توان در فضاهای عام رسانه‌ای به ترویج دیدگاه‌های مخالف نظر رهبری پرداخت و نه می‌توان در صحنه عمل، حرکتی مخالف نظر رهبری داشت. رضوان خدا بر «مرحوم علامه آیه الله حسینی طهرانی» که نه تنها مبانی علمی «حیات اجتهادی در پرتو حاکمیت ولی فقیه» را منقح ساخت، بلکه در سیره عملی خود نیز ذره‌ای از اقتضائات آن تخطی نکرد:

«در موضوعات تخصصی تبعیت در رأی و فکر از دیگری، صد در صد غلط است، هرگونه تخصصی می‌خواهد باشد؛ یعنی انسان بعد از این‌که خودش صاحب نظر شد دیگر نمی‌تواند با بصیرتی که پیدا کرده تابع رأی دیگری باشد. ... البته این حرف مربوط به افراد متخصص است؛ زیرا افراد غیرمتخصص اصلاً نمی‌توانند نظریه بدهند؛ بلکه همیشه باید تابع متخصص باشند. ... کسی که مجتهد می‌شود، مجتهد مطلق، او در امور دینی ذی‌رأی و ذی نظر می‌شود و به‌هیچ‌وجه انسان نمی‌تواند مجتهد را از رأیش برگرداند، مگر این‌که برود بنشیند با او مباحثه کند. ... شخصی که به مرحله اجتهاد

می‌رسد، نه این‌که جایز است اجتهاد کند؛ بلکه دیگر نمی‌تواند تقلید بکند، تقلید حرام است. ... این راجع به مسائل کلی اجتهاد. ... اما راجع به حکومت اسلام، گفتیم که: حاکم اسلام، واحد است و نمی‌شود در سیطره اسلام، دو تا حاکم باشد. وقتی یکی از مجتهدین حاکم شد، حکمش بر تمام افراد مسلمان و حتی بر مجتهدین دیگر و حتی بر افرادی که از حاکم أعلم‌اند نافذ است. خداوند به جهت حفظ مصالح نظام، حکم او را حجیت داده است. حالا باید دید وظیفه مجتهدین دیگر چیست؟ مجتهدین دیگر در عبادات و معاملات و حج و هر چیزی که راجع به امور شخصی است، نمی‌توانند از آن حاکم تقلید کنند؛ زیرا این امور تقلیدی نیست و تقلید بر مجتهد حرام است. اما در امور ولائی که راجع به حکومت است و شرع مقدس اسلام اختیار آن را به دست حاکم داده است، بر همه مجتهدین واجب است تابع باشند و هر چه او گفت عمل کنند. ... مگر آن‌که انسان، علم به خلاف داشته باشد. ... مردم ایران هم که با آیه الله خمینی بیعت کردند برای حکومت ... از آن به بعد مجتهدین دیگر از نقطه نظر مدارک شرعی نمی‌توانند با ایشان در امور حکومتی مخالفت کنند. گرچه آرائشان در مسائل شرعی و فهم از آیات قرآن و اخبار و أمثال آن محترم است، اما در مسائل سیاسی و اجتماعی و آن مسائلی که راجع به حکومت اسلام است و حکومت را حکومت واحد می‌کند، باید تابع حاکم باشند؛ و دیگر اظهار آراء و نظریه‌هایی که نسبت به این حکومت تزلزلی می‌آورد و شکستی وارد می‌کند، برای آن‌ها ممنوع و این باب بر همه آن‌ها مسدود است. ... مثلاً اگر حاکم دستور داد که بروید برای جنگ، بر همه واجب است به جنگ بروند و به نحو و جوب کفائی، یعنی به اندازه من به الکفایه باید به جنگ بروند، تا آن‌جایی که اعلام کنند دیگر محتاج نیستیم ...؛ و بنده در همین مدّت حیات آیه الله خمینی بارها به رفقا گفتم که: اگر ایشان بر خود من هم به‌عنوان و جوب تعیینی امر کنند که برو به جنگ! من می‌روم. چرا؟ چون این‌جا نظر شخصی نبایستی اعمال بشود؛ نظر شخصی در این‌که آیا این جنگ صلاح هست یا نیست؟ کی شروع شده؟ کی باید تمام شود؟ کجا خوب بود صلح می‌شد؟ و أمثال آن؛ این‌ها مسائل و نظرهایی است که برای انسان هست و چه اشکالی دارد که برای همه هم باشد. اما در تصمیم‌گیری‌ها و موارد تقاطع انظار، انسان باید تابع باشد؛ عملاً اگر تخلف کند، مجرم است و گناهکار. ... همچنین بعد از رحلت آیه الله خمینی که عنوان رهبری را به جناب آقای حاج سید علی خامنه‌ای سپرده‌اند، در این‌جا هم بایستی ما وظیفه خودمان را بدانیم از نقطه نظر این‌که عنوان بیعت با ایشان هم بر اساس رهبری بعد از آیه الله خمینی بوده است، اطاعت از ایشان هم در امور اجتماعی و سیاسی که لازمه رهبری است واجب می‌باشد؛ و ایشان هم بحمد الله فردی است مجاهد و عامل و مدبّر و متدبّن وقتی این بیعت انجام گرفت، آن وقت ایشان از طرف اسلام منصوب می‌شود برای حکومت؛ و مردم باید در امر حکومت و سیاست و تصمیم‌گیری‌هایی که راجع به اصل اجتماع اسلامی است ... از ایشان اطاعت کنند، به همان کیفیت که عرض شد.»^۱

امید آن‌که که متخصّصان و غیرمتخصّصان، از این نگاه حق‌محور و خالی از هوای نفس، الگو بگیرند.

نکته دوم آن‌که: نمی‌توان از روی زمین ماندن دستور رهبر نسبت به مسئله آزاداندیشی ناراحت بود، اما با عملکرد خود، روی زمین ماندن سایر دستورات ایشان را باعث شد. اگر مخالفان جناب آقای نصیری، به جهت نادیده‌گرفتن سخن رهبر در باب ضرورت آزاداندیشی، مستحق سرزنش‌اند، ایشان نیز به جهت نادیده‌گرفتن سخن رهبر در ابواب متعدد دیگر، از جمله: ضرورت حرکت

۱. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، وظیفه فرد مسلمان در احیاء حکومت اسلام، از ص ۳۶۶ تا ص ۳۸۸

به سمت «تمدن نوین اسلامی»، ضرورت تلاش برای طراحی و اجراء «الگوی پیشرفت»، ضرورت احیاء و توسعه «فلسفه اسلامی» در حوزه، ضرورت معرفی بزرگانی هم چون «مرحوم آیه الله قاضی» و «مرحوم علامه طباطبائی» به عنوان الگو، ضرورت پرداختن به «فقه حکومتی» و...، مستحق سرزنشی سنگین تر است. همان رهبری که صد بار نسبت به راه اندازی «کرسی های نظریه پردازی» تذکر داده است، صد بار نیز گفته است که ایجاد تمدن نوین اسلامی، «دستور کار قطعی نظام جمهوری اسلامی» است؛^۱ اما برخی گوششان بدهکار نیست. رهبر معظم انقلاب در همان سند و دستورالعملی که مورد استناد جناب آقای نصیری نیز قرار گرفته است، با بیان این که «این انقلاب باید بماند و برنامه تاریخی و جهانی خویش را به بار نشانند» یا این که «باید ایده ها در چارچوب منطق و اخلاق و در جهت رشد اسلامی با یکدیگر رقابت کنند و مصاف دهند تا جهان اسلام، اعاده هویت و عزت کند و ملت ایران به رتبه ای جهانی که استحقاق آن را دارد بار دیگر دست یابد» و یا این که «از شورای محترم انقلاب فرهنگی و به ویژه ریاست محترم آن نیز می خواهم که این ایده را در اولویت دستور کار شورا... قرار دهند تا زمینه برای این کار بزرگ به تدریج فراهم گردد و دانشگاه های ما بار دیگر در صف مقدم تمدن سازی اسلامی و رشد علوم و تولید فناوری و فرهنگ، قرار گیرند»، بر این نکته مهم تأکید دارند که اساساً آزاداندیشی و نظریه پردازی در جمهوری اسلامی، تمهیدی است برای تحقق پیشرفت در مسیر رسیدن به «تمدن نوین اسلامی»؛ حال آن که امثال جناب آقای نصیری، مبتنی بر سلیقه و تشخیص خود، صرفاً به قالب مسئله پرداخته و از لب آن غافلند. فلذا یافتن پاسخ این سؤال که: چرا علی رغم تأکیدات فراوان رهبر، کرسی های نظریه پردازی شکل نمی گیرد، فکر زیادی نمی خواهد؛ آری! علت این امر چیزی نیست غیر از وجود افرادی هم چون جناب آقای نصیری، با شاکله و روحیه و منطق ایشان، در مراکز مرتبط با این بحث؛ کسانی که تشخیص خود را بر تشخیص رهبر ترجیح داده و به جای پیگیری مطالبات ایشان، به پیگیری اجتهادات شخصی خود مشغولند.

نکته سوم آن که: اگر از ضرورت آزاداندیشی سخن گفته و عملکرد خویش را نوعی نظریه پردازی تعریف می کنیم، باید به آداب و قوانین آن نیز پایبند باشیم. رهبر معظم انقلاب در همان سند فوق الذکر، با تأکید بر مواردی هم چون «وفاداری به اصول، اخلاق و منطق»، «برقراری تعادل میان هرج و مرج و دیکتاتوری»، «گفتگوی آزاد با هدایت علماء و صاحب نظران» و «مناظره های قانونمند در حضور هیئت های داوری» در واقع به همین نکته اشاره دارند. محل اندیشه ورزی و آزاداندیشی، کرسی های نظریه پردازی برخوردار از هیئت داوری و محافل تخصصی نقد و مناظره است، نه فضاهای عمومی و رسانه ای. اندیشه ورزی های بی محابا و آزاداندیشی های غیر حرفه ای، نه تنها به نتیجه مطلوب - یعنی باز شدن گره های ذهنی و عینی - منجر نخواهد شد، بلکه به جهت فراهم نبودن زمینه برای نقد ضابطه مند و رفت و برگشت های دقیق علمی، نتیجه ای معکوس خواهد داشت. البته خوشبختانه در این بخش، جناب آقای نصیری با ما هم عقیده است:

«بدیهی است آزاداندیشی در هر موضوع و ساحت علمی، آداب و ضوابط خود را دارد. اولین ضابطه آن رعایت روش علمی و استدلال و استناد و روحیه حق جویی در گفتن و نوشتن است؛ نه آن که مدعاهایی شالوده شکنانه علیه دین و مذهب، بدون کمترین استدلال و استناد علمی و یا با ضعیف ترین استدلال ها به صورت خطابی و شعاری مطرح شود و بسیاری از مردم و جوانان فاقد تخصص و اطلاع در مسائل دینی را با شک و شبهه و تردید مواجه کند.»^۲

۱. ۹۲/۵/۱۵ - بیانات در دیدار اساتید دانشگاه ها

۲. <http://nasiri1342.blogfa.com/post/205>

فقط ای کاش ایشان خود به این سخن متین عمل می‌کرد!

نکته چهارم آن‌که: ضرورت آزاداندیشی تبعض‌بردار نیست؛ یعنی نمی‌توان در یک عرصه قائل به ضرورت آزاداندیشی بود، اما در عرصه‌های دیگر، رویکرد و عملکردی صددرصد مخالف آن داشت. اگر قرار باشد تنها یک موضوع برای آزاداندیشی و تفکر آزاد تعریف شود، آن یک موضوع چیزی نیست غیر از اصول اعتقادی و بنیان‌های فکری؛ اما در کمال تعجب، عده‌ای آزاداندیشی در هر حوزه‌ای را روا می‌دانند، مگر در حوزه اعتقادات! این گروه، با رمی آزاداندیشان واقعی - یعنی فیلسوفان و حکیمان مسلمان - به مخالفت با مکتب اهل بیت علیهم السلام، بعضاً تا مرحله تکفیر و تفسیق آنان نیز پیش رفته‌اند. به نظر خوانندگان محترم، آیا می‌توان از کسی که «فلسفه اسلامی» را - البته به اشتباه - مساوی با فلسفه یونانی دانسته و طرح سخنان فلاسفه یونان توسط فلاسفه مسلمان - آن هم با رویکردی انتقادی و خلاقانه - را دلیل بر بطلان مطالب ایشان می‌داند، شعار آزاداندیشی را پذیرفت؟! -

و نکته پنجم آن‌که: نباید بین برخوردهای ناشی از سعه صدر و کرامت اخلاقی رهبر معظم انقلاب با وضعیت ایده‌آل ایشان خلط کرد. ممکن است در جایی و به مناسبتی و بر اساس مصلحتی، رهبر با عدم همراهی شخصی همراهی کرده و حتی از آن استقبال کند، اما قطعاً از همراهی نخبگان با سیاست‌های ابلاغ‌شده از سوی خود، آن هم در امور مهمی هم‌چون: الگوی حرکت نظام در پنجاه سال آینده یا راهبردهای کلانی هم‌چون اقتصاد مقاومتی، خشنودتر است. کیست که نداند یکی از علل اصلی عدم توفیق نظام در برخی از عرصه‌ها، چیزی نیست غیر از همراهی نکردن نخبگان جامعه با رهبر؛ و کیست که نداند یکی از علل اصلی این عدم همراهی، چیزی نیست غیر از انکاء نخبگان به اجتهادات شخصی و عمل نکردن به تشخیص رهبر؟! جناب آقای نصیری! «رهبر» به «متملق» نیاز ندارد؛ ولکن به «رهرو» چرا! آن اندیشه‌ورزی و آزاداندیشی که آخر کار، به تنها ماندن رهبر در صحنه عمل و روی زمین ماندن فراخوان‌ها و امریه‌های صریح او بینجامد، نه «مطلوبیت عقلانی» دارد و نه «توجیه شرعی».

آری! «ضرورت تلاش برای رسیدن به تمدن نوین اسلامی» نه صرفاً یک بحث علمی است، نه یک پیشنهاد معمولی و نه در وهله اول، سخنی خطاب به مسئولان؛ بلکه مسئله‌ایست مرتبط با فضای اداره جامعه که محتوای ابلاغ حاکمیتی ولی فقیه خطاب به نخبگان - از جمله حوزویان - را تشکیل می‌دهد؛ ابلاغی به مراتب سنگین‌تر، مهم‌تر و پرتکرارتر از ابلاغ مربوط به شکل‌گیری کرسی‌های آزاداندیشی؛ و با این اوصاف، نگارنده نمی‌داند اگر این سخن رهبر واجب‌الاتباع نیست، حقیقتاً کدام سخن ایشان چنین خواهد بود؟! -

البته حسن نیت جناب نصیری و تعلق قلبی او به انقلاب و رهبری قطعی است؛ اما به نظر می‌رسد که عملکردش با این نیت و قصد قلبی در تعارض است؛ فلذا تا کار، به مرحله تغییر نیت و تعلقات قلبی نرسیده است، باید کاری کرد. البته در صورت اصرار او بر رویه کنونی نیز نگارنده مطمئن است که هیچ‌کس متعرضش نخواهد شد. بلکه جناب ایشان کاملاً آزاد است تا با استفاده از فضای باز موجود در نظام مقدس جمهوری اسلامی، هم به ترویج ایده‌ای کاملاً متضاد با دستورات صریح رهبر انقلاب بپردازد، هم داعیه انقلابی‌گری داشته باشد و هم به دیگران بتازد که چرا این تناقض را به او تذکر می‌دهند؛ هم‌چنان‌که تا به امروز چنین بوده است.

۵. در پایان و به‌عنوان آخرین نکته، به حضور جناب آقای نصیری عرض می‌شود:

برادر بزرگوار! یادتان هست پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ در مصاحبه‌ای چه فرمودید؟! ما که یادمان نرفته است:

«این همان شکاف بین آرمان‌ها و واقعیت‌هاست. ما نمی‌توانیم آرمان‌هایمان را فارغ از واقعیت‌ها دنبال کنیم. من در دوران فاصله‌گیری از متن سیاست و رفتن به حاشیه، تأملاتی در مسائل مختلف اعتقادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داشتم و به نتایجی رسیدم. از جمله این نتایج این بود که ما در عصر غلبه واقعیت‌ها بر آرمان‌ها زندگی می‌کنیم؛ واقعیت‌هایی که عرصه را بر آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها سخت تنگ کرده و امکان تحقق آن‌ها را بسیار پایین آورده است. در چنین شرایط و زمانه‌ای، آرمان‌گرایی فارغ از دیدن درست و عمیق واقعیت‌ها، نتایجی اندک و بلکه نتایجی معکوس خواهد داشت. ... آرمان‌گرایی در نظر و عقیده هیچ‌گاه قابل تعطیل نیست. انتظاری که در شیعه مطرح است همین است. اما آرمان‌گرایی در عمل و به عینیت در آوردن آرمان‌ها، کاملاً نسبی و بسته به واقعیت‌ها و توانمندی‌ها و ناتوانایی‌ها و امکانات و زمینه‌هاست. این‌که ما در آرمان‌گرایی فقط صحبت از توانمندی‌هایمان بکنیم و چشم بر ناتوانی‌هایمان بندیم، نه عقلانی است و نه دینی. ... رأی آوردن آقای روحانی، بهترین تقدیری بود که با توجه به واقعیت‌ها و شرایط درونی و بیرونی کشور، خداوند متعال برای نظام رقم زده است. ... آقای روحانی اگر چه شخصیت آرمانی من برای ریاست جمهوری نیست، اما واقعیت‌هایی که با آن مواجه هستیم، من را به این نظر می‌رساند که انتخاب او بهترین گزینه بوده است. در توضیح بیشتر باید بگویم من به این باور رسیده‌ام که از زمانی که مردم به آقای خاتمی رأی دادند تا به امروز، بخش قابل توجهی از مردم - بیش از نیمی از آن‌ها - به دنبال مفری از وضع موجود در نظام و کشور می‌گردند؛ در ۱۶ سال پیش، این مفّر را در چهره خاتمی دیدند و به او رأی دادند و در ۸ سال پیش، در چهره احمدی‌نژاد دیدند و امروز در چهره روحانی دیده‌اند. ... بنابراین به نظر می‌رسد حداقل نیمی از مردم با گفتمان حاکم بر نظام و دستگاه‌های رسمی و نیز نحوه اداره کشور، دچار مسأله و مشکل و دلخوری و نه الزاماً عناد و دشمنی هستند ...»^۱

جدای از سؤالات فراوان و مختلفی که در رابطه با این تحلیل به ذهن می‌رسد، به‌راستی چگونه می‌توان در برهه‌ای از زمان، به‌عنوان یک کنش صریح سیاسی، از مدعیان «اعتدال» و «توسعه» حمایت کرد و در عین حال، با قراردادن خود در جایگاه یک نظریه‌پرداز انقلابی ضدمدرنیته، بدون عذرخواهی از تحلیل غلط خویش و بدون تخطئه صریح بانیان انحراف از مسیر آرمان‌های انقلاب، از «ضرورت توجه به مسئله عدالت اجتماعی» و «لزوم مقابله با مفساد اقتصادی» دم زد؟! آیا نباید با استفاده از امثال این تجربیات، به تصحیح مبانی فکری و فرمول‌های تحلیلی خود بپردازیم؟ و آیا وقت آن نرسیده است که بفهمیم مبارزه با آرمان‌خواهی و تشویق به خضوع در برابر واقعیت‌های منفی، برون‌داد علمی و عینی قابل قبولی ندارد؟

دوست محترم! نتیجه رو بکرد و عملکرد شما - حتی اگر نخواهید و خلافتش را به زبان آورید - چیزی جز «یأس» و «رکود» نیست؛ یأس و رکودی که به‌ضمیمه «کارشکنی‌ها و خیانت‌ها»، یکی از عمده‌ترین عوامل ناکامی جبهه حق در مسیر پیشرفت و تعالی است. رهبر معظم انقلاب در همین رابطه می‌فرمایند:

«گام دوم [در مسیر پیشرفت]، اعتماد به نفس و عزم بر ایستادگی است. آدم‌های بی‌روحیه، مردّد، ترسو، فرصت‌طلب، خودکم‌بین، در این میدان هیچ هنری نمی‌توانند نشان بدهند، اگر مانع برای دیگران درست نکنند. خودشان که هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، گاهی مانع هم در مقابل دیگران به وجود می‌آورند؛ مأیوسند، دیگران را هم مأیوس می‌کنند؛ تب‌لند، دیگران را هم وادار به تب‌لی می‌کنند. قرآن کریم درباره گروهی از افرادی که در آن وقت بودند، این جور می‌فرماید: لَوْ خَرَجُوا

فیکم ما زادوکم إِلَّا خَبَالاً وَلَا وُضَعُوا خِلالَکُمْ؛ یعنی این‌ها اگر به میدان جهاد هم با شما بیایند، شما را به فساد می‌کشاند؛ حتی اگر با شما به میدان جهاد هم بیایند، در میان شما اختلال ایجاد می‌کنند؛ کمک که نمی‌کنند، مانع راه هم می‌شوند. البتّه جوان‌های ما در همه آن جهادهایی که قبلاً اسم آوردیم و گفتیم، به این بلیّه مبتلا نبودند؛ اعتماد به نفس داشتند، شجاعت داشتند، تردید نداشتند، بزدل و ترسو نبودند؛ که اگر بودند، کارها پیش نمی‌رفت.»^۱

برادر عزیز! بدانید که احساس ناتوانی و سپس ترویج دیدگاه «ما نمی‌توانیم»، فقط از سوی روشنفکر نمایان غرب‌زده و در مواجهه با تمدن غرب نیست که رخ می‌دهد؛ بلکه از سوی ما - به‌عنوان عضو جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی - نیز امکان تحقق دارد؛ و این اتفاق - در هر یک از دو صورت خود - اگر رخ دهد، نتیجه‌ای جز ایجاد وقفه در مسیر حرکت اهل حق به سمت آرمان‌ها و اهداف الهی نخواهد داشت. اگر به قول رهبر انقلاب، «آن روشنفکر نمای راحت‌طلب و ریاکار و منافق که اساساً دشمنی آمریکا را انکار می‌کند و این دشمنی را نمی‌فهمد و نسخه تسلیم در مقابل آمریکا را برای ملت و دولت می‌نویسد... اگر عامل دشمن نباشد، حداقل مرد میدان مهم پیشرفت کشور نیست»^۲، آن انقلابی خسته و ناامیدی که توان جبهه خودی برای حرکت به سمت آرمان‌ها را انکار کرده و به تسلیم در برابر واقعیت‌های تلخ و منفی توصیه می‌کند نیز مرد میدان مهم پیشرفت کشور نیست.

دوست بزرگوار! به‌راستی «مهدی نصیری متعلق به جبهه انقلاب اسلامی» را چه شده است که هم‌صدا با جبهه رقیب، به تخطئه حرکت‌های آرمان‌خواهانه پرداخته و امکان دستیابی به الگوی پیشرفت اسلامی و تحقق تمدن مبتنی بر آن را منکر است؟! به این نمونه دقت کنید:

«اخیراً سندی منتشر شد به نام الگوی پیشرفت ایران در ۵۰ سال آینده که قرار است به بحث و گفت‌وگوی عمومی گذاشته شود... این‌گونه اسناد بیش از این‌که هزینه‌ای صرف آن شود و نوعی خوش‌خیالی غیر واقعی ایجاد کند، هیچ اثر دیگری در روند تحولات جامعه ایران ندارد. اسناد ۵ ساله که نیز متعارض و غیراجرایی است، چه رسد به ۵۰ ساله که کلاً خیالی است. از نقد جزئیات آن و ارتباطش با تدابیر ذکر شده و نیز نقد گزاره‌های نادرست و غیردقیق آن باید گذشت که اتلاف وقت است.»^۳

آیا همراهی شما با صاحبان این قبیل سخنان، که اساساً نه اسلامی فکر می‌کنند نه انقلابی، شما را به وحشت نمی‌اندازد؟! دلسوزانه و از سر نصیح می‌گوییم: لطفاً برای رسیدن به استقلال فکری و رهایی از شر التقاط تلاش کنید!

جناب آقای نصیری! جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی، به رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای مدظله‌العالی، عزم خود را برای دستیابی به اهداف عالی اسلامی جزم کرده است؛ امیدوارم که شما نیز بتوانید با غلبه بر یأس و خستگی خود، به وظیفه خویش در قبال این حرکت الهی عمل کنید؛ و اگر هم توفیق این مهم را نیافتید، از شما می‌خواهم که لااقل این خستگی و ناامیدی را به اسم اسلام و انقلاب به جوانان این کشور تزریق نفرمایید؛ و بدانید که ناله‌های ناامیدانه امثال بنده و شما، جوانان مؤمن و انقلابی را از غریو غیرتمندانه رهبر حکیم و شجاع انقلاب غافل نخواهد کرد؛ رهبری که مشاهده نور حمایت و هدایت حضرت ولی عصر ارواحنا

۱. ۹۷/۷/۱۲ - بیانات در همایش ده‌ها هزار نفری «خدمت بسیجیان» در ورزشگاه آزادی

۲. همان

۳. بخشی از یادداشت «عباس عبدی» در روزنامه اعتماد ۹۷/۸/۱۹

فداه در جهت گیری‌ها و اقدامات او، چندان مشکل نیست. اللهم احفظ قائدنا و ثورتنا و عجل لوليک الفرج و اجعلنا من خیر انصاره و اعوانه؛ بحقّ محمد و آله الاطهار.

یادداشت دوم «مهدی نصیری»: فقه نظام‌ساز؛ داریم یا نداریم؟^۱

با اظهارات اخیر یکی از اساتید حوزه درباره فقدان نظام‌سازی در فقه، دوباره بحث فقه نظام‌ساز در محافل حوزوی مطرح شده است. بالاخره فقه، نظام‌ساز است یا خیر؟

اولین نکته مهم این است که اساساً مسأله و معضله عدم کفایت فقه سنتی و موجود برای اداره جامعه، مربوط به یک قرن اخیر است و در قرون گذشته چنین موضوعی تقریباً مطرح نبوده است و مردم مسلمانی که مقید به دینی و فقهی زندگی کردن بوده‌اند، بر اساس همین فقه، همه امور زندگی خود را انجام و سامان می‌داده‌اند؛ و اگر در آن دوران، حکومتی فقهی و دینی هم تشکیل می‌شد، همین فقه از عهده اداره امور جامعه تا حد زیادی برمی‌آمد و به هیچ وجه با این حجم از گره‌های نظری و عملی کنونی مواجه نمی‌شد.

بنابراین سؤال اساسی این است که چه اتفاقی در یک قرن اخیر رخ داده است که چالش ناتوانی فقه سنتی در اداره امور جامعه و ضرورت ارتقا و یا انطباق آن با مقتضیات و پیشرفت زمانه مطرح شده است؟

روشن است که اتفاق رخ داده چیزی جز مدرنیته و تمدن جدید غرب و ورود و رسوخ آن به شرق و جوامع اسلامی نیست که ساختارهای تمدنی را در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی دگرگون و با تغییراتی عمیق مواجه کرده است. اما مسأله مهم این است که حوزه‌ها و فقه ما درباره این پدیده فوق‌العاده تأثیرگذار و ساختارآفرین و نظام‌ساز، کمترین بحث و تحلیل و موشکافی‌ای ندارد. همان حوزه و فقه و اصولی که در برخی از موشکافی‌هایش دنیایی از بحث و قیل و قال بعضاً کم‌فایده وجود دارد.

حوزه و فقه ما، مثل عموم مردم، تحت تأثیر نظریه سیر خطی پیشرفت تاریخ و تمدن (که هیچ استناد علمی و تاریخی درست و ثابت شده ندارد و برخلاف نصوص قرآنی و صدها روایت است؛ اما به دلیل القای آن در نظام آموزشی مدرن و رسانه‌های جدید، شهرت و قطعیتی غیرقابل بحث یافته است) معتقد به مشروعیت و مطلوبیت تمدن جدید در ساحت معیشت و ساختارهای مادی، مانند بانک و بورس و بیمه و رسانه و حمل و نقل و ... است. البته در مطلع ورود مظاهر مدرنیته به جامعه ما، مخالفت‌ها و نقدها و مقاومت‌هایی از سوی برخی علما و فقها در برابر آن صورت گرفت؛ اما نتوانست در برابر سیلاب سهمگین نظری و عملی مدرنیته تاب بیاورد و لذا به محاق رفت.

دو گزینه موجود در مسأله

خب با این نگاه به تمدن جدید، دو راه و گزینه در پیش روی فقه و فقیهان وجود دارد:

۱. پذیرش تمدن جدید و مدرنیته و علوم و تکنولوژی و ساختارهای آن در ساحت مادی و معیشتی تمدن، به‌عنوان محصول سیر تکامل علمی و تمدنی بشر و مخالفت با ابعاد آشکار ضد دین آن، مانند الحاد و نقض موازین اخلاقی و ...؛ در این صورت فقه و حوزه، تنها باید به دنبال تعارض‌های آشکار و واضح امری مدرن با شرع و دین باشد (مانند ربا و جرمه دیرکرد در بانک‌ها و یا علوم

۱. تاریخ یادداشت: ۹۷/۹/۱۴؛ آدرس یادداشت: <http://nasiri1342.blogfa.com/post/209>

انسانی غربی در نظام آموزشی) و البته با این رویکرد دیگر سخن گفتن از ایجاد ساختارهای جدید فقهی و تمدنی در برابر مدرنیته اغلب معنایی ندارد.

این همان رویکرد غالب و مشهور در حوزه و پارادایم کنونی فقه است؛ و اظهارات اخیر برخی از اساتید مبنی بر نظام‌ساز نبودن فقه را باید در این چارچوب تفسیر کرد.

۲. گزینه دیگر همان گزینه فوق است و هیچ تحلیل و نقد مبنایی از مدرنیته ندارد و کاملاً تحت تأثیر مشهورات بی‌مبنای مدرن است؛ اما با این حال به دلیل آن‌که تصور می‌کند تحقق حکومت و نظام دینی و انقلابی در گرو این است که به همه چیز یک مارک دینی و انقلابی بزنیم (فارغ از آن‌که واقعاً محتوا و شاکله آن چقدر دینی است)، سخن از فقه تمدن‌ساز و نظام‌ساز می‌گوید و البته توضیح نمی‌دهد که تفاوتش با رویکرد اول چیست و مثلاً درباره نظام بانکداری و یا نظام رسانه و هنر، بیش از آن‌که بگوید نباید خلاف شرع بین در آن رخ دهد (که رویکرد اول هم همین را می‌گوید) چه حرفی برای زدن دارد؟ آیا قرار است نظامی بانکی با مدل و ساختاری دیگر درست کند (با غفلت از این‌که قوام بانکداری و اقتصاد مدرن مبتنی بر پول اعتباری به ریاست) و یا مثلاً سینمایی با ابزار و تکنیک‌هایی متفاوت در سناریونویسی و فیلمبرداری و تدوین و ... درست کند که به آن گفته شود سینمای اسلامی و بعد دیگر مشکلات کنونی سینما را نخواهد داشت؟ آیا قرار است نظام طراحی شده از فقه درباره ترانسپورت و حمل و نقل چگونه باشد که در برابر این نظام برآمده از غرب، به آن گفته شود ترانسپورت اسلامی؟ آیا فقه نظام‌ساز انقلابی، بیش از الزاماتی شرعی چون رعایت حجاب و عدم پخش موسیقی نامشروع و فیلم‌های غیراخلاقی و خواندن دعای سفر در آغاز پروازها و توقف قطار و اتوبوس برای اقامه نماز و مواردی از این دست، ایده دیگری برای اسلامی کردن نظام حمل و نقل دارد؟ و آیا همین فقه انقلابی موجود در حوزه، به محض ورود ماشین‌های بدون راننده و خودران که قرار است یک شغل دیگر از مشاغل موجود را حذف کند و ده‌ها هزار نفر را بیکار کند، بلافاصله فتوا به مشروعیت و بلکه تسریع در به‌کارگیری و ساخت چنین ماشین‌هایی برای آن‌که اعلام متری بودن و انطباق با پیشرفت‌های زمانه کند، نخواهد داد؟ مثال‌های متعدد دیگری وجود دارد که از طرح آن صرف نظر می‌کنم.

گزینه سوم

اما علاوه بر دو گزینه فوق، گزینه سوم این است که فقه به تحولات تمدنی یکی دو قرن اخیر در ساحت ساختارهای معیشتی و سبک زندگی و ... به دیده یک تحول کمی محض که صرفاً سرعت و سهولت را برای زندگی به ارمغان آورده، ننگرد و بلکه مدرنیته را یک بدعت تمدنی در برابر مسیر تمدنی‌ای که انبیاء برای بشر ترسیم و اجرا و محقق کرده بودند و یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده معصوم علیهم السلام در این بستر تمدنی زندگی کردند و به هیچ وجه در صدد توسعه تمدنی - با این‌که علم آن را داشتند - برنیامدند، بدانند. (این نظریه و رویکرد را در کتاب اسلام و تجدد مدلل و مستند کرده‌ام. دانلود کتب در این لینک: yon.ir/DSxms) اما ناگهان از قرن پانزدهم میلادی به بعد، تحولاتی فلسفی و فکری در اروپا رخ داد که مبانی نظری تمدن جدید را تولید کرد و در ادامه به علوم و تکنولوژی جدید رسید و به دنبال آن، ساختارهای نو معیشتی و تمدنی در ابعاد مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ... ایجاد شد و بعد غرب با قدرت نظامی و صنعتی و رسانه‌ای خود، این تمدن را جهان‌شمول کرد.

خب اگر به این تحلیل رسیدیم، آن وقت درمی‌یابیم که انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، در شرایطی از تاریخ رخ داده که با تمدنی جدید که همه ساحت‌های تمدنی را دستخوش تغییرات اساسی کرده، مواجه است و ایران که مهد این انقلاب بوده

ظرف حدود یکصد سال از مشروطه تا استقرار جمهوری اسلامی، در معرض ورود و بلکه هجوم سازمان‌یافته مدرنیته در همه ابعاد آن بوده است و اکنون که بنای تأسیس نظامی اسلامی را مبتنی بر دین و فقه دارد، با بستر تمدنی ای مواجه است که غیردینی بوده و مبتنی بر انگاره‌ها و مبانی اومانیستی مدرنیته است. اما در عین حال بالبداهه می‌فهمد که از بین بردن این بستر تمدنی و بازگشت به تمدن ماقبل مدرن مقدور و میسر نیست و منجر به اختلال در نظام معیشتی و اجتماعی و بروز عسر و حرج می‌شود که فقه آن را بر نمی‌تابد و فتوا به پذیرش ثانوی و اضطراری آن می‌دهد و اصلاحات تمدنی و ساختاری و نظام‌سازی را در حد مقدورات حکومت فقهی و دینی لازم می‌بیند و در بسیاری از عرصه‌ها به ساختارهای موجود تن می‌دهد؛ کما این که جمهوری اسلامی از بدو تأسیس تا به امروز همین مشی اصولی و درست را مبتنی بر فقه حکومتی و فقه المصلحه دنبال کرده است.

چند سؤال

سؤال مهم در این جا این است که اضطرار ناشی از مدرنیته تا کی ادامه خواهد داشت؟ پاسخ این است که تا زمانی که تمدن جدید حاکم و مسیطر بر عالم باشد؛ و تنها در صورت بازگشت بشر و جوامع به دوران تمدنی ماقبل مدرن (اگر امکان و احتمال آن باشد) است که می‌توان سخن از نظامات و ساختارهای تمدنی ای گفت که با احکام و شاکله فقه و دین سازگاری دارند.

سؤال بعد این خواهد بود که پس جامعه و حکومت و تمدن تراز دین و فقه کی محقق خواهد شد؟ پاسخ این است که تحقق چنین آرمانی در حد مطلوب و رضایت‌بخش که مایه آرامش کامل مردم و جامعه و متدینان باشد، اساساً در عصر غیبت و با فقه عصر غیبت، به خصوص در زمانه سیطره مدرنیته، عملی نیست و تنها در حدی نسبی و محدود که البته واجد ارزش و دستاوردهایی عظیم برای جامعه می‌تواند باشد، قابل تحقق و البته تکلیف شرعی و دینی است.

ممکن است گفته شود آیا دستاورد و نتیجه‌ای نسبی و محدود، ارزش قیام و انقلاب را دارد؟ پاسخ این است که تکالیف دینی و شرعی، تابع صفر و یا صد نیست؛ بلکه دایره مدار وسیع و قدرت و امکانات مکلف و مکلفان است. ضمن این که تجربه انقلاب و جمهوری اسلامی نشان داده است که همین مقدار اصلاحات و تحول در دنیای امروز یک دستاورد عظیم و بسیار مهم بوده و ارزش هرگونه هزینه و فداکاری را داشته و برای تداوم آن نیز خواهد داشت.

پرسش دیگر این است که آیا این دیدگاه به معنای اعلام ناتوانی فقه و دین در تحقق یک جامعه و تمدن تراز خود نیست؟ پاسخ این است که تحقق چنین جامعه و تمدنی، منوط به حضور مبسوط الید امام معصوم است و غیبت معصوم - که البته ناشی از ضعف و سستی خود مردم بوده است - مانعی اساسی بر سر راه این رسالت دینی است که با ظهور مدرنیته تشدید شده است. ممکن است گفته شود که مراجعه به فقه و فقها در عصر غیبت برای پر کردن خلأ معصوم بوده است؛ این حرف البته درست است و اطاعت از فقیه جامع الشرایط در احکام شرعی و حکومتی واجب است؛ اما باید دانست که پر کردن این خلأ با فقه و فقها در حدی نسبی و محدود ممکن است و هرگز فقیه نمی‌تواند همه شکاف‌ها و مصیبت‌ها و کمبودهای ناشی از حجت معصوم را پر کند و این در زمره مسلمات آموزه‌های شیعی است. البته این نگاه، سؤالات عدیده دیگری را برمی‌انگیزد که باید در مجال وسیع بدان‌ها پاسخ داد.

جمع‌بندی

جمع‌بندی بحث این که فقه در قیاس با جامعه و تمدن سنتی ماقبل مدرن (جدای از مشکل غیبت امام معصوم) ارزش‌ها و احکامش با نظام‌ها و ساختارهای حاکم، در تلائم و تناسب بوده و اساساً بحث نظام‌سازی (مقصودم در این جا تأسیس حکومت و نظام سیاسی

نیست که مشروعیت انحصاری آن، برای دین و فقه در عصر حضور و غیبت ثابت است) مطرح نیست؛ اما در روزگار کنونی، نظام‌سازی مستقل و خالص و یک‌دست دینی و فقهی، در قبال ساختارها و نظامات مدرن، اغلب غیرعملی و منتفی است و تنها باید به‌طور نسبی و در حد مقدور به تغییر و اصلاحات دست زد و البته این توان محدود و نسبی تمدن‌سازی در زمانه جدید (صرف نظر از مانعیت غیبت که آن هم به مردم برمی‌گردد) نه به دلیل ضعف و نقصان دین و فقه و فقها، به‌عنوان علت فاعلی، بلکه به‌جهت انحطاط و ویرانی علت قابلی که بستر تمدنی مدرن است، برمی‌گردد و از این رو تحلیل روشنفکران که این مسأله را به عقب‌ماندگی فقه و دین و پیشرفتگی و کمال‌یافتگی تمدن جدید ربط می‌دهند، مردود است.

به نظر نگارنده، گزینه اول به انفعال محض نظری و عملی در برابر مدرنیته می‌انجامد و گزینه دوم نیز چیزی جز انفعال نیست؛ اما تصور فعال‌بودن و استقلال تمدنی دارد و موجب بروز تعارض‌های نظری و عملی در جامعه می‌شود و بار و تکلیفی بر دوش جمهوری اسلامی می‌گذارد که نه مقدور نظام است و بالتبع نه تکلیف آن.

اما گزینه سوم، ضمن آن‌که به لحاظ نظری قابل دفاع و عاری از تناقض است، مسیری واقع‌بینانه و در عین حال مبتنی بر معیارهای فقهی و دینی در پیش پای نظام می‌گذارد و با پرورش نسلی دین‌خواه و ارزش‌مدار و آرمان‌گرا، زمینه را برای ظهور موعود امم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و تأسیس تمدنی یکسره الهی و عدالت‌محور و جهانی فراهم می‌کند، ان شاء الله.

نقد یادداشت دوم: غیرعقلانی، غیردینی و غیرانقلابی!

جناب آقای نصیری! متأسفانه یادداشت دوم شما در باب «هویت فقه و کارکرد آن در عصر غیبت» نیز نه با تحلیل‌های «عقلانی» سازگار است، نه با آموزه‌های «دینی» و نه با نگرش‌های «انقلابی»! زیرا هم آن جایی که از «مدرنیته و توسعه تمدنی» سخن می‌گویید، هم آن جایی که به تحلیل «دین و فقه» می‌پردازید و هم آن جایی که ناظر به «انقلاب، نظام و جمهوری اسلامی» نظر می‌دهید، دچار خطا شده‌اید:

۱. به عقیده شما: معضله «عدم کفایت فقه سنتی برای اداره جامعه» مربوط به یک قرن اخیر بوده و در قرون گذشته، چنین معضله‌ای مطرح نبوده است. در آن قرون، «همین فقه» همه امور زندگی مسلمانان را سامان داده و در صورت تشکیل حکومت، از عهده اداره امور جامعه تا حد زیادی برمی‌آمده است.

اما باید توجه داشت که: مطرح نبودن بحث «عدم کفایت فقه سنتی برای اداره جامعه» قبل از یک قرن اخیر، در واقع مصداق «سالبه به انتفاء موضوع» است. زیرا تا قبل از یک قرن اخیر، اساساً مسئله اداره جامعه بر اساس فقه به طور جدی مطرح نبوده است تا کسی بخواهد درباره کفایت یا عدم کفایت آن نظر بدهد. هم چنین اگر مراد شما از سامان امور زندگی در قرون گذشته، سامان اموری هم چون نماز و روزه و نکاح است، باید گفت که این امور اساساً محل نزاع نیست؛ و اگر مرادتان سامان امور اجتماعی و سیاسی است، باید گفت که ظاهراً این امور سامان قابل ذکری نداشته است. این سخن نیز که اگر در قرون گذشته حکومت دینی تشکیل می‌شد، همین فقه از عهده اداره امور جامعه تا حد زیادی برمی‌آمد، یک ادعاء بدون دلیل است. از کجا معلوم؟! شاید اگر در همان دوران هم قرار بر تشکیل حکومت فقهی بود، شبیه به معضله مطرح در این دوران، مطرح می‌شد.

۲. به عقیده شما: در یک قرن اخیر، «گسترش مدرنیته و سیطره تمدن غرب بر جهان» باعث طرح «چالش ناتوانی فقه سنتی در اداره امور جامعه» و «ضرورت ارتقاء و یا انطباق آن با مقتضیات و پیشرفت زمانه» شده است.

اما به نظر می‌رسد: اساساً سخن از ضرورت انطباق دین با مقتضیات زمانه، اختصاص به یک قرن اخیر نداشته و در طول تاریخ اسلام، همواره مطرح بوده است. گسترش و تحول علوم اسلامی در طول تاریخ، بهترین شاهد بر صحت این ادعاست. به عبارت دیگر، بروز مسائل جدید و ضرورت تلاش برای پاسخگویی به آن‌ها بر اساس دین، همیشه بوده است و خواهد بود.

هم چنین گفتنی است که نه تنها مدرنیته، دلیل طرح عدم کفایت فقه در یک قرن اخیر نیست، بلکه می‌توان مدرنیته را جرقه، زمینه و بهانه‌ای دانست برای طرح دیدگاه کفایت، ظرفیت و قابلیت دین در عرصه حکومت‌داری. به بیان دیگر، گسترش ارتباطات، پیشرفت علوم ظاهری، توسعه نیازها و در نتیجه جدی شدن رقابت بین مکاتب فکری و فرهنگی مختلف در عرصه بین الملل، علماء و فقهاء زمان‌شناس و شجاع را به این جمع‌بندی رساند که برای حفظ دین و نجات آن از انزوا و نابودی، چاره‌ای جز بازتعریف آموزه‌های دینی و زمینه‌سازی علمی و عملی برای اجراء آن‌ها در عینیت عرصه‌های مختلف زندگی نیست؛ و این گونه شد که به دنبال فعالیت‌های

اجتماعی و نهضت‌های شکل‌گرفته در طول تاریخ تشیع - از جمله نهضت مشروطه - و با تکیه بر تجربیات حاصل از آن‌ها، زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی و در نهایت اقامه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران فراهم گردید.

۳. به عقیده شما: حوزه‌ها و فقه ما - علی‌الخصوص جریانی که طرفدار تمدن‌سازی اسلامی است - هیچ تحلیل مبنایی از مدرنیته ندارد، کاملاً تحت تأثیر مشهورات بی‌مبنای مدرن است، به‌خاطر پذیرش سیر خطی پیشرفت تاریخ و تمدن، به مشروعیت و مطلوبیت تمدن جدید در ساحت‌های مختلف زندگی معتقد است و بدون توجه به محتوا و شاکله امور، تصور می‌کند تحقق حکومت دینی و انقلابی، در گرو این است که صرفاً به همه چیز یک مارک دینی و انقلابی بزنند. البته در ابتداء ورود مظاهر مدرنیته به جامعه ما، برخی از فقهاء به مخالفت با آن پرداختند؛ اما این مخالفت در برابر سیلاب سهمگین تمدن غرب تاب نیاورده و به محاق رفت.

ولکن: جناب آقای نصیری! چرا فکر می‌کنید فقط شما غرب‌شناس بوده و دیگران هیچ تلاشی در این راستا ندارند؟ اگرچه ممکن است در لایه‌ها و سطوحی از حوزه‌های علمیه، آن‌چنان‌که باید و شاید به غرب، مدرنیته و تأثیرات آن پرداخته نشود، اما بسیاری عالم‌ان، اندیشمندان و صاحب‌نظران زمان‌شناسی که با ملاحظه تحولات دنیای معاصر، به تبیین آموزه‌های دینی می‌پردازند. اتخاذ رویکرد «غرب‌گرینی» در قبال «غرب‌زدگی» و «غرب‌ستیزی» شاید مورد پسند شما نباشد، اما به‌هیچ‌وجه دلیل بر عدم شناخت مدرنیته و نداشتن تحلیل از تمدن غرب نیست. هم‌چنین باید توجه داشت که اعتقاد به مشروعیت و مطلوبیت تمدن جدید، صرفاً از پذیرش نظریه سیر خطی پیشرفت تاریخ و تمدن ناشی نمی‌شود؛ بلکه می‌توان این نظریه را نپذیرفت و تمدن جدید را هم فی‌الجمله مطلوب دانست. به‌علاوه آن‌که اعتقاد به مشروعیت و مطلوبیت تمدن جدید به‌طور مطلق، اتهام ناروایی است که ساحت حوزویان انقلابی و فقه اصیل شیعه از آن مبراست. حوزه و فقه، با کلیت پیشرفت موافق است؛ اما نسبت به خصوص مدرنیته و تمدن غرب، ملاحظات متعددی دارد. این نکته هم‌گفتنی است که نباید از مواردی هم‌چون «نظریه منطقه الفراغ» غافل بود. اداره جامعه بر اساس نظر حاکم شرع جامع الشرائط و ملاک قرار دادن مصالح جامعه اسلامی در محدوده مباحات یا غیر آن، چیزی غیر از اداره جامعه بر اساس نظر دین نیست. حتی عمل به احکام ثانویه نیز عین دین است. چرا این موارد را اموری غیردینی تلقی کرده و آن‌ها را به نداشتن تحلیل از هویت تمدن غرب ارتباط می‌دهید؟

خلاصه آن‌که: طرفداران تمدن‌سازی اسلامی،

- نسبت به مدرنیته تحلیل مبنایی دارند؛
- تحت تأثیر مشهورات بی‌مبنای مدرن نیستند؛
- و البته همه مشهورات مدرن را هم بی‌مبنا نمی‌دانند؛
- هم‌چنین این افراد تصور نمی‌کنند که تحقق حکومت دینی و نظام انقلابی، صرفاً در گرو زدن یک مارک دینی و انقلابی به همه چیز بوده و محتوا مهم نیست.

این نکته نیز گفتنی است که اگرچه در تاریخ، مخالفت معدودی از حوزویان با همه پدیده‌های مدرن گزارش شده است، اما باید دانست که اولاً، این مخالفت - در اغلب موارد - از جنس مخالفت شما و مبتنی بر مبانی مورد نظر شما نبوده است؛ بلکه ریشه‌ها و

انگیزه‌های دیگری داشته است؛ و ثانیاً، بسیاری از علماء بصیر، زمان‌شناس و روشنفکر حوزه با این مخالفت مخالف بوده و آن را همراهی نکرده‌اند.

۴. به عقیده شما: مدرنیته یک «بدعت تمدنی» در برابر مسیر تمدنی انبیاء و معصومان علیهم السلام است؛ انبیاء و معصومانی که علی‌رغم برخورداری از علم و قدرت، به‌هیچ‌وجه درصدد «توسعه تمدنی» نبوده‌اند. این بدعت، محصول تحولات فلسفی و فکری است که از قرن پانزدهم میلادی به بعد در اروپا رخ داد، سپس به علوم و تکنولوژی جدید رسید، در ادامه به ایجاد ساختارهای نو معیشتی در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منتهی شد و سرانجام با قدرت نظامی، صنعتی و رسانه‌ای غرب، بر دنیا سیطره یافت.

ولکن به نظر می‌رسد: اگرچه مدرنیته از حیث نگرشی، قانونی و فرهنگی، انحرافات زیادی داشته و از این جهت در نقطه مقابل مکتب انبیاء و اولیاء الهی است، اما اصل تکامل، توسعه و پیشرفت بشری، به‌هیچ‌وجه بدعتی در مقابل دین به حساب نمی‌آید. هم‌چنین صرف این‌که انبیاء و معصومان علیهم السلام با وجود بهره‌مندی از علم و قدرت، درصدد توسعه تمدنی نبوده‌اند، به‌هیچ‌وجه دلیل بر بطلان هر پیشرفت و توسعه‌ای نیست. بلکه چه بسا این عدم اقدام، ناشی از فراهم‌نبودن شرائط و آماده‌نبودن انسان‌ها در آن دوران بوده است. به‌علاوه آن‌که بر اساس نظر حق، بسیاری از سرنخ‌ها و بلکه همه سرنخ‌ها برای توسعه تمدنی را انبیاء الهی در اختیار بشریت قرار داده و با تعالیم خود، انسان‌ها را به تداوم و تکامل آن سوق داده‌اند. هم‌چنین حتی اگر مواردی مانند: تأکید بر «اثاره دفائن عقول» به‌عنوان هدف بعثت انبیاء یا «حجت باطنی دانستن عقل» - که به‌طور طبیعی و قهری به توسعه تمدنی نیز می‌انجامد - را نادیده بگیریم، در سنت معصومان علیهم السلام هیچ ردع معتبری هم نسبت به «پیشرفت‌های عقلانی و تجربی منطبق بر مبانی و حیانی» دیده نمی‌شود؛ عدم ردعی که می‌توان با استناد به آن، شرعیت سیره عقلاء در این حوزه را نتیجه گرفت.

هم‌چنین به این نکته نیز باید توجه داشت که اگرچه «مبدأ مدرنیته» قرن پانزدهم میلادی است، اما «مبدأ توسعه و تکامل تمدنی» قرن پانزدهم میلادی نیست. آیا قبل از آن و در جامعه اسلامی و توسط علماء و اندیشمندان مسلمان، هیچ پیشرفت و تکاملی نسبت به عصر حضور معصومان علیهم السلام اتفاق نیفتاده است؟ چرا آن‌ها را نادیده می‌گیرید؟ مگر نه آن‌که به تصریح بسیاری از اندیشمندان منصف شرقی و غربی، شکل‌گیری پایه‌های علمی تمدن جدید غرب، در موارد قابل توجهی، حاصل استفاده از تولیدات دانشمندان مسلمان و نتیجه بهره‌وری از خروجی‌های تمدن اسلامی بوده است؟

جناب آقای نصیری!

- اساساً ملاک شما برای خط‌کشی بین توسعه تمدنی خوب و توسعه تمدنی بد چیست؟
- آیا سنتی بودن و مدرن بودن یک تکنولوژی، امری نسبی است یا این‌که ملاک مشخصی دارد؟
- اگر ملاک مشخصی دارد، آن ملاک چیست؟
- آیا یک مقطع زمانی ملاک است یا یک امر ماهوی؟
- اگر یک مقطع زمانی مد نظر است، آن مقطع کدام است؟ «غیبت معصوم» یا «رنسانس»؟
- اگر ارتباط تاریخی با معصوم ملاک مطلوبیت یک تکنولوژی است، آیا حدوث یک تکنولوژی در عصر معصوم ملاک است یا احداث آن تکنولوژی توسط معصوم؟

- اگر حدوث تکنولوژی در عصر معصوم ملاک مطلوبیت است، آیا صرف این حدوث ملاک است یا این حدوث، به‌ضمیمه امضاء او؟
 - اصلاً با لحاظ برخی تفاوت‌ها بین شریعت پیامبر خاتم و شرایع انبیاء پیشین، علت داخل دانستن آن‌ها در بحث چیست؟ به‌عبارت دیگر، بر چه اساسی تجویز آن‌ها نسبت به یک صنعت یا دانش، هم‌تراز با تجویز پیغمبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام فرض شده است؟
 - هم‌چنین اگر صنایع پیشرفته موجود در عصر پیامبرانی هم‌چون سلیمان و داوود نیز مطلوب است، با فقدان آن‌ها در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حتی عصر حاضر چه باید کرد؟ آیا تلاش برای دستیابی به آن‌ها مطلوب است یا خیر؟
- آری! با توجه به نکات و سؤالات فوق، می‌توان به این نتیجه رسید که: نگاه پر از ابهام شما به مقوله پیشرفت، توسعه و تمدن، نه با «برهان عقلی» سازگار است، نه با «آموزه‌های قرآن و عترت» و نه با «واقعیت‌های تاریخی».
- در این بخش از سخن، به‌منظور تبیین بیشتر مطلب و به‌جهت ایجاد فضایی برای مقایسه بین نگاه‌ها، مروری بر نظرات آیه الله جوادی آملی در باب «صنعت و فناوری» خالی از لطف نیست:

«پیشوایان نظام اسلامی، عهده‌دار ترغیب به فراگیری کامل فرایند صحیح صنعتی و تعلیم کیفیت بهره‌برداری از آن می‌باشند. قوانین الهی، ضمن ارائه خطوط کلی فراگیری آن، با نقل سیره آموزنده اسوه‌های تمدن و عصاره‌های مدینه فاضله، نحوه استفاده از مدرن‌ترین صنعت‌های هر عصر را به انسان‌های صالح سالک کوی سعادت می‌آموزند که نموداری از آن بازگو می‌شود:

۱. سلیمان علیه السلام که حکومت اسلامی را در پهنه وسیعی از زمین گسترش داد و به برخی از زمامداران عصر خود نامه نوشت و آنان را به اسلام فرا خواند و کامیاب شد، از امکانات فراوانی برخوردار بود و قرآن کریم نحوه استفاده او از وسائل صنعتی آن روزگار را چنین بازگو می‌کند: «و اسلنا له عین القطر» (سوره سبأ، آیه ۱۲) ما برای او چشمه مس گداخته را سیل‌گونه روان ساختیم. «یعلمون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدروا راسیات اعملوا آل داود شکراً و لقلیل من عبادی الشکور» (سوره سبأ، آیه ۱۳) کارگزاران نظام اسلامی حضرت سلیمان علیه السلام، هم در صنعت معماری، بناهای بلند و قصرهای منبع می‌ساختند و هم در صنعت نقاشی و هنر، تمثال فرشتگان و پیامبران و صالحان را با زیبایی ترسیم می‌کردند، تا ضمن تشویق به هنر و ارضای غریزه هنرجویی، روش بهره‌برداری درست را ارائه نمایند و اسوه‌ها را به صورت نقاشی، فراسوی مردم نصب کنند تا با مشاهده نقش، هنر بیاموزند و با شهود منقوش، سعادت را تحصیل کنند و نیز در صنعت فلزکاری، ظروف مورد نیاز فردی و جمعی را می‌ساختند تا در کنار هنرآموزی، وسائل رفاهی را فراهم نمایند و آئین بهزیستی را در سایه تأمین لوازم ضروری زندگی بیاموزند و از این رو به ساختن ظرف‌های بزرگ و کاسه‌های عظیم و دیگ‌های رفیع و استوار می‌پرداختند و در عین حال که نعمت صنعت را به‌جا صرف می‌کردند، به شکرگزاری خداوند منان مأمور شدند. خداوندی که هم نعمت مواد خام و معدنی را آفرید و هم نعمت استخراج آن‌ها را در اذهان بشر خلق کرد و هم نعمت صنعت و ساخت‌وساز و وسائل سودمند را یادشان داد. جریان ورود ملکه سبا به ساحت قدس سلیمان علیه السلام و مشاهده قصر ظریف شیشه‌ای و پندار آب و بالا زدن پوشش پا، شاهد بر پیشرفت صنعت

معماری، هنری و صنعتی آن عصر است: «قیل لها ادخلی الصَّرح فلما رأته حسبته لَجَّةً و کشفته عن ساقیها قال إنَّه صرْحٌ ممرّدٌ من قواریر.» (سوره نمل، آیه ۴۴)

۲. حضرت داود که پدر سلیمان علیهما السلام بود و زمینه حکومت اسلامی را با رهبری انقلاب و ستم‌زدایی از عصر خود آغاز کرد و از امکانات مناسبی متنعم بود، مأمور شد که از نعمت غیبی خداوند که آهن سرد و سخت را در دستش چون موم نرم کرده بود، صنعت زره‌بافی را ارائه کند و نظم هماهنگ بندها و حلقه‌های زره را رعایت نماید. بیان قرآن مجید در این باره چنین است: «و لقد اتینا داود مَنَّا فضلاً یا جبال اوبی معه و الطیر و النَّالُ له الحدید» (سوره سبأ، آیه ۱۰) «أن اعمل سابغات و قدّر فی السَّرد و اعملوا صالحاً» (همان، آیه ۱۱) «و علّمناه صنعة لبوسٍ لکم لتحصنکم من بأسکم فهل أنتم شاکرون» (سوره انبیاء، آیه ۸۰) نکته قابل توجه آن است که صنعت زره‌بافی، جزء علوم عملی و هنری است و قابل انتقال به غیر می‌باشد و لذا قرآن کریم در این باره به کلمه «تعلیم» تعبیر نمود. ولی نرم‌نمودن آهن هم‌چون موم در دست هرگز جزء علوم نظری یا عملی نیست. زیرا به کرامت روح ولی خدا و نزاهت نفس رسول حق وابسته است و به همین دلیل قرآن در این باره تعبیر تعلیم را به کار نبرد. بلکه به کلمه «الّنّا» بسنده نمود تا روشن شود که لین و نرم‌شدن آهن در دست داود علیه السلام با قدرت غیبی میسر می‌شود. البته آهن را از دیر زمان با آتش نرم می‌کردند. لیکن آن، جزء علوم عملی می‌باشد و امری عادی است نه خارق عادت؛ به خلاف اعجاز خارق‌العاده داود علیه السلام.

۳ - نوح، شیخ الانبیاء علیه السلام که نه تنها در مسأله وحی و نبوت، جزء پیشگامان کوی رسالت است، بلکه در جریان استفاده صحیح از علم صنعت، از پیش‌کسوتان به شمار می‌آید و خداوند، هم تعلیم کشتی‌سازی او را به عهده گرفت و هم توفیق و تأیید عملی آن را عهده‌دار شد که قرآن کریم در این باره چنین می‌فرماید: «اصنع الفلک بأعیننا و وحنینا.» (سوره هود، آیه ۳۷) «فأوحینا إلیه أن اصنع الفلک بأعیننا و وحنینا.» (سوره مؤمنون، آیه ۲۷)

خلاصه مطالب گذشته آن‌که:

- ۱) اصل فرایند صنعتی در حکومت اسلامی، ممدوح و مورد ترغیب است.
- ۲) لزوم استفاده صحیح از آن، در سیره عملی زمامداران دینی بیان شده است.
- ۳) مهم‌ترین بهره‌درست از صنایع پیشرفته هر عصر، عبارت است از تأمین نیازهای علمی و عملی مردم آن عصر.
- ۴) آن‌چه در قرآن یاد شد، جنبه «تمثیل» دارد نه «تعیین». یعنی در قرآن، مثال بهره‌وری صحیح از صنعت بازگو شده، نه آن‌که استفاده درست از صنعت، منحصر در همین چند مورد باشد.
- ۵) صنعت کشتی‌سازی نوح علیه السلام، الگویی برای ساخت و پرداخت هرگونه وسائل نقلی دریایی و زیردریایی، اعم از وسیله نقل مسافر، بار و مانند آن و نیز وسایل نقلی زمینی و هوایی به‌طور عام می‌باشد؛ و صنعت زره‌بافی داود علیه السلام، الگویی برای ساختن هرگونه وسائل دفاعی است؛ خواه در برابر تیر و مانند آن باشد و خواه در قبال سموم شیمیایی و نظائر آن؛ و صنعت معماری و کارهای دستی و ظرائف هنری و ساختن ظروف فلزی سلیمان علیه السلام، نمونه‌ای برای

ساختن هرگونه لوازم زندگی است که نیازمندی‌های فردی یا گروهی و هم‌چنین نیازمندی‌های هنری و ادبی، به وسیله آن برطرف می‌گردد.

اکنون که عصاره سیره رهبران حکومت اسلامی در نحوه بهره‌برداری از صنعت بازگو شد، مناسب است آن‌چه از ذوالقرنین در قرآن کریم نقل گردیده بیان شود. قرآن کریم اگرچه از نبوت او سخن نگفت، ولی روش پسندیده او را با برخورداری از همه وسائل مقدور آن عصر، به‌طور نسبی گزارش داد. او از تمام امکانات لازم بهره‌مند بوده و کارهای قابل توجهی انجام داده است. یکی از آن کارهای شگفت‌انگیز، ساختن سدّ عظیم نفوذناپذیر است که بر اثر ارتفاع و صاف‌بودن، قابل فتح نبود و بر اثر استواری و استحکام، قابل نقب و سوراخ‌نمودن نبود. زیرا آن سدّ عظیم فلزی، از خاک، آجر، سنگ، سیمان و مانند آن‌ها ساخته نشد. بلکه از پاره‌های آهن و مس گداخته ساخته شد که بیان قرآن مجید در این باره چنین است: «اتونی زُبر الحديد حتى إذا ساوى بين الصّدفين قال انفخوا حتى إذا جعله نارا قال اتونی افرغ عليه قطراً.» (سوره کهف، آیه ۹۶) یعنی پس از چیدن تکه‌های آهن همانند قطعات سنگ، دستور داد که با استفاده از کوره آهنگری، در آن بدمند تا کاملاً قطعه‌های آهن به صورت آتش گداخته درآید و آن‌گاه فرمان داد که مس گداخته را در آن تعبیه نمایند تا به صورت سد کامل و محکم فلزی درآید.

از مجموعه این نمودارها می‌توان خط مشی حکومت اسلامی را درباره بهره‌برداری از صنایع استنباط نمود که استفاده از تکنولوژی در تمام امور سازنده و سودمند رواست، ولی بهره‌برداری از آن در امور تخریبی و تهاجمی و سوزنده و کشنده و تباه‌کننده زمین، دریا، هوا، گیاهان، جانوران، انسان‌ها، مناطق معمور و... هرگز روا نیست و با این تحقیق، می‌توان فرق میان کادر صنعتی در مدینه فاضله که هدف حکومت اسلامی است را با کادر صنعتی کشورهای مهاجم و مخرب و مدعی تمدن، بررسی نمود.^۱

۵. به عقیده شما: سخن گفتن از نظامات و ساختارهای تمدنی سازگار با شاکله دین و احکام فقه، صرفاً در صورتی ممکن است که بشر و جوامع بشری به «دوران تمدنی ماقبل مدرن» برگردد. زیرا ارزش‌ها و احکام فقه، با ساختارها و نظامات جامعه سنتی ماقبل مدرن تلائم داشته و در روزگار کنونی، نظام‌سازی مستقل و خالص دینی، اغلب غیرعملی است. فلذا تحقق جامعه، حکومت و تمدن تراز دین، در حد مطلوب و رضایت‌بخش که مایه آرامش کامل مردم و جامعه باشد، در عصر غیبت و با فقه عصر غیبت، به‌خصوص در زمانه سیطره مدرنیته ناممکن بوده و فقیه هرگز نمی‌تواند همه مصیبت‌ها و کمبودهای ناشی از غیبت معصوم را پُر کند.

ولکن باید توجه داشت که: اگر دین اسلام، دین خاتم است که هست، نمی‌توان ظرفیت و قابلیت آن برای اداره جامعه را به دوران ما قبل مدرنیته منحصر کرد. بنابراین حتی اگر بپذیریم که جریان تمدن جدید، بر خلاف رضایت معصومان علیهم السلام شکل گرفته است، این دین و متولیان دین هستند که باید بتوانند و می‌توانند در شرایط جدید نیز حد نصابی از «حیات دین» و «حیات دینی» را تضمین کنند. به‌راستی اگر در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مدرنیته رخ می‌داد - همان‌طور که اتفاقات بسیاری مخالف با اراده ظاهری و جهت‌گیری‌های حضرت رخ داد - برخورد ایشان با آن چگونه می‌بود؟ آیا از طریق اعجاز و کرامت، مدرنیته و اهل آن را

۱. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، ص ۱۱۰

نابود می‌کردند؟ یا می‌فرمودند دیگر در این شرایط نمی‌توان دم از حکومت دینی و جامعه دینی زد؟ مگر در آن دوران، جامعه اسلامی - خصوصاً در منطقه عراق و کوفه - آمیزه‌ای از فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف را در خود نداشت؟ مگر در همان دوران، حکومت حضرت در نواحی مختلفی هم‌چون ایران و مصر برقرار و با حکومت‌هایی هم‌چون حکومت روم در ارتباط نبوده است؟ به‌راستی حضرت با بسترهای تمدنی موجود در این مناطق چه برخوردی داشته‌اند؟ آیا نمی‌توان از این سیره و سنت، به استنباط ملاک قطعی پرداخت؟

شما می‌گویید: بشر حق نداشته است خارج از محدوده آموزه‌های مستقیم و دستاوردهای خاص انبیاء و معصومان علیهم السلام، به توسعه تمدنی پردازد. اولاً، چرا حق نداشته است؟ به چه دلیل این تلاش و نتیجه آن باطل است؟ ما نه تنها آن را به‌طور مطلق باطل نمی‌دانیم، بلکه بر اساس مطالب پیش‌گفته، معتقدیم که اصل این حرکت مورد تأیید و بلکه مورد سفارش آن حضرات بوده است؛ در ثانی، حتی اگر بطلان آن را بپذیریم، مگر می‌توان به‌خاطر شکل‌گیری یک حرکت باطل، دین خدا را به حاشیه برد؟ مگر می‌توان دین خدا را در مواجهه با یک حرکت باطل، ناکارآمد دانست؟

جناب آقای نصیری! سخنان شما در باب هویت دین و آموزه‌های دینی، نگارنده را به یاد اشکالات و سؤالات آیه الله قدیری و پاسخ رهبر فقید و عظیم الشان انقلاب به ایشان انداخت:

«جناب حجة الاسلام آقای قدیری، دامت افاضاته؛ پس از عرض سلام و قبل از پرداختن به دو مورد سؤال و جواب، این جانب لازم است از برداشت جنابعالی از اخبار و احکام الهی اظهار تأسف کنم. بنابر نوشته جنابعالی، زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری است که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده است راهی نیست و «رهان» در «سَبَق» و «رمایه» مختص است به تیر و کمان و اسب‌دوانی و امثال آن، که در جنگ‌های سابق به کار گرفته می‌شده است و امروز هم تنها در همان موارد است؛ و «انفال» که بر شیعیان تحلیل شده است، امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذایی، جنگل‌ها را از بین ببرند و آنچه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است را نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ‌کس هم حق نداشته باشد مانع آن‌ها باشد؛ منازل و مساجدی که در خیابان‌کشی‌ها برای حل معضل ترافیک و حفظ جان هزاران نفر مورد احتیاج است، نباید تخریب گردد و امثال آن؛ و بالجمله آن‌گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند.»^۱

اشتباه نشود! سخن آن نیست که باید بر اساس «احکام ثانویه» یا قواعدی هم‌چون «لزوم جلوگیری از اختلال نظام» به اداره جامعه پرداخت؛ بلکه سخن در «تبیین ظرفیت ذاتی گزاره‌های دینی برای پاسخ‌گویی به نیازهای مختلف در شرایط مختلف» است. آری! در نگاه شما، اگرچه زندگی در صحراها و کوه‌ها صحیح نیست، اما هویت دین، صرفاً با مختصات و مناسبات یک زندگی بدوی سازگار بوده و حقیقت آموزه‌های دینی، فقط در یک جامعه عاری از مظاهر تجدد قابل اجراست؛ نگاهی که از آن، بوی «اخباری‌گری، ظاهرگروی، جمود، تحجر، انفعال و در نهایت، سکولاریسم» به مشام می‌رسد؛ همان نگاهی که به تعبیر رهبر فقید انقلاب، جای تأسف داشته و عتاب دلسوزانه ایشان به‌عنوان یک فقیه، فیلسوف، عارف و قائد بزرگ را به‌دنبال دارد:

۱. امام خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۵۰

«شما را نصیحت پدرانه می‌کنم که سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس‌نماها و آخوندهای بی‌سواد واقع نشوید؛ چرا که اگر بنا است با اعلام و نشر حکم خدا، به مقام و موقعیت‌مان نزد مقدس‌نماهای احمق و آخوندهای بی‌سواد صدمه‌ای بخورد، بگذار هر چه بیشتر بخورد.»^۱

برادر بزرگوار! دیدم که در مصاحبه‌ای به انتقاد از «احساس حقارت در برابر مدرنیته» پرداخته و فرموده‌اید:

«در نظام آموزشی مطلوب این‌جانب، قبل از هر چیز باید واحدهای متعددی در باب غرب‌شناسی و زمان‌شناسی ارائه شود و چهره‌گریه و ضدانسانی‌دنیای مدرن و علم و تکنولوژی بحران‌زا و فضیلت‌کش آن توضیح داده شود تا احساس حقارتی که شیخ و شاب را در برابر غرب جدید فرا گرفته است، از بین برود و البته پیش از دانشگاه، حوزه نیازمند چنین دروسی است.»^۲

اما با توضیحاتی که ارائه شد، ظاهراً این شما می‌دید که در برابر مدرنیته احساس حقارت کرده و با تئوریزه کردن ناکارآمدی فقه در دنیای معاصر، مشغول ترویج این احساس در جامعه‌اید.

نگاه شما در باب «دین و فقه» بی‌شبهت به نگاه اخباری‌ها در باب «ظواهر قرآن» نیست. اخباری‌ها با نیت تعظیم قرآن، با انگیزه تکریم اهل بیت علیهم السلام و با تأکید بر بی‌لیاقتی و نقصان افراد معمولی، به انکار حجیت ظواهر قرآن برای عموم مردم پرداخته و فهم معارف آن را از شئون اختصاصی معصومان علیهم السلام می‌دانند؛ غافل از آن‌که این نگاه، نتیجه‌ای جز مهجوریت قرآن و بی‌اعتباری ثقل اکبر - به‌عنوان کتاب هدایت و معجزه جاوید پیامبر خاتم - نخواهد داشت. شما نیز به نیت بالابردن شأن دین و با تأکید بر عدم قابلیت جامعه و جهان معاصر، امکان اجراء دین را به شرائط ماقبل دوران مدرن اختصاص می‌دهید؛ غافل از آن‌که با این نگاه - به‌طور ناخواسته - مهجوریت دین، غلبه دشمنان بر مؤمنان و اثبات سبیل برای کفار را باعث خواهید شد؛ حال آن‌که «آیه نفی سبیل» تخصیص‌بردار نبوده و با «تحریم سلطه‌پذیری» به‌شکل مطلق، از «ظرفیت لایزال دین» و «امکان غلبه علمی و عملی بر رقباء» در همه دوران‌ها - حتی دوران غیبت - خبر می‌دهد.

خلاصه آن‌که: جناب آقای نصیری! ما برخلاف شما که اسلام را فقط در یک جامعه بدوی، کارآمد و قابل اجراء می‌دانید، اسلام را دینی «جامع»، «جاودانه» و «جهان‌شمول» دانسته و معتقدیم که در هر عصر و مصری می‌توان برای اداره جامعه به آن تکیه کرد، از «تمدن اسلامی» دم زد و با ایمان و مجاهدت، به استقلال فکری، حکومتی و تمدنی رسید؛ و بر همین اساس، به عقیده ما، تحقق حکومت، جامعه و تمدن اسلامی، به‌گونه‌ای مطلوب و رضایت‌بخش که مایه آرامش مردم باشد، در عصر غیبت، با فقه عصر غیبت و در دوران سیطره مدرنیته، عملی است؛ و البته می‌دانیم و یقین داریم که تحقق ایده‌آل، نهایی، کامل و فراگیر تمدن اسلامی، جز با ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ممکن نخواهد بود. آری! هیچ عاقل متشرعی ادعاء نکرده است که همه شکاف‌ها و مصیبت‌ها و کمبودهای ناشی از حجت معصوم را می‌شود با فقه و فقهاء پر کرد تا کسی بخواهد بطلان این ادعاء را تذکر دهد.

و در همین راستا، ذکر این نکته نیز ضروریست که: ظاهراً مخالفت شما با «فلسفه و عرفان اسلامی» هم ناشی از همین نگاهی است که به «توسعه تمدنی» و «هویت دین» دارید. یعنی همان‌گونه که با هر پیشرفت و دستاوردی خارج از منصوبات و تصریحات

۱. همان، ص ۱۵۲

۲. <http://nasiri1342.blogfa.com/post/193>

انبیاء و معصومان علیهم السلام مخالف بوده و آن را غلط می‌دانید، تحلیل‌های عقلانی و تجربیات عرفانی را هم چون به‌حسب ظاهر از این دایره خارج است، قبول ندارید. حال آن‌که بر اساس آنچه گذشت، این نگاه نه عقلانی است و نه دینی.

جناب آقای نصیری! اتفاقاً شما که «دغدغه مبنایی» داشته و نگران رسوخ «نگره‌های مدرن» در زندگی معاصرید، نباید با «فلسفه و عرفان اسلامی» دشمنی کنید. چرا که جز با تکیه بر «یک دستگاه حکمی و معنوی برخوردار از منطق مشترک بین همه انسان‌ها» نمی‌توان به جنگ «مدرنیته» رفت. آری! از دین خلع سلاح شده‌ای که جز به «ظواهر نقلی» نمی‌پردازد، نباید هم انتظار «کارآمدی و حکومت‌داری موفق در دنیای معاصر» را داشت. به بیان دیگر، معلوم است که با «فقه تنها» نمی‌توان به «تمدن‌سازی» پرداخت. اگر جایی سخن از حرکت به سمت «دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی» در میان است، قطعاً و حتماً سخن از ضرورت توجه به «حکمت و معنویت ناب اسلامی و شیعی» یا همان «فقه الله الاکبر» نیز در میان است. یک تمدن، جز بر مبنای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، خداشناسانه، راهنماشناسانه، معادشناسانه، انسان‌شناسانه، دین‌شناسانه و دنیاشناسانه بنا نمی‌شود؛ مبنایی که تنقیح و تبیین آن‌ها - در وهله اول - جز با «تفلسف و عقلانیت» ممکن نیست. فلذا تا آن زمان که صرفاً به فقه - آن هم فقه راکد، عقیم و به‌روزشده مورد نظر شما - تکیه کنیم، نباید هم در عرصه حکومت‌داری، به اتفاقی جز تغییرات صوری، اصلاحات موردی و اقدامات سطحی امید داشت؛ اما اگر با اتکاء به «منظومه علوم اسلامی» وارد این عرصه خطیر شویم، دستیابی به نتایج درخشان و متعالی ممکن است. به‌عنوان مثال، همان‌گونه که «اقتصاد لیبرال» زائیده مبنای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه غیرالهی و الحادی است، می‌توان با تنقیح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی الهی در «فلسفه اسلامی» و البته با استفاده از «آموزه‌های نقلی موجود در منابع دینی» و «تجربیات عقلانی»، به «اقتصاد اسلامی» رسید؛ اقتصادی که با اقتصاد لیبرال، نه فقط در «ظاهر» بلکه از حیث «محتوا» نیز متفاوت است.

البته نگارنده می‌داند که نگاه آلوده به کج‌فهمی، افتراء و تحریف شما در باب فلسفه و عرفان اسلامی، مانع از پذیرش این سخنان خواهد شد؛ اما بدانید که به لطف خدا و علی‌رغم دشمنی‌ها، جوسازی‌ها و جبهه‌تراشی‌ها، روز به روز بر جذابیت، رونق و تأثیر گفتمان حکمت و معنویت ناب - چه در حوزه‌های علمیه و چه در فضای عمومی جامعه - افزوده می‌شود؛ و افسوس که دوستانی هم‌چون شما، با وجود خون‌دل‌خوردن‌های برادرانه و گفت‌وگوهای ناصحانه، هم‌چنان بر محرومیت خود از برکات این گفتمان اصرار داشته و عمر خود را با تکرار «یک سلسله اشکالات سخیف بارها پاسخ‌داده‌شده»^۱ به هدر می‌دهند.

جناب آقای نصیری! مثال‌هایی که با قصد انکار، تحقیر و تمسخر «تمدن‌سازی اسلامی» بیان کرده‌اید، نگارنده را به یاد سخنان سست و سطحی یکی از مسئولان در نقد «علم دینی» انداخت: «با گذاشتن قرآن در داشبورد، خودرو اسلامی نمی‌شود!»^۲ و تعجب آن‌که او با اعتقاد به تأثیرناپذیری علم از ایدئولوژی و فرامرزی بودن دانش، به همان نتیجه‌ای رسیده است که شما با اعتقادی صددرصد مخالف، به آن رسیده‌اید. اما بدانید که این سطحی‌نگری‌ها، ساده‌انگاری‌ها و در بعضی موارد تجاهل‌ها، هویت ادعاء و خروجی جریان قائل به تولید علم دینی و تمدن‌سازی اسلامی را تغییر نخواهد داد.

تنها مراجعه به فهرست آثار منتشرشده در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و هم‌چنین آثار متعدد محققانی هم‌چون حجج اسلام: رشاد، اعرافی، علی‌دوست، فیاضی، یزدان‌پناه، عبودیت،

۱. ن.ک: <https://b2n.ir/912609>

۲. khabaronline.ir/news/757391

خسروپناه، پارسانیا، واعظی، شریفی، معلمی، حسین‌زاده، ربانی گلپایگانی، علی‌تبار فیروزجایی، غلامی، واسطی، بستان، لک‌زایی، کاویانی، آذربایجانی، قوامی، میرمعزی، آقائزری، یوسفی، پیغامی، عبدالملکی و ... ، در عرصهٔ روش‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، دین‌شناسی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، روان‌شناسی، مدیریت، اقتصاد و ... ، در کنار مباحث بنیادین مطرح‌شده در آثار بزرگانی هم‌چون: علامهٔ طباطبائی، آیه الله شهید مطهری، آیه الله مصباح یزدی، آیه الله جوادی آملی و ... ، روشنگر این نکته است که در طول این چهار دههٔ بعد از انقلاب اسلامی، جریان پیشرو و موفق در عرصهٔ تولید علم دینی و پشتیبانی فکری از نظام اسلامی، جریان اشراب‌شده از «فلسفهٔ اسلامی و حکمت متعالیه» است. مناقشه در «کم و کیف این خروجی‌ها» یا گالایه از «به‌کارنستن موارد تولیدشده توسط دولت‌ها» را می‌توان پذیرفت؛ اما انکار اصل این موارد یا بیان این مطلب که طرفداران تمدن‌سازی اسلامی و تولید علم دینی، حرفی برای گفتن نداشته و جز تعیین خلاف‌شرع‌های بین یا انجام تغییرات سطحی و صوری کاری انجام نداده‌اند، به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست.

البته در این میان، کسانی هم هستند که به‌ظاهر اهل فلسفه‌اند، اما فلسفه را به «مبنای پذیرش حق مخالف، رفاقت با دشمن و سازگاری با تحولات» تقلیل داده و سپس با تکیه بر این تعریف خودساخته، به انکار «نظریهٔ مقاومت» در میدان «علم» و «سیاست» می‌پردازند؛ کسانی که بر خلاف شما، «حوزهٔ دین» را از «حوزهٔ علم» جدا انگاشته و اخذ دانش از هر کسی و هر جایی را جایز می‌دانند، اما هم‌چون شما، چشم خود را بر روی نتایج درخشان سال‌ها تلاش در عرصهٔ تولید علوم انسانی اسلامی بسته و می‌گویند: قرار نیست با جمع‌آوری چند آیه و روایت، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، اسلامی شود! آری! هرکس نداند، شما می‌دانید که دیدگاه غالب در میان فلسفه‌دوستان، این نیست. پس لطفاً با استشهاد به این قبیل شذوذات، خود را در معرض اتهام غرض‌ورزی قرار ندهید.

هم‌چنین باید توجه داشت که اگر شخصی در فضاهای عمومی - به غلط - خروجی فعالیت «دولتمردان» را حاصل فعالیت «دین‌باوران» در عرصهٔ نظریه‌پردازی دانسته و مشکلات موجود در ادارهٔ کشور را دلیل ناکارآمدی دین معرفی کند، حرجی بر او نیست؛ اما این مغالطه را از شما نمی‌توان پذیرفت؛ و البته متوجهیم که گناه اصلی، از آن کسانی است که با تشخیص‌های ناشی از عدم ایمان، اقدامات مبتنی بر بی‌تقوایی، تبعیت از نسخه‌های منحط غیردینی، آزمون و خطاهای غیرعقلانی، لجاجت، جهالت، تکبر و سوء تدبیر، زمینهٔ وقوع آن غلط و این مغالطه را فراهم آورده‌اند.

در پایان این بخش، به‌منظور تبیین «تأثیر فلسفهٔ اسلامی در عرصهٔ تولید علم» و اثبات «ماهوی بودن تفاوت علوم دینی با غیر خود» گزیده‌ای از «امتدادات اجتماعی فلسفهٔ صدرایی در حوزهٔ علوم انسانی» را بر اساس تقریر جناب آقای رحیم‌پور ازغدی^۲ تقدیم می‌کنم:

- مفهوم علم به حقیقت هستی، اتحاد عالم و معلوم، ضرورت درک غایت هستی برای درک هستی، حضوری‌بودن علم به هستی، هم‌عرضی سطح وجودی انسان با سطح مبادی غیر مادی هستی و ... همه و همه، مجاری ریزش نتایج «ما بعد الطبیعه» به حوزهٔ فلسفه‌های مضاف و علوم انسانی است.

۱. ن.ک: entekhab.ir/001s6p

۲ مطرح‌شده در سی و هفتمین و سی و هشتمین مقالهٔ شفاهی ایشان

- نحوه گزاره‌سازی و حکم ذهنی در معرفت بشری، نحوه حرکت از علم حضوری به علم حصولی، چگونگی مقایسه صورت و مفهوم، نوع تبیین ما بعد الطبیعی از نسبت ذات و وجود، تفاوت تبیین علمی خاص با تبیین فلسفی از ماهیت، مفهوم اصالت در اصالت وجود، تشکیکی دانستن هستی، نظریه اتحاد عاقل و معقول با تبیین صدرایی، مفهوم وجود ذهنی و ... تأثیراتی بسیار مهم در «معرفت‌شناسی»، «روان‌شناسی» و سپس همه علوم انسانی خواهد داشت.
- حتی مقولات هستی‌شناسانه مانند مفهوم‌شناسی واقعیت، وحدت و کثرت، بساطت و ترکیب، ثبات و تغییر، شدت وجود و ... با یک یا چند واسطه، به درک جایگاه انسان در هستی منجر شده و مبانی «فلسفه اخلاق و حقوق» را شکل می‌دهد.
- پاسخ به این سؤال که آیا همه انسان‌ها به یک اندازه واقعی‌اند یا مراتب وجود، به مراتب انسانیت قابل ترجمه است، در «فلسفه آموزش و پرورش» و «فلسفه اخلاق» و سپس در «فلسفه سیاست» و «مفهوم مشروعیت» تأثیر خواهد داشت.
- «فلسفه سیاست و اقتصاد» مسبوق به «فلسفه اخلاق» و «فلسفه حقوق» بوده و آن‌ها نیز مسبوق به هستی‌شناسی و انسان‌شناسی‌اند. همه موجودات را تجلی وجود قیومی و اسماء و صفات الهی دانستن، بنیاد علوم طبیعی و علوم انسانی را زیر و رو می‌کند.
- نظریه «حرکت جوهری» مسیر «فلسفه تعلیم و تربیت»، «روان‌شناسی» و حتی «علوم اجتماعی» را تغییر می‌دهد. چنانچه استناد شعور و آگاهی به جمادات و غایتمندی ذاتی در طبیعت، یک انقلاب در «فلسفه علوم طبیعی» است.
- متحرک را عین حرکت دانستن و تشبیه نسبت حرکت به متحرک با نسبت امتداد به جسم، یک شیفت پارادایمی در فیزیک و سایر علوم طبیعی است.
- علم را وجودی مجرد از عوارض جسمانی دانستن و همه سطوح علم، حتی علم به دیگری و علوم حسی را غیر مادی خواندن، علم را عین وجود بالفعل نامیدن، مراتب علم را به مراتب وجود گره زدن و وجود ذهنی را با تفسیر صدرایی پذیرفتن، یک انقلاب در پدیده‌شناسی مقوله فهم و تحوّل بزرگ در «معرفت‌شناسی» و «فلسفه علم» است.
- جسمانیة الحدود دانستن نفس و سپس روحانی دیدن بقاء آن، نوع تقسیم‌بندی نفوس و تعریف قوای نفس، چگونگی طبقه‌بندی انواع ادراکات و تئوری خلاقیت نفس حتی در ادراکات حسی، یک ایده بزرگ در طیفی از حوزه‌های علمی، شامل «فلسفه بدن»، «فلسفه اخلاق»، «فلسفه هنر»، «فلسفه تعلیم و تربیت» و نیز «فلسفه علوم تجربی» و حتی «فلسفه پزشکی و روان‌درمانی» است.
- تبیین صدرایی از «وجود ذهنی» یک پاسخ‌مبنایی به گره کور «معرفت‌شناسی کانت» و باعث تحوّل بزرگ در مبنای همه علوم طبیعی و علوم انسانی است.
- نظریات صدرایی در باب نسبت جسم و روح و تفسیر پیری و مرگ، منشأ آثار مهمی در «روان‌شناسی»، «روان‌درمانی» و تعریف اعتدال در جسم و روح است.
- شناخت هستی از طریق شناخت خویش، تأثیر خودشناسی در هستی‌شناسی، انتقال دادن علم النفس از عرصه طبیعیات و متصل کردن آن به خداشناسی و سپس تحلیل مفهوم خلاقیت نفس در ذیل اراده الهی، ارتباط نفس انسان با اصل وجود عالم، الاهیاتی بودن مقوله نفس و نوآوری در اثبات تجرد نفس، همگی در «فلسفه علوم انسانی»، «فلسفه هنر» و «فلسفه اخلاق» تعیین‌کننده‌اند.

- قول به تجرد نفس حتی در نفوس حیوانی و تفاوت نظریه تعلق نفس به بدن با نظریه حلول، به تحولاتی در «جانورشناسی» و «زیست‌شناسی» منجر می‌شود.
- استنتاج تجرد نفس انسانی از امکان درک مفاهیم کلی، از مراتب نفس دانستن ذهن، جمع تشخیص عقلانی با درک کلیات، تعریف تعقل به اتصال وجودی نفس با حقایق غیر مادی حتی هنگام درک حسی در علوم تجربی و نحوه ارتباط تفکر مجرد با سلول‌های مغزی و ابزار مادی و جسمانی، یک نظریه تازه در ارتباط میان «معرفت‌شناسی» و «فلسفه علم» با «فلسفه نفس» و «کالبدشناسی» است.
- تعریف شر ادراکی و شر اخلاقی، عدمی بودن شر، واقعیت ذاتی نداشتن شر و عرضی بودن شر در تفسیر صدرایی، قلمروی وسیعی از حوزه‌های علمی هم‌چون «فلسفه هستی»، «تعریف معنویت» و «فلسفه اخلاق» را تحت تأثیر قرار می‌دهد.
- نظریه‌پردازی‌های صدرای در تبیین وحی، مفهوم نبوت، ظرفیت معرفتی پیامبران، مبدأ و غایت شریعت، نحوه ظهور اسرار و حقائق از طریق قوه قدسی عقل و باز شدن چشم و گوش باطن، سرایت حقیقت از باطن به ظاهر و تمثیل مشاهدات از نفس قدسی به قوای حسی، اعجاز و ارتباط آن با کمال قوه احساس و تأثیرگذاری در هیولای عالم، مفهوم ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، نحوه تصرف نفس پیامبران در هستی و اشراف عالم ملکوت بر عالم ملک، پاسخ بسیاری از پرسش‌های کنونی بشر در قلمروی «فلسفه دین» است.
- تفسیر صدرایی از اراده، علم، جبر، اختیار و فعل اخلاقی، نوآوری‌های مهمی است که در «علوم تربیتی»، «اخلاق» و «فلسفه حقوق بشر» تأثیرات جدی دارد.
- ملاصدرا از مجرای اخلاق، تهذیب، عدالت فردی و عدالت جمعی، حکمت نظری و هستی‌شناسی خود را به حکمت عملی و «فلسفه سیاسی» امتداد می‌دهد.
- مسئله تدبیر بدن توسط نفس و تدبیر نفس و قوای آن توسط عقل، نقطه آغازین ارتباط اخلاق فردی و اجتماعی با عدالت و ربط اخلاق و شریعت با سیاست است.
- تفاوت الهام با وسوسه و تأثیر عوامل فردی و اجتماعی در مسئله خاطر محمود و خاطر مذموم، از جمله نقاط اتصال معنویات به مادیات و اتصال شریعت به سیاست، اقتصاد و حقوق بشر است.

۶. به عقیده شما: در شرائط کنونی، چاره‌ای جز پیگیری اصلاحات موردی و تن‌دادن به بسیاری از ساختارهای موجود نیست؛ و این واقعیت، نه ناشی از «نقصان دین» بلکه معلول «انحطاط بستر تمدنی مدرن» بوده و بر همین اساس، تحلیل روشنفکران که این مسئله را به عقب‌ماندگی دین و پیشرفتگی تمدن جدید ربط می‌دهند، مردود است. هم‌چنین تجربه انقلاب و جمهوری اسلامی نشان داده است که همین مقدار از اصلاحات و تحول در دنیای امروز، یک دستاورد عظیم به‌شمار آمده و ارزش هرگونه فداکاری و هزینه‌ای را دارد.

ولکن: جناب آقای نصیری! اگر تجربه جمهوری اسلامی و تحولات رخ داده در ذیل آن، دستاورد عظیمی است که ارزش هرگونه فداکاری را دارد، پس اشکال شما به کجاست؟! بالاخره این تحولات، مستحق مذمت است یا لایق فداکاری؟! اگر در شرائط فعلی، چاره‌ای جز «انجام یکسری اصلاحات موردی در پدیده‌های مدرن» و «تن‌دادن به ساختارهای تمدن جدید» نیست، دیگر چه فرقی دارد که ما مدرنیته را بشناسیم یا نه و دیگر چه تفاوتی می‌کند که ما ادعای تمدن‌سازی داشته باشیم یا نه؟! این اسم رویکردها و لفاظی

ما در مقام تبیین آن‌ها نیست که مهم است؛ بلکه نتیجه و خروجی رویکردهاست که اهمیت دارد؛ و نتیجه رویکرد پیشنهادی شما، در بهترین حالت، با نتیجه رویکردی که منتقد آن هستید یکی است.

البته واقعیت آن است که رویکرد و راهبرد شما، نتیجه‌ای جز شکست انقلاب اسلامی در پی نخواهد داشت. مگر می‌شود در مقابل جبهه فکری، فرهنگی و تمدنی دشمن، با «یکسری اصلاحات موردی» و «تن‌دادن‌ها» دوام آورد؟ بقاء انقلاب اسلامی راهی جز استحکام، استقامت، نوآوری و تهاجم ندارد؛ حال آن‌که ترجمه رویکرد و راهبرد شما چیزی غیر از «انفعال» نیست؛ انفعالی که خواه‌ناخواه به «شکست» منتهی خواهد شد. همان انفعالی که در قرن‌های قبل، بر جوامع اسلامی حاکم بود و به خاطر آن انقلابی رخ نداد. آری! با این نگاه، نه می‌توان انقلاب کرد و نه می‌توان انقلاب را نگه داشت. فلذا می‌توان به این جمع‌بندی رسید که «نتیجه نگاه شما» با نتیجه نگاه امثال انجمن حجّتیّه و روشنفکر نمایان غرب‌زده - که با اصل تشکیل حکومت اسلامی مخالفند - یکی است. توضیح بیشتر آن که مخالفت و عدم همراهی با حضور دین در عرصه اجتماع، انگیزه‌ها، مبانی و علل مختلفی دارد:

- یک دسته از مخالفت‌ها، ناشی از «دشمنی با اصل دین و اولیاء دین» است، مانند مخالفت جبهه استکبار. این گروه هیچ اعتقادی به حقانیت اسلام نداشته و از اساس با دین و حکومت دینی دشمن‌اند.
 - دسته دیگری از مخالفت‌ها، ناشی از «سکولاریسم» و «اعتقاد به ناتوانی ذاتی دین در عرصه حکومت‌داری» است، مانند مخالفت روشنفکر نمایان. این گروه اگرچه در برخی از موارد، معتقد به اسلام و آموزه‌های اسلامی‌اند، اما به خاطر دخیل دانستن شرائط عصر بعثت در کم و کیف شریعت یا جدانگاشتن دین از دنیا، اساساً نقشی برای دین در اداره جامعه قائل نبوده و با حکومت اسلامی مخالفند.
 - دسته‌ای از مخالفت‌ها نیز ناشی از «اعتقاد به ناتوانی عرضی دین در عرصه حکومت‌داری» است، مانند مخالفت کسانی که غیبت امام معصوم یا غلبه مدرنیته را مانع فعال‌سازی دین در جامعه دانسته و به همین خاطر، یا از ابتداء با تشکیل حکومت اسلامی مخالفند - مثل انجمن حجّتیّه - یا این‌که علی‌رغم دفاع از تشکیل آن، با نوع نگاه و رویکرد خود، عملاً زمینه انفعال، رکود و شکست آن را فراهم می‌آورند - مثل شما - . البته با این نگاه، ظاهراً عاقلانه‌تر آن است که بگوییم از ابتداء حکومتی تشکیل نشود؛ نه این‌که از تشکیل حکومت دفاع کنیم و سپس آن را به سمت نابودی سوق دهیم.
- به بیان دیگر، سخن شما، سخن امثال انجمن حجّتیّه و حتی سخن روشنفکر نمایان غرب‌زده، در این بخش که «ما نمی‌توانیم» مشترک بوده و عملاً نتیجه‌ای جز انفعال، وادادگی، ناکامی و شکست ندارد. البته به عقیده نگارنده، سخن شما با سخن این دو طیف، علاوه بر اشتراک در «نتیجه» در بخش قابل توجهی از «مبنا» و بلکه «بناء» نیز مشترک است؛ زیرا به اعتقاد انجمن حجّتیّه،
- اولاً، تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت و دخالت عالمان دینی در سیاست خطاست؛ زیرا حکومت‌داری نیازمند عصمت و علم الهی است و حکومت خالص، تنها پس از ظهور تحقق خواهد یافت؛
 - ثانیاً، مبارزه نابخردانه و ماجراجویانه [بخوانید: آرمان‌گرایانه] در دوران غیبت، مخالف با تقیه، موجب هدر رفتن نیروها و باعث نیرومندی دشمنان است؛
 - ثالثاً، راه گشایش از فتنه غیبت، اراده الهی است و این اراده، تنها با درخواست مردم از او و دعا کردن برای فرج حاصل خواهد شد؛ [نه با فعالیت‌های آرمان‌گرایانه و تمدن‌سازانه]؛

- رابعاً، انتظار، یکی از وظایف انسان مسلمان در عصر غیبت بوده و در کنار آن، سایر وظایف دینی، هم چون نماز، روزه، خمس، زکات، امر به معروف و نهی از منکر نیز مطرح است؛
- و خامساً، فلسفه و عرفان نوعی بدعت است؛^۱

و شما نیز به همه این موارد، غیر از «عدم مشروعیت حکومت اسلامی در عصر غیبت» معتقدید. هم چنین لاقلاً برخی از روشنفکران، با اذعان به برجستگی تعالیم دینی در صدر اسلام، علت ناکارآمدی آن در دنیای معاصر را چیزی جز تحولات حاصل از پیدایش مدرنیته و تغییر شرائط زندگی امروز نسبت به دوران حضور معصومان علیهم السلام نمی دانند؛ و شما نیز دقیقاً همین را می گوید.

جناب آقای نصیری! دلسوزانه و برادرانه می گویم: از این هم نوایی با «مقدس نمایان متحجر» و «روشنفکر نمایان سکولار» دست برداشته و به خاستگاه اصلی خود، یعنی «جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی» بازگردید! بی صبرانه منتظران هستیم.

۷. به عقیده شما: طرفداران تمدن سازی اسلامی، باری را بر دوش جمهوری اسلامی می گذارند که رساندن آن به مقصد، نه مقدور نظام است و نه تکلیف آن. اما راهبرد فوق الذکر، ضمن آن که به لحاظ نظری قابل دفاع و عاری از تناقض است، مسیری واقع بینانه و در عین حال مبتنی بر معیارهای فقهی و دینی را پیش پای نظام باز کرده و با پرورش نسلی دین خواه، ارزش مدار و آرمان گرا، زمینه را برای ظهور موعود امم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و تأسیس تمدنی الهی، عدالت محور و جهانی فراهم می کند!

اما: بر اساس مجموع مطالب گذشته، می توان گفت که راهبرد شما، نه از لحاظ نظری قابل دفاع است، نه عاری از تناقض است، نه گشاینده مسیری واقع بینانه است، نه مبتنی بر معیارهای فقهی و دینی است، نه پرورش دهنده نسلی دین خواه، ارزش مدار و آرمان گراست و نه زمینه ساز ظهور است:

- راهبرد شما از لحاظ نظری قابل دفاع نیست؛ زیرا علاوه بر آن که اساساً پشتوانه ای جز چند ادعای بدون دلیل ندارد، گرفتار اشکالات زیادی بوده و ادله متعددی بر خلاف آن قابل اقامه است؛
- راهبرد شما عاری از تناقض نیست؛ زیرا نه فقط در مقام سنجش با مبانی محکم عقلی و دینی، بلکه در درون خود نیز گرفتار تناقضات قابل توجهی است؛
- راهبرد شما واقع بینانه نیست؛ زیرا از یک سو متأثر از واقع نمایی ها و واقع سازی های جعلی است و از سوی دیگر مبتنی بر این پیش فرض است که در مقابل واقعیت های تلخ و منفی، راهی جز خضوع و تسلیم نداریم؛
- راهبرد شما مبتنی بر معیارهای فقهی و دینی نیست؛ زیرا با آموزه های اسلام ناب و دیدگاه قاطبه فقهاء سازگار نمی باشد؛
- راهبرد شما، پرورش دهنده نسلی دین خواه، ارزش مدار و آرمان گرا نیست؛ زیرا چنین نسلی جز در پرتو باور «ما می توانیم»، جز با قبول ضرورت حرکت به سمت تمدن نوین اسلامی، جز با دفاع از کارآمدی دین و جز با تلاش برای اجراء حداکثری آموزه های دینی تربیت نخواهد شد؛

۱. ن.ک: <https://b2n.ir/373838>

• راهبرد شما زمینه‌ساز ظهور هم نیست؛ زیرا ظهور جز به دنبال اثبات علمی و عملی کارآمدی اسلام در دنیا و گرایش انسان‌ها به معنویت، عقلانیت، پیشرفت و عدالت اسلامی اتفاق نخواهد افتاد.

جناب آقای نصیری! «تلاش برای تحقق پیشرفت همه‌جانبه و دستیابی به تمدن نوین اسلامی در عصر حاضر» تکلیفی نیست که ما بر دوش جمهوری اسلامی ایران گذاشته باشیم؛ بلکه این تکلیف را رهبر حکیم، بصیر و شجاع انقلاب برای نظام تعریف کرده است. ما خود را ملزم به پیگیری این تکلیف می‌دانیم؛ شما و موافقان شما - که بعید می‌دانم زیاد باشند - نیز خود دانید!

پی‌نوشت: نگارنده - بر اساس تجربه - معتقد است که این قبیل مباحثات، آن هم در رسانه‌های عمومی، معمولاً به تغییر ملموسی در طرفین منجر نخواهد شد. فلذا می‌توان قضاوت خوانندگان فرهیخته را پایان‌بخش این بحث تلقی کرد.

بخش اول پاسخ «مهدی نصیری» به نقد یادداشت دوم: مکاشفه صدرایی در امکان تحقق تمدن تراز دین در عصر غیبت و مدرنیته^۱

به دنبال نقد حجة الاسلام رضا غلامی بر مقاله من با عنوان «فقه نظام ساز، داریم یا نداریم؟»، حجة الاسلام سید محمدحسین دعائی، از حلقه صدراییان حوزه مشهد نیز مقاله‌ای را نوشته و مطالبی در دفاع از فقه نظام‌ساز و فلسفه صدرایی مطرح کرده‌اند که در خبرگزاری مهر منتشر شد.

اگر چه بسیاری از نکات را پیرامون این دو موضوع در مقالات قبلی و نیز در مناظره با حجة الاسلام احمد رهدار توضیح داده‌ام، اما لازم است به برخی نکات دیگر که در مقاله آقای دعائی آمده، اشاراتی داشته باشم. از موضوع فقه نظام ساز آغاز می‌کنم.

آقای دعائی نوشته‌اند: «اسلام، دینی جامع، جاودانه و جهان‌شمول است ... اگر دین اسلام، دین خاتم است که هست، نمی‌توان ظرفیت و قابلیت آن برای اداره جامعه را به دوران ما قبل مدرنیته منحصر کرد. بنابراین حتی اگر بپذیریم که جریان تمدن جدید، برخلاف رضایت معصومان علیهم السلام شکل گرفته است، این دین و متولیان دین هستند که باید بتوانند و می‌توانند در شرایط جدید نیز حد نصابی از «حیات دین» و «حیات دینی» را تضمین کنند.»

من در مقالات پیشین دو عامل را به عنوان دلیل عدم امکان تحقق جامعه دینی در حدی رضایت‌بخش و تمدن تراز اسلام ذکر کرده بودم: یکی غیبت امام معصوم و دیگری سیطره مدرنیته.

اکنون نیز مجدداً تأکید می‌کنم که بر اساس مبانی کلامی تشیع که متخذ از قرآن و روایات و دلیل عقلی است، قوام نظری و عملی این دین خاتم و جامع و جاودانه و جهان‌شمول در حد مطلوب، به حضور مبسوط الید امام معصوم علیه السلام است و آن‌گاه که امام در حال ظهور و تقیه و یا در حال غیبت است، در نظام تشریح و هدایت مادی و معنوی و ارکان و اجزای تمدن بشری، اختلال ایجاد شده و بشریت با وضعیتی به غایت بغرنج و با تنگناها و بحران‌هایی عظیم مواجه می‌شود و اگرچه اصل ولایت فقیه و ضرورت مراجعه به فقها در عصر غیبت و نیز میراث معرفتی و علمی دین که عبارت از قرآن و سنت است، مانع از بن‌بست و بی‌هدایتی مطلق و سرگردانی کامل است، اما در هر صورت سرگردانی و حیرت و تباهی، در حد بالایی گریبان بشر را می‌گیرد و عرصه را بر مؤمنان به شدت تنگ می‌کند و از همین روست که در روایات شیعی، عصر غیبت، عصر حیرت و فروبستگی معرفی شده است.

حال شیعه، در عصر حیرت و فروبستگی و تنگنای عدم دسترسی به فصل الخطاب و حجت معصوم خداوند چگونه می‌تواند مدعی تحقق دولت و جامعه و تمدن اسلامی در تراز شود که مشکلات جوامع را به نحوی رضایت‌بخش حل کند و انسان مؤمن عصر غیبت را از حیرت و سرگردانی و حزن و اندوه‌رهایی بخشد؟

۱. تاریخ یادداشت: ۹۷/۱۰/۱۴؛ آدرس یادداشت: mehrnews.com/xNhxh

پس قبل از مدرنیته، غیبت حجت معصوم خداوند، مانعی بر سر راه تحقق تمدن تراز دین و مذهب است و البته با ظهور تمدن مادی و ماتریالیستی و سرمایه‌سالارانه مدرن که جهان‌شمول می‌شود و همه جوامع را با شدت و ضعف، تحت تأثیر مبانی معرفتی و ساختارهای مادی و سبک زندگی خود قرار می‌دهد، میزان توفیق در برپایی جامعه‌ای مبتنی بر معیارهای دینی در همه عرصه‌ها باز هم کاهش می‌یابد و تنها وسیع محدود برای مؤمنین در امر و وظیفه جامعه و تمدن‌سازی باقی می‌ماند که بارها در این مقالات تأکید کردیم که این وسع محدود در روزگار ماده‌زده کنونی و تحت سلطه استکبار مدرن، بسیار مهم و به حکم شرع و عقل تکلیف مؤمنان است و برای مجاهدان و کوشش‌کنندگان در این مسیر، اجری عظیم، هم‌وزن و گاه بیشتر از مجاهدان صدر اسلام و در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خداوند وجود دارد.

حال با این توصیف، اگر گمان کنیم که نه عامل غیبت و نه سیطره مدرنیته، مانعی در راه تمدن‌سازی نیست و بر این باور باشیم که وسعمان با محدودیتی جدی مواجه نیست و مثلاً فقه می‌تواند نظاماتی کاملاً اسلامی و بر اساس احکام اولیه - و نه التقاطی و تحت سیطره نظامات مدرن - بسازد و مدعی تحقق تمدنی دینی مثلاً در حد هفتاد - هشتاد درصدی شویم، تکلیفی را بر دوش دین و نظام دینی گذاشته‌ایم که ضمن آن که از عهده آن بر نخواهیم آمد، تحقق همان میزان مقدور و میسر را نیز با مشکلات و تنگنا مواجه خواهیم کرد و جامعه نیز پیوسته با این سؤال و ابهام مواجه خواهد بود که چرا وعده‌های دینی کردن جامعه محقق نشد و چرا این همه فاصله از دین و ارزش‌ها در زمینه‌هایی نظیر عدالت، فسادستیزی، اشرافی‌گری مسئولان، اخلاق اجتماعی، رفع فقر و شکاف طبقاتی، آسیب‌های اجتماعی و ... وجود دارد و ما اگر در این فضا همچنان بر طبل تمدن اسلامی، جامعه اسلامی و نظام‌سازی فقهی بیش از حد مقدور بکوبیم، نتیجه‌ای جز آسیب‌دیدن دین در ذهن و دل مردم و به‌خصوص جوانان نخواهد داشت و به سرمایه‌ای هزار و چهار صد ساله که با چه خون دل خوردن‌ها و خون‌دادن‌ها به دست ما رسیده است، ضربه‌های جدی خواهیم زد.

آقای دعائی نوشته‌اند: «نتیجه نگاه شما با نتیجه نگاه امثال انجمن حجّتیّه و روشنفکرانمایان غرب‌زده - که با اصل تشکیل حکومت اسلامی مخالفند - یکی است.»

با عنایت به آنچه تاکنون گفته‌ام در پاسخ ایشان عرض می‌کنم که بر عکس، آرمان‌گرایی غیرواقع‌بینانه و انقلابی‌گری غالیانه می‌تواند بهترین بستر برای جان گرفتن سکولاریسم سنتی مربوط به انجمن حجّتیّه و سکولاریسم مدرن مربوط به روشنفکران غرب‌گرا باشد و بر عکس، دیدگاه بنده که هم بر اساس مبانی کتاب و سنت و هم بر عینیت‌های میدانی مبتنی بر درک و تحلیل عقلانی استوار است، می‌تواند تضمین‌کننده تداوم بانشاط‌تر و چابک‌تر جمهوری اسلامی باشد و اجازه ندهد پشتیبانی از نظام با تعارضات جدی نظری و عملی کاهش یابد و در عین حال باورهای دینی جامعه را از ادبار مردم مصون می‌دارد.

ناقد محترم نوشته‌اند: «به‌راستی اگر در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مدرنیته رخ می‌داد - همان‌طور که اتفاقات بسیاری مخالف با اراده ظاهری و جهت‌گیری‌های حضرت رخ داد - برخورد ایشان با آن چگونه می‌بود؟ آیا از طریق اعجاز و کرامت، مدرنیته و اهل آن را نابود می‌کردند؟ یا می‌فرمودند دیگر در این شرائط نمی‌توان دم از حکومت دینی و جامعه دینی زد؟»

خب جناب دعائی روی مطلب خوبی دست گذاشته‌اند. امیرالمؤمنین علیه السلام عالی‌ترین الگوی آرمان‌گرایی همراه با واقع‌بینی است. این امام محور و مدار حق، به خاطر مصلحت اهم حفظ دین خاتم و تشیع، در برابر غصب بزرگترین حق تاریخ که در صورت عدم غصب می‌توانست اتویبای دینی را برای بشریت رقم بزند (آن‌گونه که بعداً قرار شد با ظهور رقم بخورد)، بیست و پنج سال

سکوت کرد و وقتی هم با اصرار مردم، حکومت را به دست گرفت - در حالی که می دانست دیگر قرار نیست مدینه فاضله دینی تا ظهور فرزندش مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق شود - در برابر ۲۶ بدعت بزرگ و اساسی که میراث خلفای پیشین بود، به این دلیل که نمی خواست انسجام جامعه مسلمانان از بین برود، سکوت و مدارا و نرمش مصلحت مدارانه کرد و ادعای تحقق احکام الله را ولو بلغ ما بلغ، با وجود آن که خود امام معصوم بود و سیطره مدرنیته هم در کار نبود، نکرد و تنها به آن چه در وسع و توانش بود، عمل کرد.

اما در جمهوری اسلامی به خاطر حس و حرص شدیدی که بعضاً - فراتر از توان و مقدوراتمان - برای دینی کردن جامعه داریم (و البته عالی ترین تجلی این دینی کردن در نظر عده ای حجاب و روابط زن و مرد است و دیگر هیچ توجهی به بسترهای عدیده ای که خود، علاوه بر مدرنیته، برای تضعیف حجاب و درهم ریختن حریم های زن و مرد ایجاد کرده ایم) (تلویزیون و سینما و فیلم ها و سریال های داخلی و خارجی، دانشگاه های مختلط، محیط های کار مختلط و...) نداریم و از آرمان های اساسی چون عدالت و کاهش فقرستیزی و فساد مالی ستیزی و... غافلیم)، سال ها در برابر مثلاً ورود زنان به ورزشگاه ها مقاومت می کنیم و نسبت به هدم دین و اسلام و حیا و... در صورت وقوع چنین امری هشدار می دهیم و بعد به یک باره معاون فرهنگی قوه قضاییه و دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی که هر دو در زمره اصولگرایان و انقلابیون هستند و نه لیبرال ها و اصلاح طلب ها، اعلام می کنند که هیچ مانعی برای حضور زنان در ورزشگاه ها وجود ندارد و این می شود ماجرای آن خطاکاری که به دلیل خست به خرج دادن در برابر پرداخت جریمه مالی، هم بیاز را خورد و هم صد ضربه چوب را و هم در نهایت جریمه مالی را پرداخت. بله ما واقعاً در برابر کوتاه آمدن از احکام خدا خسیس و سخت گیر هستیم، اما تا کلی هزینه های اجتماعی و فرهنگی و... برای آن ها نپردازیم و چند چیز دیگر را خراب نکنیم، حاضر به کوتاه آمدن نیستیم ولی بالاخره کوتاه می آیم!

البته دوستان جوان قائل به فقه نظام ساز من در حوزه - به خصوص آن ها که شیفته فلسفه صدرایی اند - می گویند جای نگرانی نیست؛ ما در حال تولید ده ها نظام در ابعاد مختلف هستیم و عن قریب از آن پرده برداری می کنیم و یک باره همه را با حاکمیت این نظام های خالص دینی که مدرن و غربی هم نیستند، شگفت زده می کنیم و بعد نمی گویند که پس اساتیدشان این چهل سال چه می کرده اند که تاکنون این نظامات را ارائه نداده اند؟!

نوشته اند: «مگر می توان به خاطر شکل گیری یک حرکت باطل، دین خدا را به حاشیه بُرد؟ مگر می توان دین خدا را در مواجهه با یک حرکت باطل، ناکارآمد دانست؟»

این نگاه به ظاهر انقلابی، متأثر از نظریه جبر تاریخی مارکسیستی است که می گفت حکومت پرولتاریا قطعاً محقق خواهد شد و زحمت کشان جهان، حاکم بر دنیا خواهند شد و جامعه بی طبقه را (که متدینان متأثر از این نگاه می گفتند جامعه بی طبقه توحیدی) محقق خواهند کرد؛ اما بعد دیدیم تق مارکسیسم و شوروی در آمد و وقتی بعد از فروپاشی شوروی شعبه ای از مک دونالد در مسکو گشایش یافت، طبقه پرولتاریا، هر روز صفی ۳ کیلومتری برای خوردن یک ساندویچ مک دونالد می کشیدند و آخرین میخ را بر تابوت مارکسیسم کوبیدند.

بله جناب دعائی! متون فربه فلسفی و نزاع هایی بی حاصل و مهمل مانند اصالت وجود و اصالت ماهیت و مهمل تر از آن، نظریه اتحاد عقل و عاقل و معقول و غیرعقلانی تر از همه، نظریه وحدت وجود، مانع از مراجعه بسیاری از حوزویان به متون و منابع دینی

و وحیانی شده و آن‌ها را از دم دست‌ترین حقایق دینی و تاریخی و سیره معصومین علیهم السلام دور نگه داشته است و نمی‌دانند که حادثه شوم سقیفه، چه بر سر دین و کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه و سلم آورد و قطار دین را از ریل به‌گونه‌ای خارج کرد که جز با ظهور و قیام دوازدهمین حجت معصوم خداوند - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به ریل باز نخواهد گشت و برخی متدینان و مؤمنان انقلابی شیفته تحقق پرولتاریا و اتوپیای دینی در عصر غیبت، همین که در برابرشان سخن از مهدویت و انتظار و نیاز به حجت معصوم خداوند و ناتوانی نسبی از تحقق ایده‌آل‌های دینی بدون حضور معصوم و مانعیت غولی به مراتب قوی‌تر از منصور دوانیقی - که گاه امام صادق علیه السلام را از سر تقیه وادار به کوتاه آمدن و کرنش در برابر این جبار می‌کرد - به نام مدرنیته می‌گویی و آنان را دعوت به در پیش گرفتن نقشه راهی واقع‌بینانه‌تر می‌کنی، چماقی به نام انجمن حجّیه را برمی‌دارند و بر سر می‌کوبند و دوباره بر طبل تحقق اتوپیای دینی در حالی می‌کوبند که سال‌هاست در فهم و حل برخی از بدیهی‌ترین و ساده‌ترین معضلات کشور درجا زده‌ایم و مثلاً نمی‌دانیم که اگر یک مسئول یقه‌سفید و ریش‌دار و مدعی ولایت‌مداری در سن ۷۲ سالگی، ۳۶ پست اجرایی و مشورتی را اشغال کند (در حالی که هزاران فارغ‌التحصیل در حد دکتری، بی‌کار و در استخدام شرکت اسنپ که معلوم نیست بر اساس کدام قاعده فقه نظام‌ساز، زمام حمل و نقل مسافر درون شهری را بر عهده گرفته است، شوند)، امری بسیار زشت برای یک نظام دینی است، اما ککمان هم نمی‌گزد و همچنان به ادامه مسیر با بالابردن ولوم شعار حکومت دینی و نظام‌سازی فقهی و ... می‌اندیشیم.

برادر حوزوی و صدرایی من نوشته است: «جناب آقای نصیری! سخنان شما در باب هویت دین و آموزه‌های دینی، نگارنده را به یاد اشکالات و سؤالات آیه الله قدیری و پاسخ رهبر فقید و عظیم الشان انقلاب به ایشان انداخت.»

اتفاقاً مرحوم آیه الله قدیری هم به دلیل عدم اطلاع از عمق تحولات تمدنی دنیای جدید - مانند بسیاری از حوزویان محترم - تصور می‌کرد جمهوری اسلامی می‌تواند با اتکا به احکام اولیه، حکومت کند و هرگز نباید با مراجعه به احکام ثانویه و حکومتی، از احکام خداوند کوتاه بیاید؛ اما امام با بیانیه‌ای که صادر کرده بودند، اعلام داشته بود:

«حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است و یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است. خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در مواقع لزوم تعطیل کند و مسجدی را که ضرر باشد در صورتی که بدون تخریب رفع نشود خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و چه غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی است، موقتاً جلوگیری کند. آن چه گفته شده تا کنون یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آن چه گفته شده که شایع است مزارعه، مضاربه و امثال آن‌ها با آن اختیارات از بین خواهد رفت. صریحاً عرض می‌کنم فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است.» (صحیفه، ج ۲۰، ص ۱۷۰)

پس این متوهمان تحقق اتوپیای دینی هستند که به معضله ذهنی و فقهی مرحوم قدیری مبتلایند و نه بنده که می‌گوییم برای حفظ نظام و حفظ عقاید دینی مردم، از اصل «تحقق احکام الله به هر بهایی» کوتاه بیایید و بر اساس مصالح نظام و کشور عمل کنید و در این فضای ناکارآمدی قانون‌گذاران و مجریان محترم و خیانت‌ها و چپاول بیت المال و رانت‌خواری‌ها و ضعف و مماشات

دستگاه‌های حسابرسی و قضایی در برخورد با آن‌ها، این قدر فقه و فقه و دین و دین نکنید تا در ذهنیت جامعه همه کاسه‌ها و کوزه‌ها بر سر فقه و دین شکسته نشود.

جناب دعائی نوشته‌اند: «خلاصه آن‌که: جناب آقای نصیری! ما برخلاف شما که اسلام را فقط در یک جامعه بدوی، کارآمد و قابل اجراء می‌دانید، اسلام را دینی «جامع»، «جاودانه» و «جهان‌شمول» دانسته و معتقدیم که در هر عصر و مصری می‌توان برای اداره جامعه به آن تکیه کرد، از تمدن اسلامی دم زد و با ایمان و مجاهدت، به استقلال فکری، حکومتی و تمدنی رسید؛ و بر همین اساس، به عقیده ما، تحقق حکومت، جامعه و تمدن اسلامی، به‌گونه‌ای مطلوب و رضایت‌بخش که مایه آرامش مردم باشد، در عصر غیبت، با فقه عصر غیبت و در دوران سیطره مدرنیته، عملی است.»

اولاً این‌که جامعه ماقبل مدرن را بدوی و به عبارت دیگر عقب مانده می‌دانید، ناشی از همان فقدان تحلیل از مدرنیته است که گمان می‌کنید تمدن مدرن، محصول سیر تکاملی بشر از بدویت و عقب‌ماندگی به پیشرفت و تعالی است (و توجه هم ندارید که مفهوم التزامی این سخن، حکم به بدوی و عقب مانده بودن همه انبیا و اهل بیت علیهم السلام است که در دوران ماقبل مدرن می‌زیستند) و با این نگاه به مدرنیته، مدعی تمدن‌سازی اسلامی در حد رضایت‌بخش هستید و بعد می‌گویید فقه در برابر تمدن مدرن، نظام‌سازی می‌کند و البته نظام‌سازی‌اش مثلاً در عرصه ترانسپورت و وسایل حمل و نقل این می‌شود که در داشبورد محصولات ایران خودرو، قرآنی جیبی بگذارد؛ ولی نمی‌تواند با چهل سال مدیریت، صنعت خودروسازی‌اش را در حدی ارتقا دهد که برخی محصولاتش مضحکه عام و خاص نشود.

و اما در این باره که همچنان بر تحقق حکومت و جامعه و تمدنی اسلامی و رضایت‌بخش و مایه آرامش مردم، بدون توجه به مصیبت عصر غیبت و سیطره نظام جبارانه مدرنیته اصرار دارید، باید این قصه را در پاسختان بگوییم:

آقای دکتر یحیی یثربی، استاد فلسفه اسلامی، با سوابق حوزوی که ظرف چند سال اخیر از مواضع فلسفی و عرفانی از نوع صدرایی عدول کرده و به نقد این فلسفه می‌پردازد (مشابه کاری که ملامحسن فیض، داماد ملاصدرا، در دهه آخر عمر خود کرد) می‌گوید: (نقل به مضمون) وقتی به صدراییان می‌گوییم: بابا! این نظریه وحدت وجود که می‌گوید «فقط یک وجود در عالم هست و آن هم ذات بی‌نهایت خداست و باقی موجودات موهوم هستند»، عقلانی و برهانی نیست، در پاسخ می‌گویند: ما وحدت وجود را کشف و شهود کرده‌ایم. می‌گوییم: اگر چیزی را کشف و شهود کرده‌اید، مبارکتان باشد؛ اما کشف و شهود به درد اثبات برای دیگران نمی‌خورد.

حالا به نظر می‌رسد دوست فاضل معاصر صدرایی ما، در عصر غیبت و این روزگار وانفسا و ویران از انواع فساد و تباهی و عدم توازن، همراه با یک تجربه چهل ساله که بیانگر صعوبت و عدم امکان تحقق آن است، کشف و شهود کرده‌اند که تحقق تمدن اسلامی مطلوب و رضایت‌بخش، ممکن است.

خب، ما هم می‌گوییم این کشف و شهود مبارکتان باشد؛ اما برای دیگران لایسمن و لایغنی من جوع!

جناب دعائی نوشته‌اند: «آیه نفی سبیل، تخصیص‌بردار نبوده و با «تحریم سلطه‌پذیری» به شکل مطلق، از «ظرفیت لایزال دین» و «امکان غلبه علمی و عملی بر رقباء» در همه دوران‌ها - حتی دوران غیبت - خبر می‌دهد.»

دوست و هم‌صنفی عزیزم، ظاهراً توجه ندارند که آیه نفی سبیل، از یک حقیقت تشریحی سخن می‌گوید و نه از یک حقیقت تکوینی. یعنی معنای آیه این نیست که مؤمنان هیچگاه تحت سلطه و سبیل کافران، عملاً و تکویناً قرار نمی‌گیرند؛ زیرا به عیان می‌بینیم که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، غیر از یک دوره پنج ساله امیرالمؤمنین (ع)، شیعیان تحت سبیل و حاکمیت‌های غاصب و ظالم بوده‌اند و اکنون نیز شدیداً تحت تأثیر سیطره تمدنی مبتنی بر ماتریالیسم و کاپیتالیسم در عرصه علمی و تکنیکی و سبک زندگی و ... هستند. پس آیه از یک تکلیف برای مؤمنان سخن می‌گوید که موظف هستند متناسب با وسع و ظرفیت‌های واقعی و نه موهومشان، با سلطه و سبیل کفار مقابله کنند، نه از یک وضعیت تکوینی که در هر شرایطی مؤمنان ضرورتاً تحت سلطه و سبیل کفار نخواهند بود.

ضمناً در کتاب «عصر حیرت» موضوع تنگنای مؤمنان در عصر غیبت را مستند و مدلل کرده‌ام که ان شاء الله پس از انتشار، در مرأی و منظر علاقه‌مندان به این بحث قرار خواهد گرفت.

نقد بخش اول پاسخ «مهدی نصیری»: نعل وارونه!

پس از انتشار دو یادداشت بنده در خبرگزاری مهر با موضوع نقد نظرات جناب آقای نصیری در باب هویت فقه و مسئله تمدن‌سازی، یادداشتی از سوی ایشان به‌عنوان جوابیه منتشر شد که لازم است نکاتی را پیرامون آن متذکر شوم.

این جانب در انتهای یادداشت دوم خود نوشته بودم: «نگارنده - بر اساس تجربه - معتقد است که این قبیل مباحثات، آن هم در رسانه‌های عمومی، معمولاً به تغییر ملموسی در طرفین منجر نخواهد شد. فلذا می‌توان قضاوت خوانندگان فرهیخته را پایان‌بخش این بحث تلقی کرد.» حال امیدوارم که دوستان پیگیر این بحث نیز با مطالعه مطالب بنده و پاسخ آقای نصیری، به همین جمع‌بندی رسیده باشند. جدای از اشکالات متعددی که به متن جدید ایشان وارد است - و برای تبیین آن‌ها چاره‌ای غیر از تکرار آن چه گفته شد نیست - این دوست محترم، به اکثر آن چه که بنده مطرح کرده بودم اساساً هیچ اشاره‌ای نکرده است؛ و این یعنی قرار نیست تغییر ملموسی حاصل شود. فلذا: «می‌توان قضاوت خوانندگان فرهیخته را پایان‌بخش این بحث تلقی کرد.»

و اما اشکالات و نکات مطرح در رابطه با پاسخ ایشان:

۱. علی‌رغم توضیحات فراوان و توصیه‌های مکرر، کلام جناب آقای نصیری در تحریر محل نزاع، آمیخته با چندین مغالطه است: اولاً، «سختی شرائط عصر غیبت» یا «مشکل‌ساز بودن مدرنیته» محل بحث نیست؛ این که «وظیفه ما در مواجهه با این دو پدیده چیست» محل بحث است. فلذا جدای از اغراق‌ها و سیاه‌نمایی‌های صورت‌گرفته، اساساً هیچ نیازی به این همه تأکید بر این دو مسئله نیست؛ زیرا ما نیز به این موارد واقفیم؛ و لکن سخنان این است که حتی در دل سختی‌های عصر غیبت و حتی در مواجهه با مشکلات ناشی از مدرنیته، می‌توان و چون می‌توان، باید «به قصد اجراء حداکثری دین» کوشید و به تحقق نتیجه مطلوب «امیدوار» بود.

ثانیاً، ما ادعائی غیر از «امکان و ضرورت دستیابی به حد نصاب مطلوبی از حیات دینی و تمدن اسلامی» نداشته و بارها بر این نکته تأکید کرده‌ایم که هیچ عاقل متشرعی، تحقق ایده‌آل دین قبل از ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداء را ممکن نمی‌داند. با این وجود، معلوم نیست چرا جناب آقای نصیری هم‌چنان «تحقق تمدن طراز اسلام و اتوپیای دینی» را به‌عنوان محل بحث معرفی می‌کند.

و ثالثاً، این که «لا یکلف الله نفساً الا وسعها» و این که باید بر اساس توانایی‌ها و ظرفیت‌ها حرکت کرد محل بحث نیست؛ بلکه بحث در تعیین «حد توانایی‌ها» و «کم و کیف ظرفیت‌ها» است. ما می‌گوییم اگرچه سقف پرواز بشریت در عصر غیبت معصوم دچار محدودیت‌هایی است، اما نمی‌توان و نباید با سوءاستفاده از ابهام این واقعیت و ارائه تعریفی خودساخته از آن، عدم امکان دستیابی به زندگی مطلوب و عقیم‌بودن تلاش برای آن را نتیجه گرفت. هم‌چنین ما معتقدیم می‌توان بر مشکلات ناشی از مدرنیته فائق آمد؛ همان‌گونه که بارها و بارها این اتفاق افتاده است.

۲. اگرچه خوانندگانی که پاسخ جناب آقای نصیری را مطالعه کرده‌اند، قاعدتاً نسبت به محتوای آن حضور ذهن دارند، اما از آن‌ها می‌خواهم که بیابید یک بار دیگر پاسخ ایشان را در ضمن چند کلیدواژه و نمایه مرور کنیم:

چون: مصیبت غیبت معصوم، وضعیتی به غایت بغرنج، تنگناها و بحران‌های عظیم، سلطه استکبار، غول مدرنیته، تباهی، سیاهی، بدبختی، فلاکت، نابسامانی، تعارضات علمی و عملی، اِدبار مردم؛

پس: دست برداشتن از شعارها و راهبردهای دینی، فقه فقه نکردن، حرص شدید نداشتن برای دینی کردن جامعه، کوتاه آمدن از احکام خدا، کرنش در برابر مدرنیته، دست برداشتن از آرمان‌ها، تقیه، سکوت، مدارا، نرمش و مصلحت‌اندیشی!

توضیح مطلب آن‌که: اگر دیدگاه جناب نصیری را به دو بخش «توصیف» و «توصیه» تقسیم کنیم، متأسفانه کلام ایشان در هر دو بخش دچار اشکالات فراوانی است.

اما اشکالات مربوط به بخش توصیف:

اولاً، باید بدانیم که واقع‌بینی، غیر از واقع‌گزینی، واقع‌سوزی و واقع‌سازی است. چرا همه واقیعت را نمی‌بینید؟ چرا همه جا را سیاه می‌بینید؟ و چرا آن‌چه دشمن درصدد القاء آن است را به‌عنوان واقیعت معرفی می‌کنید؟ به‌راستی در این «روزگار وانفسا و ویران از انواع فساد و تباهی و عدم توازن» هیچ روزنه‌امیدی نیست که به آن نیز اشاره کنید؟!

همه ما باید نوع نگاه به وضعیت موجود را از رهبر معظم انقلاب بیاموزیم:

«آرمان‌ها با نگاه به واقیعت‌ها است که قابل تحقق خواهند بود. اما واقیعت را ببینیم، نه آن‌چه که با شگردهای دشمنانه، به عنوان واقیعت به ما القاء می‌شود.»^۱

«بدانید یکی از کارهای دشمن، آرمان‌زدایی است، هویت‌زدایی است؛ این یکی از کارهاست؛ متوجه این نقطه تهاجم دشمن باشید... با آن امکانات وسیع، مهم‌ترین کاری که دشمن می‌خواهد بکند تصویرسازی غلط از وضع کشور است؛ نه فقط برای اغوای افکار عمومی دنیا بلکه حتی برای اغوای افکار عمومی داخل خود کشور؛ حتی داخل خود کشور! یعنی حرف می‌زنند برای این‌که بنده و جنابعالی که خودمان در این فضا داریم تنفس می‌کنیم، چیز دیگری فرض کنیم غیر از آن واقیعتی که وجود دارد. خب، این جنگ وجود دارد دیگر؛ اگر نتوانیم ما در این جنگ سهم ایفا کنیم، نخبه نتواند سهم ایفا کند، وظیفه‌اش را انجام ندهد... من یک چیزهایی راجع به مسائل کشور نوشته بودم که خلاصه‌اش در یک کلمه این است که دشمن می‌خواهد تصویر غلط و زشتی از کشور ارائه بدهد؛ این درست عکس واقیعت است. کشور از جهات مختلف، تصویر دلنشین و زیبایی دارد؛ از همه جهت؛ حالا چهار صباح قیمت ارز بالا می‌رود، پایین می‌آید، مشکلات معیشتی برای مردم پیش می‌آید، این‌ها هست، این‌ها را می‌دانیم، اما آن تصویری که دشمن می‌خواهد القا کند و تحمیل کند، به کوری چشم او وجود ندارد، [بلکه] عکس آن تصویر وجود دارد.»^۲

۱. ۹۲/۵/۶ - بیانات در دیدار دانشجویان

۲. ۹۷/۷/۲۵ - بیانات در دیدار نخبگان و استعدادهای برتر علمی

«علی‌رغم آن‌چه دشمنان ما می‌خواستند و امروز تبلیغ می‌کنند، ما پیشرفت کرده‌ایم. معنای این پیشرفت‌ها این نیست که ما به هدف‌های خود رسیده‌ایم. من بارها گفته‌ام، الآن هم می‌گویم: بنده به عنوان یک طلبه انقلابی معتقد به اسلام و انقلاب، اعتقاد این است که در بسیاری از اهداف خود هنوز در نیمه راه هستیم. ما عدالت اجتماعی و بنیان‌کنی فقر و آبادسازی همه‌جانبه کشور را می‌خواستیم؛ اما هنوز به آن مقاصد نرسیده‌ایم و در وسط راه هستیم؛ درعین حال حرکت کرده‌ایم و جلو آمده‌ایم و بخش مهمی از راه را پیش رفته‌ایم. این کارها را انقلاب و نظام اسلامی کرد.»^۱

«عزیزان من! کشور می‌تواند پیش برود. این‌که من بارها می‌گویم تمدن اسلامی و بارها می‌گویم ایران می‌تواند قلّه تمدن اسلامی قرار بگیرد، شعار و رجز خوانی نیست، این نگاه به واقعیت‌های کشور است. ما می‌توانیم؛ ما می‌توانیم اقتصادمان را پیشرفت بدهیم، صنعتمان را پیشرفت بدهیم، کشاورزی‌مان را پیشرفت بدهیم و خودکفایی را در آن جاهایی که خودکفایی لازم است به وجود بیاوریم؛ مسئولین باید تلاش کنند. همان‌طور که اول گفتم، هرکس مسئول است حق آن مسئولیت را اداء کند و تلاش لازم را انجام بدهد.»^۲

و ثانیاً، آقای نصیری از اشرافی‌گری مسئولان تا کیفیت پایین خودروها، از شکاف طبقاتی تا اشتغال فارغ التحصیلان دانشگاه در اسنپ، از بحران‌های اجتماعی تا مشکلات صدا و سیما و از چپاول بیت‌المال تا اشغال سی و شش پست توسط یک نفر، همه و همه را محصول فقه نظام‌ساز و مدیریت افراد معتقد به ضرورت تمدن‌سازی اسلامی می‌داند! غافل از آن‌که فضای علمی و تخصصی کرسی‌های آزاداندیشی، با فضای عوامانه کوچ و بازار متفاوت است. اگر افراد غیرمطلع و متأثر از شایعات و تبلیغات، کوتاهی‌ها و ناکارآمدی‌های موجود را به پای دین و مدافعان دین می‌نویسند، انتظار از نخبگان مطلع آن نیست که چنین باشند. کسی که نگران شکسته شدن همه کاسه‌ها و کوزه‌ها بر سر دین و فقه است، چرا خود باید با ارائه تحلیل‌های ناصواب و غیرمنصفانه، به این ذهنیت دامن زده و مروج آن باشد؟ از رهبر فقید انقلاب قدس سرّه بشنویم که فرمود:

«مردم شریف ایران توجه داشته باشند که نوعاً تبلیغاتی که علیه روحانیت انجام می‌پذیرد، به‌منظور نابودی روحانیت انقلاب است. ایادی شیطان در تنگناها و سختی‌ها به سراغ مردم می‌روند که بگویند روحانیت مسبب مشکلات و نارسایی‌هاست؛ آن هم کدام روحانی؟ روحانی بی‌درد و بی‌مسئولیت نه؛ بلکه روحانیتی که در همه حوادث جلوتر از دیگران در معرض خطر بوده است. کسی مدعی آن نیست که مردم و پابره‌نه‌ها مشکلی ندارند و همه امکانات در اختیار مردم است. مسلم آثار ده سال محاصره و جنگ و انقلاب در همه جا ظاهر می‌شود و کمبودها و نیازها رخ می‌نماید؛ ولی من با یقین شهادت می‌دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ و ذلت و عار در برابر آمریکا و جهان‌خواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلابی چیزی برایمان نمانده بود.»^۳

البته ما با این سخن موافقیم که حوزه و روحانیت نباید وجهه جامع‌بینانه، کارکردگرایانه، عدالت‌خواهانه و مردم‌دارانه خود را از دست داده و گرفتار سکولارمسلکی، تئوری‌زدگی، واتیکان‌گونگی، خیال‌پردازی، دولت‌مداری، خودباختگی و واقع‌گریزی شود؛ اما پر

۱. ۸۲/۱۱/۲۴ - بیانات در خطبه‌های نماز جمعه

۲. ۹۵/۲/۸ - بیانات در دیدار کارگران

۳. منشور روحانیت

واضح است که این سخن حق، هرگز مجوز نفی ضرورت اداره جامعه بر اساس آموزه‌های دینی و حرکت به سمت تمدن‌سازی اسلامی نیست.

و اما اشکالات مربوط به بخش توصیه:

اولاً، اگرچه دغدغه آقای نصیری، یعنی: ممانعت از تخریب ذهنیت مردم نسبت به دین، پاسخ‌گویی به سؤالات و ابهامات جامعه، زمینه‌سازی برای رفع تعارضات و جلوگیری از اِدبار مردم، دغدغه محترم و مقدسی است، اما توصیه‌ای که ارائه داده و مسیری که در پیش گرفته است، کاملاً خطاست. جناب نصیری با قرار دادن «آرمان‌گرایی» در مقابل «واقع‌بینی»، نتیجه می‌گیرد که در مواجهه با واقعیت‌های منفی، راهی جز دست‌کشیدن از آرمان‌ها نداریم؛ غافل از آن‌که دوگانه «آرمان‌گرایی - واقع‌بینی»، خود یک امر غیرواقعی است. سخنان رهبر معظم انقلاب در این زمینه جای تأمل فراوان دارد:

«بعضی‌ها اشتباه می‌کنند که در مقابل آرمان‌گرایی، واقع‌بینی را مطرح می‌کنند. در نظر این‌ها واقع‌بینی نقطه مقابل آرمان‌گرایی است. این خطای بزرگی است؛ چون آرمان‌گرایی، خودش واقعیت‌ها را در جامعه می‌سازد. یک مجموعه با آرمان و دارای هدف‌های بلند می‌تواند واقعیت‌ها را طبق آرمان خود شکل دهد و به‌وجود آورد. دنیا این‌طور پیش رفته است. آرمان‌ها را کنار بگذاریم، به بهانه واقع‌بینی؟! این کمال غفلت است. آرمان‌گرایی به‌وجود آورنده واقعیت‌های شیرین و مطلوب است. وقتی یک انسان، یک مجموعه و یک ملت با مسئولان و دست‌اندرکارانش پای آرمان‌ها ایستادند و حاضر نشدند کوتاه بیایند و برایش کار کردند، چه اتفاقی می‌افتد؟ واقعیت‌ها به سمت آرمان‌ها تغییر می‌کند. این خودش بزرگترین واقعیت و قانون زندگی است؛ چرا بعضی این را فراموش می‌کنند؟»^۱

بر همین اساس این‌که کسی بگوید برای حفظ دین، باید دین را کنار گذاشت، به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست. حذف دین از معادلات اجتماعی، پاک‌کردن صورت مسئله است، نه راه حل. چه کسی گفته است که یا باید به فکر مشکلات مردم بود یا به فکر تمدن‌سازی اسلامی؟! این دوگانه از کجا آمده است؟! آیا نمی‌توان بر اساس دین و در چارچوب دین، به حل مشکلات مردم پرداخت؟! آری! حفظ دین و پایگاه اجتماعی دین و در نتیجه پیشرفت دینی، نه با حذف دین، بلکه در پرتو دفاع از دین، استقامت در راه دین و تلاش برای اثبات کارآمدی دین اتفاق خواهد افتاد. رهبر معظم انقلاب در همین رابطه می‌فرمایند:

«این‌که یک ملتی پای حرف خود - که حرف حقی است و برای دنیا و آخرت او اهمیت دارد - این جور بایستد، این همان چیزی است که کلید اصلی پیشرفت ملت‌ها محسوب می‌شود؛ درست نقطه مقابل هدف زراندوزان و زورگویان و زورمداران و قدرتمداران عالم است که به‌غصب می‌خواهند ملت‌ها را تحت سیطره بکشند و انسان‌ها را اسیر و برده خودشان کنند. باطل‌السحر این حرکت دشمنان همین است که یک ملتی حرف حقی را انتخاب کند، پای آن حرف بایستد. ایستادگی پای این حرف، هم او را به هدف می‌رساند، هم برای دیگرانی که دارند از اطراف تماشا می‌کنند، می‌شود یک الگو؛ کما این‌که شما ملت ایران الگو شدید. تحلیل‌های دنیا هم نسبت به مسائل منطقه ما همین است؛ می‌گویند ایران

۱. ۸۲/۱۰/۱۴ - بیانات در دیدار جمعی از کشاورزان

الگو شد، ملت ایران الگو شد؛ و می‌ترسند که همان اتفاقی که در این جا افتاد، آن جا هم بیفتد؛ یعنی برافراشته شدن پرچم اسلام و ایجاد نظامی مبتنی بر اسلام. این، خاصیت ایستادگی است.»^۱

ثانیاً، ای کاش جناب نصیری کمی به لوازم و الزامات پیشنهاد خود مبنی بر «دنبال‌نکردن آرمان‌ها، کوتاه‌آمدن از احکام خدا، پافشاری‌نکردن بر ارزش‌های دینی، تن‌دادن به ساختارهای مدرن، نرمش، کرنش و مصلحت‌اندیشی» فکر می‌کرد. ظاهراً ایشان فراموش کرده است ما صرفاً به دنبال «تداوم صوری نظام» نبوده و آنچه برایمان مهم است «تداوم اسلام در بستر جمهوری اسلامی» است. حال آن‌که پیشنهاد مذکور، در خوشبینانه‌ترین صورت، نتیجه‌ای جز تداوم صوری نظام نخواهد داشت. آری! حتی اگر آن‌گونه که جناب نصیری می‌گوید، پافشاری بر اجراء احکام خدا، نهایتاً به سکولاریسم منجر شود، این پافشاری شرف دارد به «ترویج رسمی سکولاریسم»؛ همان کاری که امثال ایشان - البته به شکل ناخواسته - مشغول انجام آن هستند. البته به عقیده ما، پیشنهاد آقای نصیری، نه تنها هویتی غیر از سکولاریسم ندارد، بلکه از دل آن «لیبرالیسم و اباحی‌گری» نیز بیرون خواهد آمد. به‌راستی آیا توصیه به سکوت، مدارا، پذیرش، تن‌دادن، مته به خشخاش نگذاشتن، حرص‌نداشتن برای اجراء دین، کوتاه‌آمدن از احکام خدا و اموری از این قبیل، خروجی غیر از اباحی‌گری خواهد داشت؟ چرا متوجه نیستیم که نتیجه طبیعی انکار فقه نظام‌ساز و نپرداختن به فقه حکومتی، چیزی نیست جز: کمک به حذف دین از زندگی بشر؟ همان حقیقت تلخی که رهبر معظم انقلاب نیز بر آن تأکید دارند:

«در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌دهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، همه این‌ها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رائج جهان آماده و فراهم شود؛ این کار حوزه‌هاست. با اجتهاد، این کار عملی است. اگر ما این کار را نکنیم، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به حذف دین از صحنه زندگی بشر؛ به دست خودمان کمک کرده‌ایم به انزوای روحانیت. این، معنی تحول است. این حرکت نوبه‌نوی اجتهادی، اساس تحول است.»^۲

فلذا مشکلاتی مانند: ظلم، فساد، تبعیض، فقر، اشرافی‌گری، شکاف طبقاتی و آسیب‌های اجتماعی، اتفاقاً نتیجه تفکراتی هم‌چون تفکر آقای نصیری است. اگر مسئولان و نخبگان این کشور، با نگاه مداوم به آرمان‌ها، دغدغه عمل به نسخه‌های اسلامی را داشته و کار را در قالب مصلحت‌اندیشی، نرمش و التقاط دنبال نمی‌کردند، امروز با این حجم از مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مواجه نبودیم.

و ثالثاً، از آقای نصیری می‌خواهیم دست از کلی‌گویی برداشته و مدل پیشنهادی خود را به‌صورت عینی، ملموس و مصداقی تبیین کند. مسئله کاملاً روشن است: نظام مقدس جمهوری اسلامی با معضلات مختلفی روبروست. برای حل این معضلات چه باید کرد؟ آیا باید از شرق و غرب تبعیت کرد یا باید پای سخن دین نشست؟ و اگر نظر دین ملاک است، ساز و کار کشف آن چیست؟ این‌که جناب نصیری صرفاً در مواجهه با فقر و فساد و تبعیض یاد دین و آموزه‌های دینی می‌افتد، جای تعجب دارد. چه تفاوتی است بین معضلات اقتصادی و دیگر معضلات؟ و آیا مگر می‌توان با کلی‌گویی و شعار دادن معضلات کشور را حل کرد. همه می‌دانند فقر بد است؛ سخن در کیفیت رفع آن است. ای کاش آقای نصیری متوجه بود که معضلات اقتصادی کشور، جز در پرتو اصلاح

۱. ۹۰/۲/۳ - بیانات در دیدار مردم استان فارس

۲. ۸۹/۷/۲۹ - بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم

سیستم اقتصادی کشور برطرف نخواهد شد؛ آن هم اصلاح مبتنی بر آموزه‌های دینی؛ و ای کاش درمی‌یافت که تمدن‌سازی اسلامی یعنی همین. اگر قرار بود مصلحت‌اندیشی، تن‌دادن به ساختارهای مدرن و کوتاه‌آمدن از احکام خدا مشکلی را حل کند، اساساً نباید مشکلی به وجود می‌آمد. دوست عزیز ما که نسبت به ولنگاری‌های فرهنگی موجود در رسانه‌ها، از جمله سینما و تلویزیون معترض است، توجه ندارد که این آش را بر اساس دستورالعمل خود او پخته‌اند. مگر نه آن‌که به عقیده جناب نصیری، چون ما در عصر غیبت زندگی می‌کنیم و چون نمی‌شود با مدرنیته درافتاد، نباید مته به خشخاش گذاشت و مگر نه آن‌که سینما و تلویزیون، بخشی از دنیای مدرن است؟ پس اعتراض ایشان به چیست؟! آری! چه بگوییم: مدرنیته خوب است، پس باید آن را پذیرفت و چه بگوییم: مدرنیته بد است، اما چون قوی است، چاره‌ای جز پذیرش آن نداریم، نتیجه یکی خواهد بود.

خلاصه آن‌که: جناب آقای نصیری با تأکیدات اغراق‌آمیز و سیاه‌نمایانه بر این گزاره که «وضع جامعه خراب است و مردم معترضند» یک «هست» و یک «باید» را از آن نتیجه می‌گیرد که هر دو اشتباه است: یک این‌که تلاش برای تمدن‌سازی اسلامی، تلاشی است عقیم؛ و دو این‌که باید شعار دین و راهبرد اجراء حداکثری دین را کنار گذاشته و به مدارا، نرمش و مصلحت‌گرایی روی آورد! قبلاً به عرض رسیده است که معرفی قائلان به «کارآمدی اسلام» و «قابلیت دین در راستای تولید علم، طراحی نظام و تمدن‌سازی» به‌عنوان عاملان و بانیان وضع موجود، مغالطه ناجوانمردانه‌ایست که فائده‌ای جز «ریختن آب به آسیاب دشمن» ندارد. حتی اگر شرائط فعلی را آن‌گونه که جناب آقای نصیری توصیف می‌کند ببینیم، نه می‌توان آن را نتیجه اصرار بر ضرورت تمدن‌سازی اسلامی دانست و نه می‌توان به بهانه آن، دست از جهت‌گیری‌های دینی و ارزش‌های الهی برداشت. عرض ما به آقای نصیری این است که: دوست محترم! لطفاً نعل وارونه نزنید! اتفاقاً وضعیت موجود، نتیجه بی‌اعتقادی و بی‌اعتنایی نخبگان، برنامه‌ریزان و مجریان به آموزه‌های دینی و تبعیت آن‌ها از راهبرد جناب‌عالی، مبنی بر ضرورت سکوت، مدارا و مصلحت‌اندیشی است. اگر در طول سال‌های گذشته، به فریادها و هشدارهای مکرر دلسوزان واقعی انقلاب، از جمله رهبری عزیز - به‌عنوان بانی اصلی گفتمان تولید علم دینی و تمدن‌سازی اسلامی - توجه می‌شد، وضع امروز ما این نبود؛ و این حقیقت، همان چیزی است که دشمنان به‌شکل آگاهانه و برخی از دوستان به‌شکل ناخواسته، مشغول پنهان ساختن و معکوس جلوه دادن آن هستند.

آری! جناب نصیری در همان حال که مراجعه به دین را تخطئه کرده و پای علم مصلحت‌اندیشی، مدارا و سکوت سینه می‌زند، از مشکلاتی گلایه دارد که دلیلی جز بی‌اعتنایی به آموزه‌های دینی و پذیرش نسخه‌های وارداتی ندارد! حقیقتاً که چه دیدگاه خودمتناقض و غیرقابل دفاعی!

در پایان این نکته، توجه همه خوانندگان محترم را به سخنان مهم و فراموش‌شده‌ای از رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه جلب می‌کنم:

«نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهارنظرها و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی‌اش عدول می‌کند. تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده است، آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شود؟! تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه. اگر همه انبیاء و معصومین علیهم السلام در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هرگز نمی‌بایست از فضای بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلندمدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامعه عمل

نپوشیده است ذکری به میان آورند. در حالی که به لطف خداوند بزرگ، ملت ما توانسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است به موفقیت نائل شود. ... البته معتزیم که در مسیر عمل، موانع زیادی به وجود آمده است که مجبور شده‌ایم روش‌ها و تاکتیک‌ها را عوض نماییم. ما چرا خودمان و ملت و مسئولین کشورمان را دست کم بگیریم و همه عقل و تدبیر امور را در تفکر دیگران خلاصه کنیم؟ من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر این که باید مواظب القانات روحانی نماها و مقدس‌ناب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و به‌ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده‌اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود.^۱

۲. دوست محترم ما در بخش دیگری از پاسخ خود نوشته است:

«اگر گمان کنیم ... فقه می‌تواند نظاماتی کاملاً اسلامی و بر اساس احکام اولیه - و نه التقاطی و تحت سیطره نظامات مدرن - بسازد و مدعی تحقق تمدنی دینی مثلاً در حد هفتاد هشتاد درصدی شویم، تکلیفی را بر دوش دین و نظام دینی گذاشته‌ایم که ضمن آن که از عهده آن بر نخواهیم آمد، تحقق همان میزان مقدور و میسر را نیز با مشکلات و تنگنا مواجه خواهیم کرد.»

هم‌چنین در بخشی دیگر مرقوم داشته است:

«مرحوم آیه الله قدیری به دلیل عدم اطلاع از عمق تحولات تمدنی دنیای جدید - مانند بسیاری از حوزویان محترم - تصور می‌کرد جمهوری اسلامی می‌تواند با اتکاء به احکام اولیه، حکومت کند و هرگز نباید با مراجعه به احکام ثانویه و حکومتی از احکام خداوند کوتاه بیاید. ... [فلذا] این متوهمان تحقق اتوپیای دینی هستند که به معضله ذهنی و فقهی مرحوم قدیری مبتلایند و نه بنده که می‌گویم برای حفظ نظام و حفظ عقاید دینی مردم از اصل تحقق احکام الله به هر بهائی کوتاه بیایید و بر اساس مصالح نظام و کشور عمل کنید.»

یکی از اساسی‌ترین اشتباهات جناب نصیری آن است که «حکم ثانوی» و «حکم حکومتی» را خارج از دائرة «حکم الله» تعریف کرده و فقط «حکم اولی واقعی» را «دینی» می‌داند؛ و بر همین اساس گمان می‌کند «نظام‌سازی» وقتی «دینی» است که فقط بر «احکام اولیه» مبتنی باشد؛ آن هم «ظواهر احکام اولیه». توضیح مطلب آن که برادر بزرگوار ما، به دو اشکال بسیار مهم مبتلاست:

اولاً، ایشان از مراجعه به «حکم ثانوی» و «حکم حکومتی» به «کوتاه آمدن از حکم خداوند» تعبیر می‌کند؛ حال آن که حکم ثانوی و حکم حکومتی هم حکم خداست؛ و به همین خاطر حتی در دوران حضور و حکومت معصوم علیه السلام نیز در برخی از موارد، بر اساس حکم ثانوی و حکم حکومتی عمل می‌شده است.

و ثانیاً، آقای نصیری معتقد است که سخن گفتن از «ساختارهای تمدنی سازگار با شاکله دین و احکام فقه»، صرفاً در صورتی ممکن است که بشر و جوامع بشری به «دوران تمدنی ماقبل مدرن» برگردند؛ زیرا ارزش‌ها و احکام فقه، فقط با ساختارها و نظامات جامعه

سنتی ماقبل مدرن تلائم دارند؛ و این یعنی آن که ایشان ادله حاکمی از احکام اولیه را صرفاً بر ظواهر آن‌ها حمل کرده و هرگونه تعمیم و توسعه در مفهوم یا مصداق آن‌ها به اقتضاء شرائط زمان و مکان را بر نمی‌تابد.

و این دو اشکال، دقیقاً همان دو اشکالی است که رهبر فقید و عظیم الشان انقلاب قدس سره از وجود آن در کلام آیه الله قدیری ابراز تأسف می‌کنند:

«جناب حجة الاسلام آقای قدیری، دامت افاضاته؛ پس از عرض سلام و قبل از پرداختن به دو مورد سؤال و جواب، این جانب لازم است از برداشت جنابعالی از اخبار و احکام الهی اظهار تأسف کنم. بنابر نوشته جنابعالی، زکات تنها برای مصارف فقرا و سایر اموری است که ذکرش رفته است و اکنون که مصارف به صدها مقابل آن رسیده است راهی نیست و رهان در سبق و رمایه مختص است به تیر و کمان و اسب‌دوانی و امثال آن، که در جنگ‌های سابق به کار گرفته می‌شده است و امروز هم تنها در همان موارد است؛ و انفال که بر شیعیان تحلیل شده است، امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذایی، جنگل‌ها را از بین ببرند و آنچه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است را نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ‌کس هم حق نداشته باشد مانع آن‌ها باشد؛ منازل و مساجدی که در خیابان‌کشی‌ها برای حل معضل ترافیک و حفظ جان هزاران نفر مورد احتیاج است، نباید تخریب گردد و امثال آن؛ و بالجمله آن‌گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند.»^۱

این‌که حاکم شرع - به حسب مصلحت جامعه - انتفاع از انفال را محدود کرده یا به‌طور کامل تحریم کند، یک «حکم حکومتی» است؛ ولی این‌که رهان در سبق و رمایه اختصاص به اسب‌دوانی ندارد، مربوط می‌شود به کیفیت برداشت ما از دلیل دال بر یک «حکم اولی». به بیان دیگر، رهبر فقید انقلاب صرفاً به «لزوم استفاده از احکام ثانویه و حکومتی برای اداره جامعه» اشاره نداشته و بر «ظرفیت ذاتی احکام اولی برای اجرائی شدن در شرائط مختلف» نیز تأکید دارند. در واقع بنابر نظر ایشان، حکومت اسلامی در عصر غیبت، بستری است برای فعال‌سازی ظرفیت دین در جهت اداره جامعه؛ و به همین خاطر است که اقامه و حفظ آن واجب، بلکه از اوجب واجبات است. آری! در نگاه این فقیه عالی‌قدر، برای اجرائی شدن احکام خداوند، نیازی به از بین رفتن تمدن جدید نیست؛ بلکه در دنیای مدرن نیز می‌توان بر اساس آیات و روایات، به جامعه‌سازی و تمدن‌سازی پرداخت. به همین خاطر باید تأکید کنیم که: نخیر! این شماست که به معضله آیه الله قدیری مبتلایید، نه ما.

رهبر فقید انقلاب در موضع دیگری می‌فرماید:

«اما در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است. ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به‌ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که

۱. امام خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۵۰

قهرماً حکم جدیدی می‌طلبد. ... حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مہیای عکس‌العمل مناسب باشند. چه بسا شیوہ‌های رایج ادارہ امور مردم در سال‌های آیندہ تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود بہ مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از ہم‌اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.^۱

اساساً دخیل دانستن دو عنصر «زمان» و «مکان» در فقہت، خود بہ آن معناست کہ احکام فقہی، اختصاص بہ عصر و مصر خاصی نداشته و در ہمہ عصور و امصار می‌توان و چون می‌توان، باید برای ادارہ جامعہ، احکام الہی را کشف و آن‌ها را ملاک عمل قرار داد.

بہ راستی چقدر تفاوت است بین جناب نصیری کہ با تخطئه تلاش در جهت تمدن‌سازی اسلامی، بہ کوتاہ آمدن از احکام خداوند در ادارہ جامعہ توصیه می‌کند و رہبر فقید انقلاب کہ می‌فرمایند:

«حکومت در نظر مجتہد واقعی، فلسفہ عملی تمامی فقہ در تمامی زوایای زندگی بشریت است؛ حکومت نشان‌دهندہ جنبہ عملی فقہ در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است؛ فقہ، تئوری واقعی و کامل ادارہ انسان از گہوارہ تا گور است. هدف اساسی این است کہ ما چگونه می‌خواہیم اصول محکم فقہ را در عمل فرد و جامعہ پیادہ کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم. ... ما نباید غفلت بکنیم؛ واقعاً باید بہ سمتی حرکت نماییم کہ ان شاء اللہ تمام رگہ‌های وابستگی کشورمان از چنین دنیای متوحشی قطع شود. استکبار غرب شاید تصور کردہ است از این کہ اسم بازار مشترک و حصر اقتصادی را بہ میان بیاورد ما درجا می‌زنیم و از اجرای حکم خداوند بزرگ صرف‌نظر می‌نماییم. ... ما باید بدون توجہ بہ غرب حیلہ‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جہان، درصدد تحقق فقہ عملی اسلام برآییم.»^۲

«اسلام و حکومت اسلامی پدیدہ الہی است کہ با بہ کار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت بہ بالاترین وجہ تأمین می‌کند ... و مکتبی است کہ برخلاف مکتب‌های غیرتوحیدی، در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکتہ، ولو بسیار ناچیز کہ در تربیت انسان و جامعہ و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار ننمودہ است؛ و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نمودہ و بہ رفع آن‌ها کوشیدہ است.»^۳

در پایان این بخش، توجہ جناب نصیری را جلب می‌کنم بہ توصیف نگاہ فقہی و حکومتی رہبر فقید انقلاب در بیان مقام معظم رہبری؛ بہ آن امید کہ تلقی بہ قبول شدہ و زمینہ فہم واقعیت را فراہم آورد، ان شاء اللہ:

«چیزی کہ باید مطرح باشد - و نظر امام قطعاً این بود - این است کہ ملی فضای جامعہ، با شریعت و فقہ و احکام و عمل اسلامی پُر شود. ایشان غیر از این را در هیچ موردی قبول نداشتند. من یک وقت دربارہ ولایت فقیہ با ایشان صحبت

۱. منشور روحانیت

۲. همان

۳. وصیت‌نامہ

می‌کردم؛ گفتم قبل از انقلاب، ما با بعضی از فضلا و دوستان بحث داشتیم؛ بعضی‌ها می‌گفتند اسلام شیوه خاصی در باب اقتصاد ندارد. هر شیوه‌ای که بتواند آرمان‌های اسلامی - مثلاً عدالت - را تأمین کند، اسلامی است؛ ولی عقیده ما این بود که نه، اسلام خطوطی معین کرده و شیوه‌ای بنا نهاده و چارچوبی برای اقتصاد اسلامی درست کرده و این چارچوب باید تبعیت شود. ایشان گفتند: بله، این درست است. من نمی‌خواهم به این قضیه استناد کنم که این حرف درست است؛ می‌خواهم استناد کنم که نظر امام این بود؛ یعنی ایشان به کمتر از این اصلاً قانع نمی‌شدند. آن‌جایی هم که بحث سر احکام ثانوی بود، ایشان به عنوان یک حکم اسلامی و فقهی بر آن تأکید می‌کردند. ایشان تا آخر هم همین‌طور بودند. در خصوص غنا - موسیقی - ایشان حرف جدیدی مطرح کردند. مبنای فقهی ایشان این‌طور بود. برای این قضیه، ایشان استناد فقهی داشتند. البته چیزی که در کتاب مکاسب گفتند، در جهاتی با این تفاوت دارد؛ اما بر اساس مبنای فقهی می‌گفتند؛ بر اساس ضرورت و مصلحت و پسند دنیا نبود. البته ممکن است کسی با کلیات و جزئیات این نظر موافقت نداشته باشد؛ خیلی خوب، نظر خودش است؛ لیکن نظر امام تحریف نشود.^۱

البته این نکته هم گفتمی است که نگاه شخص رهبری به فقاہت و نحوه اداره جامعه نیز با نگاه رهبر فقید انقلاب یکسان است:

«ما اگر بخواهیم آن‌چه را که باید عمل بشود، در یک جمله خلاصه کنیم، آن یک جمله عبارت از فقه اسلامی است. ما باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم. فقه اسلامی، فقط طهارت و نجاسات و عبادات که نیست؛ فقه اسلامی مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همه جوانب زندگی انسان است؛ فردیاً، اجتماعیاً، سیاسیاً، عبادیاً، نظامیاً و اقتصادیاً؛ فقه الله الأكبر این است. آن چیزی که زندگی انسان را اداره می‌کند - یعنی ذهن و مغز و دل و جان و آداب زندگی و ارتباطات اجتماعی و ارتباطات سیاسی و وضع معیشتی و ارتباطات خارجی - فقه است.»^۲

۴. جناب آقای نصیری در پاسخ خود، با گلایه از انتساب تفکرش به انجمن حجّتیہ، در واقع خود را از این شائبه مبرّی دانسته و بین دیدگاه خود و آنان تفاوت قائل شده است. ولکن باید توجه داشت که سخن در انجمنی بودن جناب نصیری یا اعتقاد ایشان به عدم مشروعیت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت نیست؛ بلکه سخن در یکسان بودن بخش زیادی از مبانی و ادله ایشان با مبانی و ادله انجمن حجّتیہ و هم‌چنین یکسان بودن نتیجه دیدگاه ایشان با نتیجه دیدگاه انجمن حجّتیہ است. فلذا طرح مسئله انجمن حجّتیہ، نه چماقی برای پیروزی در جدل، بلکه زمینه‌ایست برای تبیین هویت دیدگاه ایشان و عواقب التزام به آن.

آقای نصیری اصرار دارد که من - برخلاف انجمن حجّتیہ - قیام برای اقامه حکومت را واجب دانسته و تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت را مشروع می‌دانم؛ اما دولت‌سازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی اسلامی در عصر غیبت را به‌خاطر فاصله‌داشتن فقه موجود با احکام واقعی و تلائم‌نداشتن دین با دنیای مدرن، ممکن نمی‌دانم. ولکن عرض ما این است که: این دو نگره با یکدیگر قابل جمع نیستند. فلذا یا باید دست از نفی امکان دولت‌سازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی اسلامی در عصر غیبت بردارید، یا این که هم‌چون انجمن حجّتیہ، مشروعیت انقلاب اسلامی را هم منکر شوید. توضیح مطلب آن‌که:

یکی از مهم‌ترین ادله عقلی برای اثبات ضرورت حکومت در عصر غیبت، از این قرار است:

۱. ۷۸/۱۱/۴ - بیانات در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی

۲. ۷۰/۱۱/۳۰ - بیانات در دیدار جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم

- اولاً، احکام الهی ابدی بوده و نسخ نمی شوند؛
- ثانیاً، احکام الهی برای اجراء شدن آمده اند؛
- و ثالثاً، اجراء احکام الهی جز از طریق تشکیل حکومت ممکن نیست.
- پس: تشکیل حکومت در عصر غیبت ضروریست.

رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه در این رابطه می فرماید:

«إن الأحكام الالهية سواء الأحكام المربوطة بالماليات أو السياسيات أو الحقوق لم تنسخ، بل تبقى إلى يوم القيامة، و نفس بقاء تلك الأحكام يقضى بضرورة حكومة و ولاية تضمن حفظ سيادة القانون الالهی و تتكفل لاجرائه ...»^۱

حال سخن در آن است که اگر اصل ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت، بر لزوم اجراء احکام الهی مبتنی است، چگونه می توان به ضرورت تشکیل حکومت معتقد بود، اما امکان اجراء احکام الهی و اداره جامعه بر اساس دین را منکر شد؟! عدم نسخ احکام الهی و لزوم اجراء آن ها در عصر غیبت، یعنی احکام الهی به عصر حضور اختصاص ندارند؛ یعنی نمی توان احکام الهی را صرفاً در زندگی ماقبل مدرن قابل اجراء دانست؛ و یعنی اداره جامعه بر اساس دین، در عصر غیبت و دوران مدرن نیز ممکن است. اگر اجراء احکام الهی در عصر غیبت ممکن نبود، تشکیل حکومت در عصر غیبت نیز هیچ ضرورتی نداشت و اگر کسی - مثل جناب نصیری و پیروان انجمن حجّیه - امکان اجراء احکام الهی را به عصر حضور اختصاص دهد، نه تنها امکان تمدن سازی اسلامی، بلکه حتی ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت را نیز باید منکر شود؛ اما در این بین، آقای نصیری - برخلاف پیروان انجمن حجّیه - نه تنها به لوازم سخن خود ملتزم نیست، بلکه منکر آن بوده و از تذکر این تلازم نیز برمی آشوبد. این سخن که ما امکان اجراء احکام الهی را به نحو مطلق نفی نکرده و برای عملیاتی شدن مسلمات و ضروریات دین، وجود حکومت را لازم می دانیم نیز دردی از ایشان دوا نخواهد کرد؛ چرا که این سخن، در واقع همان مبنای «ولایت فقیه در امور حسبه» یا «جواز تصرف فقیه از باب قدر متیقن» بوده و هیچ تناسبی با نظریه «ولایت مطلقه فقیه» - که مادر انقلاب اسلامی است - ندارد.

آقای نصیری در بخشی از پاسخ خود می نویسد: «شیعه در عصر حیرت و فروبستگی و تنگنای عدم دسترسی به فصل الخطاب و حجت معصوم خداوند، چگونه می تواند مدعی تحقق دولت و جامعه و تمدن اسلامی در ترازوی شود که مشکلات جوامع را به نحوی رضایت بخش حل کند و انسان مؤمن عصر غیبت را از حیرت و سرگردانی و حزن و اندوه رهایی بخشد؟»

اما باید توجه داشت که مگر رهبر فقید انقلاب قدس سرّه نفرمود:

«اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با به کار بستن آن، سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستمگری ها و چپاولگری ها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسان ها را به کمال مطلوب خود برساند.»^۲

و مگر دیدگاه جناب نصیری در تضاد کامل با دیدگاه ایشان نیست؟ مگر رهبر معظم انقلاب نفرمود:

۱. امام خمینی، سید روح الله، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱

۲. وصیت نامه

«انقلاب اسلامی به وجود آمد تا به ملت ایران، حیات طیبه بدهد. حیات طیبه، یعنی آن چیزی که قرآن می‌فرماید: فَلْتَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً. این ثمره و هدف نهایی این انقلاب است. حیات طیبه، یعنی یک ملت، هم از لحاظ مادی و زندگی روزمره و رفاه و امنیت و دانش و سواد و عزت سیاسی و استقلال اقتصادی و رونق مالی و اقتصادی برخوردار باشد و هم از جهت معنوی، انسان‌های مؤمن و خداشناس و پرهیزکار و برخوردار از اخلاق والای الهی در آن زندگی کنند. این حیات طیبه است.»^۱

مگر معنای این سخن آن نیست که هویت انقلاب اسلامی عبارتست از: حرکت به سمت آرمان‌های الهی؟ و مگر نگاه آقای نصیری، نتیجه‌ای جز تهی کردن انقلاب اسلامی از هرگونه کمال‌گرایی و آرمان‌خواهی را به دنبال خواهد داشت؟ آیا نباید نسبت به این تضادها و تعارض‌ها حساس بود؟ آیا معنای سخن جناب نصیری غیر از آن است که شیعه در عصر غیبت هیچ ادعای اجتماعی و اصلاح‌گرانه‌ای نداشته و چون هیچ ادعائی ندارد، هیچ وظیفه‌ای هم در این عرصه ندارد؟ و آیا این سخن غیر از سخن انجمن حجّتیّه است؟ به راستی دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی، از حیث اجتماعی بودن و اصلاح‌گرانه بودن، چه تفاوتی با انقلاب اسلامی دارند؟ چرا باید حساب انقلاب را از حساب دولت و جامعه و تمدن جدا کرد، حال آن‌که ملاک موجود در کلام ایشان - که همان ملاک مد نظر انجمنی‌هاست - در موضوع انقلاب اسلامی نیز جاری است؟ کسی که به جای استشهاد به سیره نبوی و علوی و حسینی، از سیره امام صادق علیه السلام شاهد آورده و از لزوم تقیه سخن می‌گوید، اگر نگوییم به سندرم انجمن حجّتیّه مبتلاست، پس چه بگوییم؟ مگر نه آن‌که انجمنی‌ها، رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه را به خاطر آرمان‌گرایی، عدم واقع‌بینی، ترک تقیه و تلاش برای اصلاح جامعه و جهان مذمت کرده و نهضت او را تخطئه می‌کردند؟ و مگر نه آن‌که حرف آقای نصیری نیز همین است؟ ایشان در بخش دیگری از پاسخ خود می‌نویسد:

«اگر در این فضا هم چنان بر طبل تمدن اسلامی، جامعه اسلامی و نظام‌سازی فقهی بیش از حد مقدور بکوبیم، نتیجه‌ای جز آسیب دیدن دین در ذهن و دل مردم و به خصوص جوانان نخواهد داشت و به سرمایه‌ای هزار و چهار صد ساله که با چه خون‌دل خوردن‌ها و خون‌دادن‌ها به دست ما رسیده است، ضربه‌های جدی خواهیم زد.»

آیا این همان سخن انجمن حجّتیّه و ولایتی‌ها در قبال انقلاب اسلامی و قیام مردم مسلمان ایران به رهبری علماء راستینی هم چون بنیان‌گذار عظیم الشان جمهوری اسلامی نیست؟ آیا معنای این سخن، چیزی غیر از ضرورت تقیه برای حفظ ظواهر آثار شرعی است؟ مگر نه آن‌که انجمنی‌ها هم به انقلابیون می‌گفتند: چون اقامه حکومت اسلامی در شرایط فعلی مقدور نیست، تلاش برای آن، نتیجه‌ای جز تعرض به علماء و قتل عوام نخواهد داشت؟ و مگر نه آن‌که انجمن حجّتیّه و امثال آن نیز سرمایه موهومی را برای شیعه تصویر کرده و گمان می‌کردند که انقلاب اسلامی به نابودی آن می‌انجامد؟ آری! سرمایه تشیع برای نگه داشتن در کتابخانه‌ها نیست. این سرمایه وقتی سرمایه است که به کار افتاده و ارزش افزوده تولید کند. خون‌دهایی که خورده شد و خون‌هایی که داده شد، برای اجراء دین بود، نه برای نقل و انتقال دین در دفاتر و جزوات. زیرا هیچ دشمنی غیر از مغول‌های بی‌عقل، با ظاهر کتاب‌هایی دینی مخالف نیست. همه مخالفت‌ها با عمل به دین است. به علاوه آن‌که اگر قرار است طبق نسخه آقای نصیری، تن بدهیم و مدارا

۱. ۷۴/۷/۲۲ - بیانات در دیدار مردم ساری

کنیم و منتظر ظهور باشیم، دیگر چه نیازی به این سرمایه؟ حضرت که آمدند، علاوه بر کارهای دیگر، سرمایه‌ها را هم احیاء می‌کنند! رهبر فقید انقلاب در همین زمینه می‌فرماید:

«هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد. ... من قبلاً نیز گفته‌ام؛ همه توطئه‌های جهان‌خواران علیه ما، از جنگ تحمیلی گرفته تا حصر اقتصادی و غیره، برای این بوده است که ما نگوئیم اسلام جواب‌گوی جامعه است و حتماً در مسائل و اقدامات خود از آنان مجوز بگیریم. ... ما باید بدون توجه به غرب حيله‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان، درصدد تحقق فقه عملی اسلام برآئیم؛ و الا مادامی که فقه در کتاب‌ها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان‌خواران نیست.»^۱

هم‌چنین آیا این سخن جناب نصیری که شیعه در عصر غیبت موظف به فعالیت‌های آرمان‌گرایانه نیست و نمی‌توان تلاش برای تمدن‌سازی اسلامی را زمینه‌ساز ظهور دانست، دقیقاً منطبق بر سخن انجمن حجّیه و مخالف با نگاه دو قائل عظیم الشان انقلاب نیست؟ در یکی از خاطرات مرحوم عسکراولادی آمده است که رهبر فقید انقلاب، سال‌ها پیش از انقلاب، مراحل مبارزه و نهضت اسلامی خود را برای وی تشریح کرده و فرمودند:

«شما بدانید که مبارزه ما سه مرحله دارد: اول اسلامی کردن ایران، دوم اسلامی شدن کشورهای اسلامی و سوم اسلامی شدن جهان. آن روز است که به مولا عرض می‌کنیم: مولا! جهان منتظر قدم مبارک شماست.»^۲

اسدالله بادامچیان نیز کلام مشابهی را از ایشان نقل کرده و می‌گوید:

«ایشان در سال ۴۲ به ما فرمودند: انقلاب ما سه مرحله دارد؛ مرحله اول این که ایران را اسلامی کنیم که بیست سال زمان می‌برد؛ مرحله دوم این که کشورهای اسلامی را اسلامی کنیم و مرحله سوم این که جهان را با اسلام آشنا کنیم؛ آن‌گاه محضر مولایمان صاحب الزمان عرض کنیم: عجل علی ظهورک.»^۳

رهبر معظم انقلاب نیز در یکی از سخنرانی‌های خود می‌فرماید:

«اگر شما ملت عزیز ما، شما جوان‌های خوش‌روحیه و پرتوان و عازم، در این راهی که دارید می‌روید، ایستادگی کنید، شک نکنید که در زمان خود، در زمان متناسب، تمام آمال و آرزوها و داعیه‌ها و شعارهای ملت ایران نه فقط نسبت به خود این کشور، بلکه نسبت به دنیای اسلام و امت اسلامی و جامعه بشری تحقق پیدا خواهد کرد. هر کاری دوره‌ای دارد، زمانی دارد؛ در زمان متناسب خود، این آرزوها تحقق پیدا خواهد کرد. ملت ایران به آن نقطه‌ای که مورد نظر اوست، به دنبال آن حرکت کرده است، اهتمام ورزیده است، خواهد رسید؛ راهش مقاومت کردن است. آن وقت چه اتفاقی می‌افتد؟ مسیر تاریخ دنیا تغییر پیدا خواهد کرد؛ مسیر تاریخ عوض خواهد شد. امروز مسیر تاریخ، مسیر ظلم است؛ مسیر

۱. منشور روحانیت

۲. به نقل از: خیرگزاری تسنیم، در مطلبی با عنوان «اهتزاز پرچم اسلام؛ آرمان آسمانی امام روح الله (ره)»

۳. همان

سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است؛ یک عده در دنیا سلطه‌گرند، یک عده در دنیا سلطه‌پذیرند. اگر حرف شما ملت ایران پیش رفت، اگر شما توانستید پیروز شوید، به آن نقطه موعود برسید، آن وقت مسیر تاریخ عوض خواهد شد؛ زمینه ظهور ولی امر و ولی عصر ارواحنا له الفداء آماده خواهد شد؛ دنیا وارد یک مرحله جدیدی خواهد شد. این بسته به عزم امروز من و شماست، این بسته به معرفت امروز من و شماست.»^۱

در پایان این بخش، از آقای نصیری می‌خواهم حال که توفیق غور در روایات مربوط به عصر غیبت را یافته است، به خصلت امیدبخشی، عزت‌محوری و جامع‌نگری آن‌ها نیز توجه داشته و با پرهیز از بخشی‌نگری، ظاهرگروی و رأی‌مداری، آموزه‌های اهل بیت علیهم السلام را همان‌گونه که هست به مخاطبان خود منتقل کند.

۵. بنده در یادداشت خود نوشته‌ام:

«ما برخلاف شما که اسلام را فقط در یک جامعه بدوی، کارآمد و قابل اجراء می‌دانید، اسلام را دینی جامع، جاودانه و جهان‌شمول دانسته و معتقدیم که در هر عصر و مصری می‌توان برای اداره جامعه به آن تکیه کرد، از تمدن اسلامی دم زد و با ایمان و مجاهدت، به استقلال فکری، حکومتی و تمدنی رسید.»

و جناب آقای نصیری در پاسخ نوشته است:

«این‌که جامعه ما قبل مدرن را بدوی و به عبارت دیگر عقب‌مانده می‌دانید، ناشی از همان فقدان تحلیل از مدرنیته است که گمان می‌کنید تمدن مدرن محصول سیر تکاملی بشر از بدویت و عقب‌ماندگی به پیشرفت و تعالی است و توجه هم ندارید که مفهوم التزامی این سخن، حکم به بدوی و عقب‌مانده بودن همه انبیاء و اهل بیت علیهم السلام است که در دوران ما قبل مدرن می‌زیستند.»

ولکن این برداشت از سخن بنده نادرست است؛ زیرا:

اولاً، «جامعه بدوی» در این جا، یعنی یک جامعه ابتدائی و بسیط، بدون هرگونه بار ارزشی. حال آن‌که تعبیر «عقب‌مانده» دارای بار ارزشی است. فلذا تعبیر بدوی، ربطی به فقدان تحلیل از مدرنیته نداشته و صرفاً حکایتی است از یک سلسله واقعیت‌های مسلم تاریخی.

ثانیاً، بدوی‌دانستن جامعه عصر حضور، لزوماً به معنای اعتقاد به سیر تکامل بشر از وحشی‌گری و غارنشینی به پیشرفت و شهرنشینی نیست. به عبارت دیگر، ما جامعه عصر حضور را بدوی می‌دانیم، اما با دیدگاه غیردینی سیر تکامل بشر نیز مخالفیم. یعنی اگرچه بر اساس نصوص دینی، حیات نسل کنونی بشر، در دامن نبوت و تعالیم انبیاء آغاز شده و قرین با معرفت الهی استمرار یافته است، اما همه می‌دانیم که بالاخره زندگی انسان‌ها در سده‌های پیشین با زندگی امروز قابل مقایسه نیست.

و ثالثاً، اصل سخن چیزی دیگری است. ما می‌گوییم حواله کردن کارآمدی دین به محو مدرنیته، با اعتقاد به جامعیت، جهان‌شمولی و جاودانگی دین، چگونه قابل جمع است؟ و این آن سؤالی است که جناب نصیری از پاسخ به آن طفره می‌رود.

۱. ۹۱/۱۰/۱۹ - بیانات در دیدار مردم قم

۶. جناب آقای نصیری در پاسخ به این سخن بنده که «آیه نفی سبیل، تخصیص بردار نبوده و با تحریم سلطه‌پذیری به شکل مطلق، از ظرفیت لایزال دین و امکان غلبه علمی و عملی بر رقباء در همه دوران‌ها - حتی دوران غیبت - خبر می‌دهد»، نوشته است:

«دوست و هم‌صنفی عزیزم ظاهراً توجه ندارند که آیه نفی سبیل، از یک حقیقت تشریحی سخن می‌گوید و نه از یک حقیقت تکوینی.»

واقعاً معلوم نیست که جناب نصیری بر اساس کدام دلیل یا قرینه به این نتیجه رسیده است. مگر در عبارت بنده، از «تحریم سلطه‌پذیری» به عنوان مفاد آیه یاد نشده است و مگر مراد از تحریم، چیزی غیر از همان حقیقت تشریحی است که ایشان می‌گویند؟! البته به عقیده ما، از این حقیقت تشریحی، می‌توان «امکان غلبه علمی و عملی بر رقباء در همه دوران‌ها» را نیز نتیجه گرفت. توضیح مطلب آن‌که:

- اولاً، معنای نفی سبیل - به عنوان یک ابد بدون تخصیص - چیزی نیست جز: تحریم سلطه‌پذیری به شکل مطلق، حتی در عصر غیبت.
- ثانیاً، با توجه به ممنوعیت تکلیف بما لایطاق، می‌توان به این نتیجه رسید که: ترک سلطه‌پذیری و مقاومت در برابر تسلط کفار، امری است ممکن، حتی در عصر غیبت.
- ثالثاً، این امکان حکایت دارد از: ظرفیت ذاتی و لایزال دین برای پشتیبانی علمی و عملی از مؤمنان در مقابل کفار، حتی در عصر غیبت.
- و رابعاً، بدیهی است که: سلطه‌ناپذیری مطلق در برابر کفار، جز از طریق جامعه‌سازی و تمدن‌سازی مستقل ممکن نیست.
- نتیجه آن‌که: نمی‌توان و نباید قابلیت دین برای اداره جامعه و کارآمدی آن در عرصه جامعه‌سازی و تمدن‌سازی را منوط بر رفع غیبت و مدرنیته دانست. بلکه دین و آموزه‌های دینی این ظرفیت را دارند که حتی با وجود محدودیت‌های ناشی از غیبت و مدرنیته، مؤمنان را از وضعیت سلطه‌پذیری خارج کرده و استقلال حکومتی و تمدنی را برای آنان به ارمغان آورند؛ همان ظرفیتی که خداوند متعال، بر اساس آن، هرگونه سلطه‌پذیری توسط مؤمنان را تحریم کرده است.

فلذا اگر اشکالی هم به سخن بنده وارد باشد، آن اشکال، چیزی غیر از خلط بین تکوین و تشریح است. البته این قبیل بی‌دقتی‌ها لااقل این فائده را دارد که تعجب انسان از نسبت‌های خلاف واقع و تبیین‌های ناصواب آقای نصیری در مقام نقد فلاسفه و عرفاء را مرتفع می‌کند. آری! از کسی که در برداشت از یک عبارت ساده و روان، تا به این حد دچار بی‌دقتی است، نباید انتظار داشت که در برداشت از عبارات پیچیده، علمی و دقیق بزرگان عرصه حکمت و معنویت دچار خطا نشود.

۷. جناب آقای نصیری با اشاره به بخشی از کلام بنده در رابطه با رویکرد و عملکرد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته است:

«امیرالمؤمنین علیه السلام عالی‌ترین الگوی آرمان‌گرایی همراه با واقع‌بینی است. این امام محور و مدار حق، به خاطر مصلحت اهم حفظ دین خاتم و تشیع، در برابر غضب بزرگ‌ترین حق تاریخ ... بیست و پنج سال سکوت کرد و وقتی هم با اصرار مردم، حکومت را به دست گرفت ... در برابر بیست و شش بدعت بزرگ و اساسی که میراث خلفای پیشین بود، به این دلیل که نمی‌خواست انسجام جامعه مسلمانان از بین برود، سکوت و مدارا و نرمش مصلحت‌مدارانه کرد و ادعای

تحقق احکام الله را و لو بلغ ما بلغ، با وجود آن که خود امام معصوم بود و سیطره مدرنیته هم در کار نبود، نکرد و تنها به آن چه در وسع و توانش بود عمل کرد.»

اما باید توجه داشت که:

اولاً، بنده در کلام خود از نحوه مواجهه حضرت با بسترهای تمدنی موجود در جامعه اسلامی آن روز سؤال کرده‌ام، نه کیفیت برخورد ایشان با بدعت‌ها، ظلم‌ها و غصب‌ها. حتی اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را در میدان بدعت‌ستیزی، دچار محدودیت‌هایی دانسته و سکوت ایشان را بر مصلحت‌اندیشی حمل کنیم، اما در رابطه با سکوت حضرت نسبت به پیشرفت‌های بشری شکل گرفته در تمدن‌های مختلف آن دوران نمی‌توان چنین قضاوتی داشت.

ثانیاً، اگر سکوت و نرمش و مدارای امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌بینیم، قاطعیت‌ها، ناب‌گرایی‌ها و حق‌مداری‌های ایشان را هم بینیم. مگر نه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِزْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ حَشِينٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرٌ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ»^۱ مگر نه این که حضرت در امر بیت المال، در نصب والیان، در مواجهه با معاویه، در اجراء احکام خدا، در امر سیاست، در امر اقتصاد، در میدان جنگ، در برخورد با زیاده‌خواهی‌ها، خطاها و کج‌روی‌ها و به‌طور کلی در همه ابعاد زندگی خود، اهل کوتاه آمدن از حق نبود؟ و مگر نه این که علت اصلی همه مخالفت‌ها و دشمنی‌ها با حضرت و کوتاه بودن عمر حکومت ایشان، چیزی نبود غیر از همین حق‌مداری و دین‌محوری که «قُتِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُحْرَابٍ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ»^۲ فلذا از جناب آقای نصیری عاجزانه می‌خواهیم که به منظور اثبات دیدگاه خود، سیره معصومان علیهم السلام را تفسیر به رأی نکرده و هم‌چون دیگرانی که سیدالشهداء سلام الله علیه را «امام مذاکره» معرفی کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام را «امام سازش و نرمش» معرفی نکنند.

و ثالثاً، ای کاش جناب نصیری که معتقد است امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ انسجام جامعه اسلامی، در مقابل‌ها بدعت‌های بزرگ و اساسی سکوت کردند، از این سیره علوی الگو گرفته و برای حفظ انسجام جامعه اسلامی، در مقابل بدعت‌تلاش برای تمدن‌سازی اسلامی سکوت می‌کرد.

۸. جناب آقای نصیری در پاسخ به این سخن بنده که: «مگر می‌توان به خاطر شکل‌گیری یک حرکت باطل، دین خدا را به حاشیه برد و آن را ناکارآمد دانست؟» نوشته است:

«این نگاه به ظاهر انقلابی، متأثر از نظریه جبر تاریخی مارکسیستی است که می‌گفت حکومت پرولتاریا قطعاً محقق خواهد شد و زحمتکشان جهان حاکم بر دنیا خواهند شد و جامعه بی طبقه را - که متدینان متأثر از این نگاه می‌گفتند جامعه بی طبقه توحیدی - محقق خواهند کرد.»

راستش بنده خیلی ربط فرمایش ایشان به عرض خود را متوجه نشدم. اما اگر منظورشان تشبیه مکتب اسلام و آموزه‌های آن به نگره‌های پوسیده و پوشالی مکتب منحط مارکسیسم است، حقیقتاً جای تأسف دارد. آیا این که کسی بگوید دستور صریح قرآن مبنی

۱. شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۱، ص ۱۷۰

۲. تعبیر دانشمند مسیحی، جرج جرداق

بر لزوم تلاش برای اقامه قسط، وعده‌های صریح قرآن در رابطه با نتیجه مجاهدت و پیش‌بینی صریح قرآن از آینده تاریخ، همان اراجیف سخیف مارکس و انگلس است، کار درستی است؟ قطعاً نیست.

به‌علاوه آن‌که بنده سعی کرده‌ام چیزی از خودم نگویم. در این رابطه نیز آن‌چه بیان شد، تماماً چکیده‌ای بود از اندیشه‌های بلند علماء عزیزی هم‌چون رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه. به این بیانات آن رهبر فرزانه، حکیم و روشن‌بین دقت کنید:

«قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت‌پرستی است ادامه می‌دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابرنه‌های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهانخواران و سرسپردگانی که به ستم و ظلم خویشتن اصرار می‌نمایند سلب خواهد کرد. آری، شعار «نه شرقی و نه غربی» ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم‌کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهایی است که در آینده نزدیک و به یاری خدا اسلام را به‌عنوان تنها مکتب نجات‌بخش بشریت می‌پذیرند و ذره‌ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد. ... ما به تمام جهان تجربه‌ایمان را صادر می‌کنیم و نتیجه مبارزه و دفاع با ستمگران را بدون کوچک‌ترین چشم‌داشتی، به مبارزان راه حق انتقال می‌دهیم و مسلماً محصول صدور این تجربه‌ها، جز شکوفه‌های پیروزی و استقلال و پیاده‌شدن احکام اسلام برای ملت‌های دربند نیست. روشنفکران اسلامی همگی با علم و آگاهی باید راه پر فراز و نشیب دگرگون‌کردن جهان سرمایه‌داری و کمونیسم را بیمایند و تمام آزادی‌خواهان باید با روشن‌بینی و روشنگری، راه سیلی‌زدن بر گونه ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها، خصوصاً آمریکا را بر مردم سیلی خورده کشورهای مظلوم اسلامی و جهان سوم ترسیم کنند. من با اطمینان می‌گویم: اسلام ابرقدرت‌ها را به خاک مذلت می‌نشاند؛ اسلام موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگ‌های کلیدی جهان را فتح خواهد کرد.»^۱

«جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام‌شدنی نیست؛ جنگ ما جنگ فقر و غنا بود؛ جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد. چه کوتاه‌نظرند آن‌هایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان‌نهایی نرسیده‌ایم، پس شهادت و رشادت و ایثار و از خودگذشتگی و صلابت بی‌فایده است! درحالی که صدای اسلام‌خواهی آفریقا از جنگ هشت ساله ماست. علاقه به اسلام‌شناسی مردم در آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا یعنی در کل جهان از جنگ هشت ساله ماست.»^۲

اگر آن‌چه ما گفتیم، متأثر از نظریه جبر تاریخی مارکس است، سخنان قائد عظیم الشان انقلاب نیز - به طریق اولی - همین‌طور است؛ همان نسبتی که برخی واقعاً به ایشان داده‌اند:

«دیروز مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می‌گویند مسئولین نظام کمونیست شده‌اند!»^۳

۱. امام خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۱۸

۲. منشور روحانیت

۳. همان

۹. یکی دیگر از اشکالات جناب آقای نصیری آن است که ایشان علی‌رغم ادعای خود مبنی بر غرب‌ستیزی، در واقع «غرب‌گریز» است؛ چرا که پس از نقد مدرنیته، به جای تلاش برای غلبه بر آن، به کرنش و تسلیم در برابر آن توصیه می‌کند. آری! کسی که مدرنیته را «یک غول بسیار بسیار قوی» دانسته و معتقد است که در برابر این غول، راهی جز «کوتاه‌آمدن و کرنش» نداریم، در واقع به «احساس حقارتی عمیق در برابر مدرنیته» دچار است.

البته گفتنی است که خطر تئوریزه کردن و نهادینه کردن این احساس به اسم اسلام و انقلاب، از خطر خود این احساس به مراتب بیشتر است. آنانی که تلاش می‌کنند تا با استفاده از دلایل به ظاهر دینی - مانند: تفسیرهای ناقص از سیره معصومان علیهم السلام و تطبیق‌های غلط - غلبه بر غرب را ناممکن جلوه داده و جوآنان فعال و مجاهد در این عرصه را مأیوس کنند، دقیقاً در همان مسیری حرکت می‌کنند که روشنفکرانمیان غرب‌زده. چرا که احساس ناتوانی و سپس ترویج دیدگاه «ما نمی‌توانیم» فقط از سوی روشنفکرانمیان غرب‌زده نیست که رخ می‌دهد؛ بلکه از سوی ما - به‌عنوان عضو جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی - نیز امکان تحقق دارد؛ و این اتفاق - در هر یک از دو صورت خود - اگر رخ دهد، نتیجه‌ای جز ایجاد وقفه در مسیر حرکت اهل حق به سمت آرمان‌ها و اهداف الهی نخواهد داشت. اگر به قول رهبر انقلاب «آن روشنفکرانمای راحت‌طلب و ریاکار و منافق که اساساً دشمنی آمریکا را انکار می‌کند و این دشمنی را نمی‌فهمد و نسخه تسلیم در مقابل آمریکا را برای ملت و دولت می‌نویسد... اگر عامل دشمن نباشد، حداقل مرد میدان مهم پیشرفت کشور نیست»، آن انقلابی خسته و ناامیدی که توان جبهه خودی برای حرکت به سمت آرمان‌ها را انکار کرده و به تسلیم در برابر واقعیت‌های تلخ و منفی - از جمله مدرنیته - توصیه می‌کند نیز مرد میدان مهم پیشرفت کشور نیست.

رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه - به‌عنوان یک اسلام‌شناس خیره و رهبر باتجربه - می‌فرماید:

«اسلام و حکومت اسلامی پدیده الهی است که با به کار بستن آن، سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می‌کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستمگری‌ها و چپاولگری‌ها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسان‌ها را به کمال مطلوب خود برساند.»^۲

آیا با این نوع نگاه به اسلام، می‌توان غلبه بر غرب و مدرنیته را ناممکن دانست؟ اگر تفوق بر مدرنیته ممکن نیست، پس این همه تجربه موفق در مصاف با آن چگونه حاصل شده است؟ به‌راستی کدام انسان بصیر و منصفی است که وضعیت امروز جهان را ببیند و تغییر موازنه قدرت به نفع جبهه اسلام را تصدیق نکند؟! تغییری که با شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران آغاز و در طول چهل سال اخیر - علی‌رغم همه فراز و فرودها - ادامه یافته است. اصل پیروزی انقلاب، پدیده‌هایی هم‌چون: دفاع مقدس و شکل‌گیری جبهه جهانی مقاومت، پیشرفت‌های متعدد و متنوع نظام مقدس جمهوری اسلامی در حوزه‌های مختلف و پویای عظیمی هم‌چون کنگره الهی اربعین، نمونه‌های آشکار است از غلبه بر نظام سلطه و به زانو درآوردن مدرنیته؛ نمونه‌هایی که در کنار جنبش‌های انتقادی شکل گرفته در خود غرب بر علیه مدرنیته و توابع آن، امکان حرکت به سمت تمدن نوین اسلامی و سپس ضرورت آن را ثابت می‌کند.

۱. ۹۷/۷/۱۲ - بیانات در همایش ده‌ها هزار نفری «خدمت بسیجیان» در ورزشگاه آزادی

۲. وصیت‌نامه

البته آن‌چه بیان شد را می‌توان به‌شکلی کامل‌تر و گویاتر، در بیانات رهبر حکیم انقلاب نیز مشاهده کرد. توضیح اجمالی مطلب آن‌که بر اساس دیدگاه ایشان:

اولاً، ریشه‌تردیدها نسبت به امکان تحقق آرمان‌های الهی را باید در آفاتی هم‌چون: «ظاهر بینی، کوتاه بینی، سطحی‌نگری، تأثیرپذیری از تبلیغات دشمن، بدبینی به خود و بدبینی به خدا» جستجو کرد:

«بعضی به ظواهر دنیا که نگاه می‌کنند، نسبت به آرمان‌های الهی دچار تردید می‌شوند. این از کوتاه بینی است؛ از سطحی‌نگری است. درست است که ظواهر مادی، با شتاب دیوانه‌واری به سمت غرق شدن هرچه بیشتر در مادیات حرکت می‌کند. در این شکی نیست. اما معنویات، مانند شکوفه‌هایی بر روی بدنه این درخت پیر، خودش را می‌نمایاند. شیرین‌ترین حقایق در این مورد، پیدایش و تداوم جمهوری اسلامی و استحکام پایه‌های آن، و بالاتر از این‌ها، استقامت جمهوری اسلامی بر روی همان خط صحیحی است که از اول آن را انتخاب کرده است؛ آگاهانه و هشیارانه و بدون متمایل شدن به این طرف و آن طرف. این باید حفظ شود و حفظ خواهد شد.»^۱

«ملت ایران این استعداد را دارد که آن‌قدر پیشرفت کند که بتواند در جهات گوناگون به عنوان یک الگویی در دنیا خودش را نشان دهد. چرا ما به خودمان بدبین باشیم؟ چرا با نظر تحقیر به خودمان و ملت خودمان و آینده خودمان نگاه کنیم؟ دشمن می‌خواهد این را به ملت ما تلقین کند و در طول سال‌های متمادی تلقین کرده است. این جور باوراندند که حتماً عنصر غربی پیشرو است و باید دنبال او حرکت کرد؛ نه، یک روزی تاریخ ما به ما نشان می‌دهد که قضیه بعکس بوده است. ما در دنیا پیشرو بودیم؛ پیشرو در علم بودیم، پیشرو در صنعت بودیم، پیشرو در تمدن‌سازی بودیم، پیشرو در فرهنگ بودیم؛ دیگران از ما یاد می‌گرفتند، می‌آموختند؛ چرا امروز همان‌طور نشود؟ همت جوانان ما و نگاه آن‌ها به مقوله پیشرفت باید آن جور باشد که ما آن آینده را در نظر بگیریم.»^۲

ثانیاً، راه غلبه بر واقعیت‌های منفی، عبارتست از: «مقابله با آفت‌های پیش‌گفته، اتکاء به ظرفیت‌های درونی، تقویت روح و جسم، تلاش علمی و عملی، حرکت به سمت الگو شدن در جهان و اقدام برای تمدن‌سازی اسلامی»:

«انقلاب اسلامی تواناست. آن قدرتی و ظرفیتی و انرژی مترکمی که در انقلاب اسلامی وجود دارد، این توانایی را دارد که همه این موانعی را که من گفتم و بسیاری‌اش را هم نگفتم، از سر راه بردارد و آن تمدن ممتاز برجسته متعالی باشکوه اسلامی را جلوی چشم همه دنیا برقرار کند؛ و این در زمان شما خواهد بود، ان شاء الله به دست شما خواهد بود، با همت شما خواهد بود. هرچه می‌توانید، خودتان را از لحاظ علم و عمل و تزکیه و تقویت روح و تقویت جسم - همان‌طوری که بارها عرض شده - آماده کنید و ان شاء الله این بار سنگین را به دوش بگیرید.»^۳

«وقتی که ملت ایران توانست خود را به آن نقطه‌ای برساند که بتواند به‌عنوان یک ملت مسلم به معنای حقیقی کلمه خود را به دنیا نشان بدهد، این بزرگ‌ترین تبلیغ اسلام است؛ ملت‌های دیگر هم روانه همین طرف خواهند شد و تشکیل امت

۱. ۷۲/۷/۷ - بیانات در مراسم صبحگاه مشترک یگان‌های زمینی، هوایی و دریایی سپاه

۲. ۹۱/۷/۲۲ - بیانات در اجتماع مردم اسفراین

۳. ۹۱/۷/۲۳ - بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی

بزرگ اسلامی که مایه عزت و مایه ترویج اسلام در سراسر جهان است، اتفاق خواهد افتاد؛ آن مدنیّت اسلامی که انتظارش را داریم که بتواند بر مدنیّت مادی گمراه‌کننده و فاسد غربی غلبه پیدا کند، آن روز تحقّق پیدا خواهد کرد؛ مقدمه‌اش این جا است؛ مقدمه‌اش این است که ما ملت ایران بتوانیم به سمت الگو شدن پیش برویم.^۱

و ثالثاً، علاوه بر ادله عقلانی و وحیانی، تجربه نیز نشان داده است که غلبه بر غرب و خروج از سیطره مدرنیته، امری است ممکن:

«امت اسلامی با همه ابعاد خود در قالب ملت‌ها و کشورها، باید به جایگاه تمدنی مطلوب قرآن دست یابد. ... نگاه اجتهادی و عالمانه به عرصه‌های گوناگون، از علوم انسانی تا نظام تعلیم و تربیت رسمی، و از اقتصاد و بانکداری تا تولید فنی و فناوری، و از رسانه‌های مدرن تا هنر و سینما، و تا روابط بین‌الملل و غیره و غیره، همه از لوازم این تمدن‌سازی است. تجربه نشان داده است که این‌ها همه، کارهای ممکن و در دسترس توانایی‌های جوامع ما است. نباید با نگاه شتاب‌زده یا بدبینانه به این چشم‌انداز نگرست. بدبینی به توانایی‌های خود، کفران نعمت الهی است؛ و غفلت از امداد الهی و کمک سنت‌های آفرینش، فرو لغزیدن به ورطه الظّاتین باللّه ظنّ السوء است.»^۲

«کسانی که در گذشته‌ای نه‌چندان دور آیه یأس می‌خواندند و نه تنها اسلام و مسلمین بلکه اساس معنویت و دین‌داری را در برابر هجوم تمدن غرب، از دست‌رفته می‌پنداشتند، امروز سر بر افراشتن اسلام و تجدید حیات قرآن و اسلام و متقابلاً ضعف و زوال تدریجی آن مهاجمان را به چشم می‌بینند و با زبان و دل تصدیق می‌کنند. من با اطمینان کامل می‌گویم: این هنوز آغاز کار است و تحقّق کامل وعده الهی یعنی پیروزی حق بر باطل و بازسازی امت قرآن و تمدن نوین اسلامی در راه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». نشانه این وعده تخلف‌ناپذیر در اولین و مهم‌ترین مرحله، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و بنای بلندآوازه نظام اسلامی بود که ایران را به پایگاه مستحکمی برای اندیشه حاکمیت و تمدن اسلامی تبدیل کرد. سر بر آوردن این پدیده معجزآسا، درست در اوج هیاهوی مادی‌گری و اسلام‌ستیزی چپ و راست فکری و سیاسی و آن‌گاه مقاومت و استحکام آن در برابر ضربات سیاسی و نظامی و اقتصادی و تبلیغاتی که از همه سو نواخته می‌شد، در دنیای اسلام امیدی تازه برانگیخت و شوری در دل‌ها پدید آورد. هرچه زمان گذشته، این استحکام - به حول و قوه الهی - بیشتر و آن امید ریشه‌دارتر شده است. در طول سه دهه‌ای که بر این ماجرا می‌گذرد، خاورمیانه و کشورهای مسلمان آسیا و آفریقا، صحنه این هم‌آوردی پیروزمندان است.»^۳

این نکته نیز گفتنی است که رویکرد صحیح مواجهه با غرب در اندیشه رهبر معظم انقلاب، نه «غرب‌پذیری»، نه «غرب‌گریزی» و نه «غرب‌ستیزی»، بلکه «غرب‌گزینی» است:

۱. ۹۵/۵/۱۱ - بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم

۲. ۹۲/۲/۹ - بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی

۳. ۸۷/۹/۱۷ - پیام به کنگره عظیم حج

«یک روزی مردم اروپا با استفاده از دانش مسلمین و فلسفه مسلمین توانستند از این دانش و فلسفه استفاده کنند و یک تمدنی را برای خودشان شالوده‌ریزی کنند. این تمدن البته تمدن مادی بود. ... امروز نوبت ما است، امروز نوبت اسلام است. وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ؛ امروز نوبت مسلمین است که با همت خود، تمدن نوین اسلامی را شالوده‌ریزی کنند. هم‌چنان‌که اروپایی‌ها آن‌روز از دانش مسلمین استفاده کردند، از تجربه مسلمین استفاده کردند، از فلسفه مسلمین استفاده کردند، ما [هم] امروز از دانش جهان استفاده می‌کنیم، از ابزارهای موجود جهانی استفاده می‌کنیم برای برپا کردن تمدن اسلامی، منتها با روح اسلامی و با روح معنویت. این وظیفه امروز ما است.»^۱

۱۰. جناب آقای نصیری در بخشی از پاسخ خود، با تکرار تمسخرآمیز این سخن سطحی که نتیجه نظام‌سازی فقه در عرصه ترانسپورت و وسایل حمل و نقل، قرار دادن قرآن جیبی در داشبورد خودروست، نوشته است:

«[فقه نظام‌ساز] نمی‌تواند با چهل سال مدیریت، صنعت خودروسازی‌اش را در حدی ارتقاء دهد که برخی محصولاتش مضحکه عام و خاص نشود.»

اولاً، غلط‌اندیشی و مغالطه تا چه حد؟! آیا ضعف صنعت خودروسازی کشور هم نتیجه اعتقاد به فقه نظام‌ساز است؟! کدام مدیر صنعت خودروسازی بوده است که گفته باشد من بر اساس خروجی‌های فقه نظام‌ساز مدیریت کرده‌ام تا شما بخواهید نتیجه کار او را از چشم فقه نظام‌ساز ببینید؟! انصاف هم خوب چیزی است.

و ثانیاً، چرا ضعف صنعت خودروسازی را می‌بینید، اما از قوت صنایع هسته‌ای و پیشرفت‌های موشکی سخن نمی‌گویید؟! این همان بلیه واقع‌گزینی، واقع‌سوزی و واقع‌سازی است که درباره‌اش سخن گفتیم.

آری! تا زمانی که قرار باشد مجموع وضع موجود را - از روی غفلت یا غرض‌ورزی - به پای فقه نظام‌ساز بنویسیم، به همین غلط‌ها و مغالطه‌ها دچار خواهیم بود. بیایید باور کنیم که هر جا در سایه مدیریت ولی فقیه قائل به فقه نظام‌ساز، به نسخه‌های دینی و الگوهای اسلامی عمل کردیم، موفق شده‌ایم و اگر در جایی دچار ضعفیم، اتفاقاً به خاطر نسخه امثال آقای نصیری، یعنی وادادگی، تن‌دادن و کوتاه‌آمدن از احکام خداست. سال‌ها پڑو و پراید، نتیجه ترک آرمان‌گرایی، کرنش در برابر واقعیت‌های تلخ، تن‌دادن به ساختارهای مدرن و عدم تلاش برای تغییر است؛ هم‌چنان‌که پیشرفت‌های موشکی کشور، نتیجه عمل مؤمنانه، مجاهدانه و مدبرانه به قرآن کریم است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ؛»^۲ عمل مؤمنانه، مجاهدانه و مدبرانه‌ای که اگر در صنعت خودروسازی هم باشد، نتیجه‌ای جز پیشرفت و قوی‌شدن در برابر رقیب نخواهد داشت.

بر اساس این آیه، باید در برابر غرب و مدرنیته ایستاد؛ آن هم به‌عنوان یک حکم اولی؛ «ما استطعتم» نیز در شرائط زمانی و مکانی مختلف و به نسبت توانایی‌های دشمن، مصادیق مختلفی خواهد یافت؛ پس: لزوم تلاش برای دستیابی به توانمندی‌های بازدارنده و دفاعی، از جمله ارتقاء و توسعه صنایع موشکی - با همه الزامات و اقتضائات آن - یکی از راهبردهای اصلی سیستم دفاعی اسلام است؛ سیستمی که البته برآیند مجموعه‌ای از احکام اولیه، احکام ثانویه و احکام حکومتی است.

۱. ۹۴/۱۰/۸ - بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی

۲. انفال / ۶۰

در پایان امیدوارم از این به بعد اگر جناب نصیری خواست برای خروجی فقه نظام‌ساز مثال بزند، بداند که چه باید بگوید.

۱۱. جناب آقای نصیری نوشته است:

«سال‌ها در برابر ورود زنان به ورزشگاه‌ها مقاومت می‌کنیم و نسبت به هدم دین و اسلام و حیا و ... در صورت وقوع چنین امری هشدار می‌دهیم و بعد به یک باره معاون فرهنگی قوه قضاییه و دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی که هر دو در زمره اصولگرایان و انقلابیون هستند و نه لیبرال‌ها و اصلاح‌طلب‌ها، اعلام می‌کنند که هیچ مانعی برای حضور زنان در ورزشگاه‌ها وجود ندارد. ... ما واقعاً در برابر کوتاه‌آمدن از احکام خدا خسیس و سخت‌گیر هستیم، اما تا کلی هزینه‌های اجتماعی و فرهنگی و ... برای آن‌ها نپردازیم و چند چیز دیگر را خراب نکنیم، حاضر به کوتاه‌آمدن نیستیم؛ ولی بالاخره کوتاه می‌آییم!»

اولاً، از ایشان می‌خواهیم به‌عنوان یک متدین فعال در عرصه نقد اجتماعی، علاوه بر خرده‌گرفتن از نظرات دیگران، راه حل خود برای این مسئله را نیز به‌طور دقیق و شفاف ارائه دهد. البته ناگفته نماند که استنباط راه حل جناب نصیری از فحوا طعنه‌ها و کنایه‌های ایشان کار چندان مشکلی نیست.

ثانیاً، کسی که نسبت به ایجاد بسترهای فراوان برای تضعیف حجاب، نقض حریم‌های شرعی و اختلاط زن و مرد توسط خودی‌ها منتقد است، چگونه می‌تواند به‌شکل هم‌زمان، از مقابله با حضور زنان در ورزشگاه‌ها نیز انتقاد کند؟

ثالثاً، عقب‌نشینی مورد انتقاد آقای نصیری، یک اتفاق دفعی نبوده و بعد از سال‌ها زمینه‌سازی، جوسازی، شایعه‌پراکنی، دورغ‌پراکنی، سیاه‌نمایی، شانتاژ تبلیغاتی، ترویج اباحی‌گری، اولویت‌سازی‌های جعلی، عملیات روانی و هجمه همه‌جانبه از سوی دشمنان خارجی و داخلی واقع شده است.

و رابعاً، جناب نصیری بداند که او نیز با ترویج ایده‌هایی هم‌چون: لزوم تن‌دادن به ساختارهای مدرن، سکوت، کرنش، مصلحت‌اندیشی، مته به خشخاش نگذاشتن و ...، در این عقب‌نشینی و امثال آن شریک است. در روزگاری که هر از چند گاه، چهره‌ای از چهره‌های موجه، در آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب تجدید نظر کرده و به بهانه‌های مختلفی هم‌چون: شرایط روز، تسلط مدرنیته یا غیبت معصوم، به کوتاه‌آمدن از احکام خدا توصیه می‌کند، چگونه و با تکیه بر چه عقبه‌ای می‌توان برای دفاع از دین خدا ایستادگی کرد؟ فاعتبروا یا اولی الابصار.

۱۲. جناب آقای نصیری در بخشی از پاسخ خود نوشته است:

«متون فربه فلسفی و نزاع‌هایی بی‌حاصل و مهمل مانند اصالت وجود و اصالت ماهیت و مهمل‌تر از آن نظریه اتحاد عقل و عاقل و معقول و غیرعقلانی‌تر از همه نظریه وحدت وجود، مانع از مراجعه بسیاری از حوزویان به متون و منابع دینی و حیانی شده و آن‌ها را از دم‌دست‌ترین حقایق دینی و تاریخی و سیره معصومین علیهم السلام دور نگه داشته است.»

هم‌چنین از قول شخص دیگری مرقوم داشته است:

«وقتی به صدراییان می‌گوییم: بابا! این نظریه وحدت وجود... عقلانی و برهانی نیست، در پاسخ می‌گویند: ما وحدت وجود را کشف و شهود کرده‌ایم. می‌گوییم: اگر چیزی را کشف و شهود کرده‌اید مبارکتان باشد؛ اما کشف و شهود به درد اثبات برای دیگران نمی‌خورد.»

در این رابطه باید عرض کنیم:

اولاً، «ثمره‌نداشتن» و «برهان‌نداشتن» غیر از «عدم ادراک ثمره» و «دریافت نکردن برهان» است. آری! ادراک براهین و ثمرات مباحثی که به قول مرحوم آیه الله شهید مطهری، تصور آن‌ها از تصدیقشان دشوارتر است، کار هر کسی نیست.

ثانیاً، به طور خلاصه باید دانست که فلسفه اسلامی، زیرساخت تمدن نوین اسلامی است. به بیان دیگر، فلسفه اسلامی با تنقیح مبانی عقلانی نظامات و با وساطت فلسفه‌های مضاف، امتداد اجتماعی یافته و به تولید علم دینی منجر می‌شود. بیانات رهبر حکیم انقلاب در این زمینه، بسیار راهگشاست:

«همان‌گونه که فلسفه صدرایی - که خود او به حق آن را حکمت متعالیه نامیده - در هنگام پیدایش خود، نقطه اوج فلسفه اسلامی تا زمان او و ضربه‌ای قاطع بر حملات تخریبی مشککان و فلسفه‌ستیزان دوران‌های میانه اسلامی بوده است، امروزه پس از بهره‌گیری چهارصدساله از تنقیح و تحقیق برجستگان علوم عقلی و نقد و تبیین و تکمیل در حوزه‌های فلسفه و ورز یافتن با دست توانای فلاسفه نامدار حوزه‌های علمی به‌ویژه در اصفهان و تهران و خراسان، نه تنها استحکام بلکه شادابی و سرزندگی مضاعفی گرفته و می‌تواند در جایگاه شایسته خود در بنای فرهنگ و تمدن بایستد و چون خورشیدی در ذهن انسان‌ها بدرخشد و فضای ذهنی را تابناک سازد. مکتب فلسفی صدرالمتألهین همچون همه فلسفه‌ها، در محدوده ملیت و جغرافیا نمی‌گنجد و متعلق به همه انسان‌ها و جامعه‌هاست. همواره همه بشریت به یک چهارچوب و استخوان‌بندی متقن عقلایی برای فهم و تفسیر هستی نیازمندند. هیچ فرهنگ و تمدنی بدون چنین پایه مستحکم و قابل قبولی نمی‌تواند بشریت را به فلاح و استقامت و طمأنینه روحی برساند و زندگی او را از هدفی متعالی برخوردار سازد؛ و چنین است که به گمان ما فلسفه اسلامی به‌ویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد گشت.»^۱

«ما باید الگوی پیشرفت بومی خود را متکی بر مبانی اسلامی و فرهنگ ایرانی، تعریف و ارائه کنیم. ... لازمه تحقق این موضوع، تحقیقات عمیق اسلامی و ارتباط وثیق و پیوسته با حوزه‌های علمیه و فضلالی متفکر، آگاه و مسلط بر مبانی فلسفی، کلامی و فقهی است.»^۲

«ما به رنسانس فلسفی یا واژگون‌کردن اساس فلسفه‌مان احتیاج نداریم. نقص فلسفه ما این نیست که ذهنی است. فلسفه طبعاً با ذهن و عقل سروکار دارد. نقص فلسفه ما این است که این ذهنیت، امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همه مسائل زندگی مردم، کم و بیش تکلیفی معین می‌کند: سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند، وضع حکومت را معین می‌کند، کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می‌کند؛ اما فلسفه ما به‌طور کلی

۱. ۷۸/۳/۱ - پیام به کنگره بزرگداشت ملاصدرا

۲. ۹۵/۲/۶ - دیدار اعضای شورای عالی «مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» با رهبر انقلاب

در زمینه ذهنیات مجرد باقی می ماند و امتداد پیدا نمی کند. شما بیاید این امتداد را تأمین کنید؛ و این ممکن است؛ کما این که خود توحید، یک مبنای فلسفی و یک اندیشه است؛ اما شما ببینید این توحید یک امتداد اجتماعی و سیاسی دارد. «لا اله الا الله» فقط در تصوّرات و فروض فلسفی و عقلی منحصر و زندانی نمی ماند؛ وارد جامعه می شود و تکلیف حاکم را معین می کند، تکلیف محکوم را معین می کند، تکلیف مردم را معین می کند. می توان در مبانی موجود فلسفی ما نقاط مهمی را پیدا کرد که اگر گسترش داده شود و تعمیق گردد، جریان های بسیار فیاضی را در خارج از محیط ذهنیت به وجود می آورد و تکلیف جامعه و حکومت و اقتصاد را معین می کند. دنبال این ها بگردید، این نقاط را مشخص و رویشان کار کنید؛ آن گاه یک دستگاه فلسفی درست کنید. از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقه کلّ الاشياء»، از مبانی ملاصدرا، اگر نگوئیم از همه این ها، از بسیاری از این ها می شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد؛ فضلاً از آن فلسفه های مضاف که آقایان فرمودند: فلسفه اخلاق، فلسفه اقتصاد و ... و این، یکی از کارهای اساسی است. این کار را هم هیچ کس غیر از شما نمی تواند بکند؛ شما باید این کار را انجام دهید.»^۱

ثالثاً، کدام فیلسوف، پیش از استدلال بر وحدت وجود و بدون استفاده از برهان، از شهود خود سخن گفته است؟ آری! سخن حکیمان متأله آن است که شهود نیز مؤید برهان است.

و رابعاً، بی توجهی فلاسفه مسلمان به منابع دینی نیز از آن اتهامات تکراری است که بارها و بارها پاسخ داده شده است. تنها مروری بر آثار متعدد حکماء در رابطه با تفسیر القرآن و فقه الحدیث، گویای آن است که اتفاقاً خدمت اصلی به متون دینی را این طائفه انجام داده است.

۱۳. جناب آقای نصیری در بخشی از پاسخ خود نوشته است:

«دوستان جوان قائل به فقه نظام ساز من در حوزه - به خصوص آن ها که شیفته فلسفه صدرایی اند - می گویند جای نگرانی نیست؛ ما در حال تولید ده ها نظام در ابعاد مختلف هستیم و عن قریب از آن پرده برداری می کنیم و یک باره همه را با حاکمیت این نظام های خالص دینی که مدرن و غربی هم نیستند، شگفت زده می کنیم و بعد نمی گویند که پس اساتیدشان این چهل سال چه می کرده اند که تاکنون این نظامات را ارائه نداده اند؟!»

اولاً، دور نیست آن زمانی که به حول و قوه الهی، تلاش فضلاء حوزوی و نخبگان دانشگاهی، در سایه هدایت ها و راهبری های رهبر معظم انقلاب به نتیجه رسیده و نظام مقدس جمهوری اسلامی، به یکی از قطب های تمدنی دنیا تبدیل شود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبُ الْأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ.»^۲

ثانیاً، باید توجه داشت که تاکنون از خروجی های فراوانی در عرصه نظام سازی دینی پرده برداری شده است؛ اما متأسفانه کسانی که باید آن ها را ملاک عمل قرار دهند، کوتاهی کرده و با این کوتاهی خود، زمینه طعن امثال آقای نصیری را فراهم آورده اند.

۱. ۸۲/۱۰/۲۹ - بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی

۲. بقره / ۲۱۴

ثالثاً، جناب نصیری بدانند و می‌دانند که در مقیاس تحولات کلان اجتماعی و تمدنی، قرار نیست به یک باره اتفاقی بیفتد. ما منکر کاستی‌ها و کندی‌ها نیستیم؛ ولی تمدن‌سازی، یک پروژهٔ چهل‌ساله و پنجاه‌ساله نیست؛ خصوصاً با وجود دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه فراوان.

و رابعاً، اگر آقای نصیری خیلی علاقه دارد بدانند که اساتید ما در این چهل سال چه می‌کرده‌اند، بنده به ایشان می‌گویم؛ اساتید ما در این چهل سال، چند کار مهم داشته‌اند: تثبیت اصل انقلاب، دفاع از اصل نظام در مقابل دشمنان بیرونی و درونی، زمینه‌سازی برای صدور انقلاب و تشکیل جبههٔ جهانی مقاومت، مبارزه با مسئولان غرب‌گرا، نبرد با سکولارهای متدین و بی‌دین، آماده‌سازی زیرساخت‌ها و مبانی مورد نیاز برای دولت‌سازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی، تلاش برای شکل‌گیری، توسعه و غلبهٔ گفتمان تولید علم دینی و تمدن‌سازی اسلامی، تربیت نیروهای کارآمد در عرصهٔ نظام‌سازی، خلق آثار متعدد برای پاسخ‌گویی به نیازهای روزافزون جامعه و البته سر و کله زدن با بزرگوارانی هم‌چون آقای نصیری. امیدواریم که خداوند بر توان و توفیق این اساتید عالم و مجاهد بیفزاید.

و اما دو نکتهٔ پایانی:

اولاً، این‌که جناب آقای نصیری بعد از بیان یک سلسله ادعاء و با نادیده‌گرفتن دلایل اقامه‌شده در یادداشت‌های بنده، از مفاد آن با عنوان «مکاشفهٔ صدرایی» یاد می‌کند، باز هم نمونه‌ایست از نعل وارونه زدن!

و ثانیاً، همان‌طور که در ابتداء این یادداشت عرض کردم، آقای نصیری به بسیاری از اشکالات بنده در دو یادداشت پیشین هیچ اشاره‌ای نکرده است؛ و این عدم اشاره یا به معنای پذیرش آن اشکالات و تصمیم برای اصلاح است - که بعید می‌نماید - یا به معنای بی‌پاسخ بودن آن‌ها و در عین حال اصرار بر سخن خود؛ که در هر دو حالت، ادامهٔ گفتگو و طرح نکات جدید، کار عبث و بیهوده‌ایست. فلذا بنده در این‌جا خلاصه‌ای از این اشکالات بدون پاسخ را فهرست می‌کنم تا اگر ایشان تصمیمی برای ادامهٔ گفتگو داشت، با پاسخ‌گویی به آن‌ها - علاوه بر پاسخ‌گویی به نکات مطرح‌شده در یادداشت حاضر - زمینهٔ این امر را فراهم آورد:

- ارجاع مردم به اصحاب برگزیده، تشویق اصحاب به تکفل امور شیعیان، ایجاد شبکهٔ وکالت و تأکید بر آموزهٔ مبنایی «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» یا «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا» توسط معصومان علیهم السلام، اگر نشان‌دهندهٔ طرح آن حضرات برای راهبری امت در عصر غیبت و امکان نیل به سعادت از این طریق نیست، پس چیست؟
- متوقف‌دانستن قوام دین و اقامهٔ آن در حد مطلوب و رضایت‌بخش بر حضور امام معصوم و مبسوط‌الید بودن او، با اعتقاد به این‌که حتی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در برابر واقعیت‌های تلخ، خاضع بوده و در حکومت خود، از مبارزه با بدعت‌های زیادی چشم پوشید، چگونه قابل جمع است؟
- چرا توجه ندارید که مطرح‌نبودن بحث «عدم کفایت فقه سنتی برای ادارهٔ جامعه» قبل از یک قرن اخیر، در واقع مصداق «سالبهٔ به انتفاء موضوع» است و چرا مسئلهٔ «ضرورت انطباق دین با مقتضیات زمانه» را به یک قرن اخیر اختصاص داده و مطرح‌بودن آن در طول تاریخ اسلام را نادیده می‌گیرید؟

- چگونه می‌توان از اتخاذ رویکرد «غرب‌گزینی» در قبال «غرب‌زدگی»، «غرب‌ستیزی» و «غرب‌گریزی» عدم شناخت مدرنیته و نداشتن تحلیل از تمدن غرب را نتیجه گرفت؟
- حتی اگر مواردی مانند: تأکید بر «اثارهٔ دفائن عقول» به‌عنوان هدف بعثت انبیاء یا «حجت باطنی دانستن عقل» - که به‌طور طبیعی و قهری به توسعهٔ تمدنی نیز می‌انجامد - را نادیده بگیریم، در سنت معصومان علیهم السلام هیچ ردع معتبری هم نسبت به «پیشرفت‌های عقلانی و تجربی منطبق بر مبانی وحیانی» دیده نمی‌شود. آیا این عدم ردع، دلیل بر شرعیت سیرهٔ عقلاء در این حوزه نیست؟
- اگرچه «مبدأ مدرنیته» قرن پانزده میلادی است، اما «مبدأ توسعه و تکامل تمدنی» قرن پانزده میلادی نیست. آیا قبل از آن و در جامعهٔ اسلامی و توسط علماء و اندیشمندان مسلمان، هیچ پیشرفت و تکاملی نسبت به عصر حضور معصومان علیهم السلام اتفاق نیفتاده است؟ چرا آن‌ها را نادیده می‌گیرید؟
- اساساً ملاک شما برای خط‌کشی بین توسعهٔ تمدنی خوب و توسعهٔ تمدنی بد چیست؟ آیا سنتی بودن و مدرن بودن یک تکنولوژی، امری نسبی است یا این‌که ملاک مشخصی دارد؟ اگر ملاک مشخصی دارد، آن ملاک چیست؟ آیا یک مقطع زمانی ملاک است یا یک امر ماهوی؟ اگر یک مقطع زمانی مد نظر است، آن مقطع کدام است؟ «غیبت معصوم» یا «رنسانس»؟ اگر ارتباط تاریخی با معصوم ملاک مطلوبیت یک تکنولوژی است، آیا حدوث یک تکنولوژی در عصر معصوم ملاک است یا احداث آن تکنولوژی توسط معصوم؟ اگر حدوث تکنولوژی در عصر معصوم ملاک مطلوبیت است، آیا صرف این حدوث ملاک است یا این حدوث، به‌ضمیمهٔ امضاء او؟ اصلاً با لحاظ برخی تفاوت‌ها بین شریعت پیامبر خاتم و شرایع انبیاء پیشین، علت داخل دانستن آن‌ها در بحث چیست؟ به‌عبارت دیگر، بر چه اساسی تجویز آن‌ها نسبت به یک صنعت یا دانش، هم‌طراز با تجویز پیغمبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام فرض شده است؟ هم‌چنین اگر صنایع پیشرفتهٔ موجود در عصر پیامبرانی هم‌چون سلیمان و داوود نیز مطلوب است، با فقدان آن‌ها در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حتی عصر حاضر چه باید کرد؟ آیا تلاش برای دستیابی به آن‌ها مطلوب است یا خیر؟
- اگر یک تمدن، جز بر مبانی هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، خداشناسانه، راهنماشناسانه، معادشناسانه، انسان‌شناسانه، دین‌شناسانه و دنیاشناسانه بنا نشده و تنقیح و تبیین این مبانی - در وهلهٔ اول - جز با «تفلسف و عقلانیت» ممکن نیست، چگونه می‌توان ضرورت و کارآمدی فلسفهٔ اسلامی در عرصهٔ تمدن‌سازی را منکر شد؟
- چگونه می‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که به‌شهادت آمار و آثار موجود، در طول این چهار دههٔ بعد از انقلاب اسلامی، جریان پیشرو و موفق در عرصهٔ پشتیبانی فکری از نظام اسلامی، جریان اشراب‌شده از فلسفهٔ اسلامی و حکمت متعالیه است؟
- - چگونه می‌توان در برهه‌ای از زمان، به‌عنوان یک کنش صریح سیاسی، از مدعیان «اعتدال» و «توسعه» حمایت کرد و در عین حال، بدون عذرخواهی از تحلیل غلط خویش و بدون تخطئهٔ صریح بانیان انحراف از مسیر آرمان‌های انقلاب، از «ضرورت توجه به مسئلهٔ عدالت اجتماعی» و «لزوم مقابله با مفسد اقتصادی» دم زد؟
- «تلاش برای تحقق پیشرفت همه‌جانبه و دستیابی به تمدن نوین اسلامی در عصر حاضر» نه صرفاً یک بحث علمی است و نه تکلیفی که ما بر دوش جمهوری اسلامی ایران گذاشته باشیم؛ بلکه این تکلیف را رهبر حکیم، بصیر و شجاع انقلاب

بر دوش نظام گذاشته و در ابلاغ حاکمیتی خود خطاب به نخبگان، بر ضرورت پیگیری آن تأکید کرده است. با این اوصاف، اگر این سخن رهبر را واجب الاتباع ندانیم، حقیقتاً کدام سخن ایشان چنین خواهد بود؟

قصد بنده از آغاز این بحث و ادامه آن، چیزی نبود غیر از نصیح، خیرخواهی، امر به معروف، نهی از منکر و البته دفاع از دین، اولیاء دین و انقلاب اسلامی. این که کسی بخواهد با اتخاذ موضعی کاملاً متضاد با موضع دو قائد عظیم الشان انقلاب، آمیزه‌ای از دیدگاه «مقدس نمایان متحجر» و «روشنفکر نمایان سکولار» را به اسم دین و انقلاب ترویج کند، پدیده به شدت خطرناکی است. امیدوارم که خداوند معرفت، نورانیت، بصیرت، شجاعت، تقوی و اخلاص را به همه ما عنایت بفرماید.

در پایان، باز هم دردمندانه و دوستانه به جناب آقای نصیری عرض می‌کنم که: برادر بزرگوار! رهبری عزیز با صراحت تمام فرمودند:

«ملت ایران به فضل پروردگار، با هدایت الهی، با کمک‌های معنوی غیبی و با ادعیه زاکیه و هدایت‌های معنوی ولی الله الاعظم ارواحنا فدا خواهد توانست تمدن اسلامی را بار دیگر در عالم سربلند کند و کاخ با عظمت تمدن اسلامی را برافراشته نماید. این، آینده قطعی شماس است. جوانان، خودشان را برای این حرکت عظیم آماده کنند. نیروهای مؤمن و مخلص، این را هدف قرار دهند.»^۱

فلذا بکوشید که از این پویش عظیم الهی جا نمانید و بدانید که مقابله با اولیاء خدا و مخالفت عملی با راهبردها و ابلاغیه‌های رهبر معظم انقلاب، عاقبت خوشی ندارد. «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

۱. ۷۶/۵/۲۹ - بیانات در دیدار جمعی از ایشارگران و خانواده‌های شهدا

۲. صفات / ۷۳

بخش دوم پاسخ «مهدی نصیری» به نقد یادداشت دوم: فلسفه یونانی و صدرایی دستاوردی برای انقلاب ندارد^۱

حجة الاسلام دعائی از حلقه صدراییان حوزه مشهد، در نقدش بر مقاله فقه نظام‌ساز من، علاوه بر موضوع فقه نظام‌ساز، دیدگاهم در مورد فلسفه و حکمت متعالیه را نیز رد کرده و خواستار بازگشت من به دامان گفتمان حکمت و معنویت ناب شده است. تردیدی ندارم که جناب دعائی از سر خیراندیشی این دعوت را کرده‌اند؛ اما خب در این جا اختلاف دیدگاه بر سر اسلامی بودن فلسفه و عرفان مصطلح و به‌خصوص از نوع صدرایی آن وجود دارد و لازم است این‌گونه مباحثات پیوسته در جریان باشد تا عیار اسلامی و ناب و حکمت بودن فلسفه و عرفان روشن‌تر شود.

کدام منطق مشترک؟

ایشان نوشته‌اند: «جناب آقای نصیری! اتفاقاً شما که دغدغه مبنایی داشته و نگران رسوخ نگره‌های مدرن در زندگی معاصرید، نباید با فلسفه و عرفان اسلامی دشمنی کنید، چرا که جز با تکیه بر «یک دستگاه حکمی و معنوی برخوردار از منطق مشترک بین همه انسان‌ها» نمی‌توان به جنگ مدرنیته رفت.»

واقعاً معلوم نیست فاضل صدرایی ما، از کدام منطق مشترک در فلسفه و عرفان اسلامی می‌گویند. این دستگاه به زعم ایشان حکمی و معنوی، آکنده از تناقض و تعارض و اختلاف و انشعاب است و مصداقی از «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» است.

عده‌ای از این جماعت وابسته به دستگاه حکمی و معنوی مورد نظر آقای دعائی، اصالت ماهیتی هستند که دیدگاه اصالت وجودی‌ها را واهی و اصالت وجودی‌ها هم نظر اصالت ماهیتی‌ها را علیل می‌دانند. ملاصدرا بارها از ابن‌سینا انتقاد می‌کند و او را که موافق دیدگاه خود نمی‌یابد، با عناوینی چون بلادت و کند ذهنی و بیراه‌گویی تحقیر می‌کند. (اسفار ۶ / ۲۳۹)

متقابلاً ابن‌سینا، نظریه فرفوربوس (شاگرد ارسطو) با عنوان «اتحاد عاقل و معقول» را که صدراییان آن را از شاهکارهای حکمت متعالیه می‌دانند، یاهو‌گویی و کتابش را سراسر بی‌ارزش می‌دانند. (ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن‌سینا / ۳۸۳)

مولوی که از عرفای این دستگاه است، پای فلاسفه را چوبین و آنان را سخره دیو می‌داند (مثنوی دفتر اول) و عطار نیشابوری هم کاف کفر را از فاء فلسفه خوش‌تر می‌دارد: کاف کفر این‌جا به حق المعرفة / دوس‌تر دارم ز فای فلسفه (منطق الطیر)

در میان صدراییان معاصر هم این اختلافات و پریشانی و فقدان وحدت نظر آشکار است. آیه الله مصباح یزدی نظریه وحدت شخصی وجود را (که ملاصدرا قطعاً بدان معتقد است) مردود اعلام می‌کند؛ بدان دلیل که برخلاف کثرتی است که به بداهت، در عالم هستی می‌یابیم و انکار این کثرت را خروج از طور عقل و نوعی سفسطه و انکار بدیهیات می‌داند. وی در این جهت، علامه طباطبایی را نیز هم‌رأی با خود دانسته و می‌گوید، شاید به علت سخافت و سفسطه‌بودن این نظریه بوده است که علامه در کتاب نه‌ایة الحکمة آن را ذکر نکرده است. (آموزش فلسفه ۱ / ۳۴۰ - ۳۳۸ و تعلیقه علی نه‌ایة الحکمة / ۴۵)

۱. تاریخ یادداشت: ۹۷/۱۰/۱۸؛ آدرس یادداشت: mehrnews.com/xNkjf

اما آیه الله جوادی آملی، دیدگاه آقای مصباح را رد کرده و می‌گوید: «سفسطه خواندن قول به وحدت شخصی وجود که مختار اهل معرفت است، با حکمت متعالیه و آنچه که مورد دفاع صدرالمتهلین است، سازگار نیست. بلکه نظر خاص صدرالمتهلین که بر آن نیز تصریح کرده و در نهایت نیز به اثبات آن می‌پردازد، چیزی جز این قول نمی‌باشد.» (جوادی آملی، عبدالله، رحیق مختوم، بخش پنجم از جلد اول / ۵۶۰)

و جالب‌تر این‌که جناب استاد فیاضی، شاگرد برجسته آیه الله مصباح، از اساس منکر نظریه اصالت وجود و اعتباریت ماهیت که کل فلسفه صدرایی بر آن مبتنی است می‌شود و قائل به اصالت وجود و ماهیت هر دو شده و این دو را در عینیت، غیر قابل تفکیک می‌داند؛ (جستارهایی در فلسفه اسلامی، ص ۲۱۵) و استاد دیگر بدایه و نهاییه در حوزه قم، جناب آقای غرویان هم خود را از دعوای اصالت وجود و ماهیت بیرون کشیده و نظریه‌ای دیگر مبنی بر اصالت ملکوت ابداع و تولید کرده‌اند!

بنابراین فلسفه و عرفان و حکمت متعالیه از ایجاد و ارائه یک منطق مشترک در بین خود عاجز بوده، اما با این وجود جناب دعائی ادعای احتوای فلسفه و عرفان بر منطق مشترک بین همه انسان‌ها می‌کند.

حکمت ناب شیعی!

نوشته‌اند: «معلوم است که با «فقه تنها» نمی‌توان به «تمدن‌سازی» پرداخت. اگر جایی سخن از حرکت به سمت دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی در میان است، قطعاً و حتماً سخن از ضرورت توجه به «حکمت و معنویت ناب اسلامی و شیعی» یا همان «فقه الله الاکبر» نیز در میان است.»

فاضل صدرایی ما این فلسفه و عرفانی را که در بالا بخشی از پریشانی و تناقض‌گویی‌های اهالی اش را ملاحظه کردید، مصداق «حکمت و معنویت ناب اسلامی و شیعی» و «فقه الله الاکبر» می‌داند که باید گفت: انی توفکون؟

یکی از ارکان این حکمت ناب «شیعی»، ابن عربی است که به کمتر از عصمت خلیفه دوم رضایت نمی‌دهد؛ (چیزی که هیچ عالم سنی و حتی خود خلیفه ادعای آن را نداشت؛) (فتوحات مکیه، ج ۱ / ۲۰۰) و از مکاشفه دوست رجیونی اش در فتوحات می‌گوید که روافض (شیعیان) را به شکل خوک دیده است. (فتوحات مکیه، ج ۲ / ۸) و متوکل، خلیفه جبار عباسی را که دستور به ویرانی مرقد مطهر اباعبدالله علیه السلام را داد، از اولیاء و اقطاب حق و حائز خلافت ظاهری و باطنی رسول الله می‌داند. (فتوحات مکیه، ج ۲ / ۸)

پروفسور فلاطوری: پایه‌های فلسفه ملاصدرا فرو ریخته است

جناب دعائی اندکی عنان از کف داده و نوشته‌اند: «البته نگارنده می‌داند که نگاه آلوده به کج‌فهمی، افتراء و تحریف شما در باب فلسفه و عرفان اسلامی، مانع از پذیرش این سخنان خواهد شد؛ اما بدانید که به لطف خدا و علی‌رغم دشمنی‌ها، جوسازی‌ها و جبهه‌تراشی‌ها، روز به روز بر جذابیت، رونق و تأثیر گفتمان حکمت و معنویت ناب - چه در حوزه‌های علمیه و چه در فضای عمومی جامعه - افزوده می‌شود؛ و افسوس که دوستانی هم چون شما، با وجود خون‌دل خوردن‌های برادرانه و گفت‌وگوهای ناصحانه، هم چنان بر محرومیت خود از برکات این گفتمان اصرار دارد.»

پاسخ این مطلب را باید از زبان مرحوم پروفیسور جواد فلاطوری، بنیان‌گذار کتابخانه شیعی در دانشگاه کلن آلمان و نیز آکادمی علوم اسلامی در این کشور و استاد مسلم فلسفه که نزد بزرگان سرشناس معاصر فلسفه صدرایی، مانند آیات محمدتقی آملی و میرزا مهدی آشتیانی و میرزا محمدعلی شاه‌آبادی تلمذ کرده بود، بدهم که می‌گوید:

«خدا نکند که ما بخواهیم روزی اسلام را با همین فلسفه خودمان به دنیای غرب عرضه کنیم. ... از باب مثال، می‌توان به قاعده "الواحد"، "عقول عشره"، "افلاک" و ... اشاره کرد. آخر کدام عقول عشره؟ کدام افلاک؟ چگونه ما عقایدمان را بر اموری مبتنی کنیم که اصلاً پایه ندارد؟ نتیجه این امر فقط سست کردن مبنای عقاید دینی مان است. ... بزرگان فلسفه ما به خصوص مرحوم صدرالمتألهین، فلسفه را ابزار فهم دین می‌دانستند. یعنی فلسفه، ابزاری برای بیان حقیقت دینی شد. حال کیست که جرأت داشته باشد به چنین فلسفه‌ای اعتراض کند؟ درواقع اگر کسی اعتراضی به این فلسفه بکند، برای خودش اسباب زحمت درست کرده است. اما واقع امر این است که اگر نگاه کنید می‌بینید که پایه‌هایی که فلسفه صدرالمتألهین بر آن اساس بوده الآن فروریخته است.»

بنده قریب به دو دهه است که از اتمسفر فلسفه و عرفان‌زدگی نجات یافته‌ام و هیمنه نام بزرگان و مشاهیر این عرصه، در برابر عظمت و بزرگی منطق توحیدی عقلانی و وحیانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام در ذهنم فروریخته است. بنابراین دعوت شما برای بازگشت به مرده‌ریگ فلاسفه و عرفای یونانی ثمره‌ای ندارد.

عضو محترم حلقه صدراییان حوزه علمیه مشهد، هم‌چنین من را دعوت به بازگشت به «جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی» کرده است: «جناب آقای نصیری! دلسوزانه و برادرانه می‌گویم: از این هم‌نوابی با «مقدس‌نمایان متحجر» و «روشنفکرنمایان سکولار» دست برداشته و به خاستگاه اصلی خود، یعنی «جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی» بازگردید! بی‌صبرانه منتظران هستیم.»

واقعاً برای جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی، مصیبتی بالاتر از این متصور نیست که امثال جناب دعائی و حلقه دوستان صدرایی‌اش در مشهد، در پیشانی و خط‌مقدم این جبهه باشند. البته من مخالفتی با حضور این برادران در جبهه انقلاب ندارم؛ چرا که ضمن اذعان به تدین و انقلابی‌بودنشان، مسأله‌شان را مانند اساتیدشان، به تعبیر مرحوم نایینی، «لشبهه حصلت لهم» می‌دانم که به این فلسفه و عرفان‌گرایی پیدا کرده و در چنبره آن گرفتار آمده‌اند و نه تعمد به مخالفت با معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام. بنابراین می‌توانیم و باید در کنار هم باشیم و به گفتگوهای انتقادی و آزاداندیشانه ادامه بدهیم؛ اما به‌عنوان صف اول جبهه فکری و فرهنگی انقلاب، هرگز قابل قبول نیستند. چرا؟ توضیح می‌دهم:

صدراییان متعصب نمی‌توانند در صف مقدم جبهه فکری و فرهنگی انقلاب باشند

۱. اینان مانند جناب غلامی که در حلقه صدراییان تهران است، در پی ترویج یک تفسیر مضیق از انقلابی‌گری هستند که هرگز به نفع انقلاب و جمهوری اسلامی نیست و برخلاف ممشای نظری و عملی هم امام خمینی (قدس سره) و هم مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) است.

نمونه‌ای را در مورد ممشای حضرت امام توضیح می‌دهم:

مرحوم آیه الله میرزا جواد تهرانی از عالمان برجسته منتقد فلسفه و عرفان حوزه مشهد و نویسنده کتاب «عارف و صوفی چه می گویند»، عامل اصلی تعطیلی تفسیر سوره حمد امام بود؛ اما با این وجود، ایشان هم قبل از پیروزی و هم بعد از پیروزی انقلاب، در زمره روحانیون انقلابی تراز اول به شمار می رفت و امام هم فوق العاده برای ایشان احترام قائل بود و متقابلاً او هم نسبت به امام، به عنوان رهبر انقلاب اسلامی و ولی فقیه، خاضع و مطیع بود. باری میرزا جواد به جبهه می رود و در خط مقدم، همراه با پاسداران و بسیجیان، وقتی صدای سوت خمپاره می آید، بر زمین می خوابد. بعد که برمی خیزد به اطرافیان می گوید: به خاطر ترس نبود که خوابیدم؛ بلکه به خاطر آن بود که قبل از ورود به خط مقدم، فرمانده این منطقه برای من توضیح داد که وقتی سوت خمپاره را شنیدید، بر زمین بخوابید و من از این بابت که اطاعت از وی را به عنوان فرمانده در جبهه (که در نهایت، فرماندهی اش به امام (ره)، به عنوان فقیه جامع الشرایط حاکم ختم می شود) لازم می دانم، بر زمین خوابیدم؛ و از طرفی هم وقتی مجلس خبرگان قانون اساسی، از سوی برخی مقدسین و حوزویان مورد انتقاد قرار گرفته بود، امام گفته بود: چرا با مجلسی مخالفت می کنید که در آن امثال میرزا جواد آقای تهرانی حضور دارند. (نقل به مضمون) این مرد بزرگ با آن که می توانست در بهترین جای حرم امام رضا علیه السلام دفن شود، اما به خاطر عشق و علاقه اش به رزمندگان و پرهیز از نام آوری، وصیت می کند که در بهشت رضای مشهد، در کنار مزار شهدای جنگ تحمیلی به خاک سپرده شود.

حال با منطبق امثال آقایان غلامی و دعائی، باید میرزا جواد و امثال ایشان را از جبهه و دایره انقلاب خارج دانست؛ چرا که حکمت متعالیه را به کلی رد می کرد و حتی با شروع تفسیر سوره حمد، از امام (ره) تقاضای تعطیلی آن را می کند و امام در اوج اقتدار که با یک اشاره می توانست دهها امثال میرزا جواد آقا را ساکت و خانه نشین و از گردونه حذف کند، به دلیل مصلحت سنجی و احترام برای میرزا جواد و روحیه آزاداندیشی شیعی و یا هر دلیل دیگر، به تقاضای او پاسخ مثبت داده و درس تفسیرشان را در تلویزیون ادامه نمی دهند.

باید عظمت این برخورد امام را با حقارت برخورد حذفی و تنگ نظرانه برخی صدراپیان مقایسه کرد تا از یک سو به عظمت امام خمینی به عنوان یک فقیه انقلابی و روشن اندیش، بیشتر واقف شویم و از سوی دیگر به درک درست و منطقی و خداپسندانه امثال میرزا جواد تهرانی از اختلافات کلامی و فقهی درون مذهب تشیع و خلط نکردن مسائل با هم پی ببریم.

و اما در مورد مقام رهبری هم خوانندگان عزیز را به سخنان معظم له در مورد ضرورت آزاداندیشی و گفتگو بین موافقان و مخالفان فلسفه که اتفاقاً در مشهد ایراد شده و تجلیل ایشان از آیه الله شیخ مجتبی قزوینی - که در عین مخالفت با فلسفه و عرفان صدرایی، مرجعیت فقهی و انقلابی امام خمینی را باور و قبول داشت و آن را ترویج می کرد - ارجاع می دهیم.

نزاع موسی و فرعون در عرفان صدرایی، یک سوء تفاهم انتولوژیک بوده است!

۲. قبلاً نیز گفته ام نه تنها از حکمت متعالیه، تفکر انقلابی و ظلم ستیزی و استکبار ستیزی بیرون نمی آید، بلکه بر عکس، به دلیل این که از لوازم منطقی نظریه وحدت وجود، پلورالیسم و برداشته شدن مرزبندی بین «حق و باطل» و «مظلوم و ظالم» و «مستضعف و مستکبر» و «موسی و فرعون» و همه دوگانه های لازم برای انقلابی گری و عدالت خواهی است و مخ و مغزای این فلسفه، تصوف است، از آن صلح کلی بیرون می آید، به ویژه با قرائت و ممشای حلقه مشهدی آن.

یکی از زشت‌ترین مواردی که ابن‌عربی بر اساس لوازم نظریه وحدت وجود به خداوند و قرآن دروغ بسته است، ماجرای گوساله‌پرستی قوم بنی‌اسرائیل است. ابن‌عربی می‌گوید گوساله‌پرستی قوم موسی، عین خداپرستی بود و این از کم‌فهمی هارون پیامبر بود {توجه شود: ابن‌عربی این نکته عمیق! عرفانی را فهمیده، اما هارون پیامبر معصوم نمی‌فهمیده} که مانع از گوساله‌پرستی شد و وقتی موسی از میقات برگشت، هارون را بابت مزاحمت برای گوساله‌پرستی سرزنش کرد! (ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم، ص ۵۱۴) و این در حالی است که خداوند - جل و علا - در سور و آیات متعدد قرآن (بقره/۵۱، اعراف/۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۲، طه/۸۸ و ۸۹) این گناه عظیم قوم موسی را تقبیح و در آیه‌ای، فرمانشان به کشتن یکدیگر به خاطر این گناه داده است. (بقره/۵۴) اما با کمال تأسف، عضوی از حلقه صدراییان مشهد، در دفاع از این نگاه عرفانی! ابن‌عربی، جزوه می‌نویسد و این نگاه و افترای ابن‌عربی به قرآن و موسی و هارون را از مراتب عالی عرفانی می‌داند که عده‌ای غیرمتخصص در عرفان نظری به انکار آن پرداخته‌اند.

در این عرفان ناب شیعی مورد ادعای جناب دعائی، گوساله‌پرستی امر مستحسنی است و گوساله‌پرستان، خداپرست؛ همان‌طور که به تفسیر مولوی در مثنوی، جنگ بین موسی و فرعون، بر اساس یک سوء تفاهم انتولوژیک و وجودشناسانه بوده است و چون این سوء تفاهم رفع شود، این دو با هم آشتی خواهند کرد!

خب، آیا از این عرفان، مبارزه با اخلاف گوساله‌پرستان، یعنی رژیم سفاک و کودک‌کش اسرائیل برمی‌آید که صدراییانی چون فاضلین دعائی و غلامی، بنده را از نقد و مخالفت با آن بر حذر می‌دارند؟

روح مجرد و انسان کامل عرفان صدرایی کیست؟

از دیگر موارد به‌شدت قابل تأمل در مورد صدراییان مشهد، علاقه وافر آنان به آثار عرفانی مرحوم آیه الله حسینی طهرانی است، از جمله کتاب روح مجرد. این کتاب قریب به ۷۰۰ صفحه‌ای، در توصیف و تجلیل و تکریم آهنگر و نعل‌بند عامی‌ای به نام سید هاشم حداد است که به اعتقاد آقای طهرانی، به مقام «انسان کامل» رسیده بوده و آیه الله طهرانی را با وجود سال‌ها تحصیل فقه و اصول و فلسفه و عرفان، شیفته و مرید خود کرده بوده است، تا جایی که این فقیه عارف، به استناد این‌که آقای حداد هنگام زیارت حرم امام رضا علیه السلام هفت بار ضریح را طواف می‌کرده، او هم هفت بار طواف می‌کرده و تنها سند و دلیل این فقیه برای این عمل، سنت عملی سید هاشم حداد بوده است! (حسینی طهرانی، روح مجرد) از کراماتی که مرحوم حسینی طهرانی در روح مجرد برای قطب و مرادش می‌نویسد، این است که: «در تمام دهه عزاداری، حال حضرت [سید هاشم] حداد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می‌شد و چشمان، درخشان و نورانی؛ حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی‌شد. سراسر ابتهاج و مسرت بود. می‌فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جانباخته، غصه می‌خورند و ماتم و اندوه به پا می‌دارند. ... تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت (علیهم السلام) است». (روح مجرد، ص ۷۸ و ۷۹)

این مطالب و یافته‌های عرفانی، در جوار مضجع شریف حضرت ثامن الحجج علیهم السلام نوشته و منتشر شده که فرموده است: «كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى صَاحِبًا، وَكَانَتْ الْكَاثِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ، كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» امام رضا علیه السلام: «هرگاه ماه محرم فرامی‌رسید، دیگر کسی پدرم را خندان نمی‌دید و غم و اندوه بر او غالب می‌گشت تا ده روز از ماه محرم می‌گذشت (روز عاشورا

می‌شد)؛ و آن روز (عاشورا) روز مصیبت و حزن و اندوه و روز گریه بود؛ و می‌فرمود: این همان روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد.» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، باب ۶۶، استحباب البكاء لقتل الحسین سلام الله علیه، ص ۵۰۴)

و استاد عرفانی دیگر از همین حکمت و عرفان ناب شیعی! که آقای دعائی بنده را دعوت به پیوستن به آن می‌کند، در محفلی به تجلیل و تکریم از شمر و یزید می‌پردازد و آنان را مقدم بر شیعیان در ورود به بهشت اعلام می‌کند.

آیا انقلاب اسلامی با اتکا به عاشورایی که روز حزن شیعه و نفرت از ظالمان بود به پیروزی رسید و رزمندگان در دفاع مقدس با الهام از آن، در برابر صدام متجاوز ایستادند یا با اتکا به تفسیر عرفانی از عاشورا که روز شادی و سرور و ابتهاج است؟

و اما در تکمیل این بحث اضافه کنم که به نوشته مرحوم شهید مطهری، بر اساس مبانی عرفان، انسان کامل، مظهر ذات و اسماء و صفات خداوند و بلکه عین و خود خداوند است؛ (مطهری، انسان کامل، ص ۱۶۸) و با این توصیف باید مقام سید هاشم حداد را نزد صدراییان، به ویژه مریدان مرحوم حسینی طهرانی در مشهد درک کنیم!

ملاحظه می‌فرمایید که بنده به عرفانی فراخوانده می‌شوم که مظهري از بدترین نوع پلورالیسم و مقدم‌کننده جهل و بی‌سوادی بر علم و فقاوت و معرفت است و از یک نعل بند مدرسه‌نرفته و درس‌نخوانده، انسان کامل با رتبه الوهیت و خدایی می‌سازد و بعد می‌گوید که ما سخت منتظر تو هستیم که از مخالفت با فلسفه و عرفان و حکمت ناب شیعی توبه کنی و به دامان جبهه فکری و فرهنگی انقلاب برگردی!

دلالی یا تولید علم؟

آقای دعائی درباره دستاوردهای حکمت متعالیه در حوزه نوشته است: «تنها مراجعه به فهرست آثار منتشرشده در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و هم‌چنین آثار متعدد محققانی هم‌چون حجج اسلام: رشاد، اعرافی، علی دوست، فیاضی، یزدان‌پناه، عبودیت، خسروپناه، پارسانیا، واعظی، شریفی، معلمی، حسین‌زاده، ربانی گلپایگانی، علی تبار فیروزجایی، واسطی، بستان، لک‌زایی، کاویانی، آذربایجانی، قوامی، میرمعزی، آقائیزی، یوسفی، پیغامی، عبدالملکی و ...، در عرصه روش‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، دین‌شناسی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، روان‌شناسی، مدیریت، اقتصاد و ...، در کنار مباحث بنیادین مطرح‌شده در آثار بزرگانی هم‌چون: علامه طباطبائی، آیه الله شهید مطهری، آیه الله مصباح یزدی، آیه الله جوادی آملی و ...، روشننگر این نکته است که در طول این چهار دهه بعد از انقلاب اسلامی، جریان پیشرو و موفق در عرصه تولید علم دینی و پشتیبانی فکری از نظام اسلامی، جریان اشراپ‌شده از فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه است.»

بنده منکر پاره‌ای تولیدات خوب فکری و فرهنگی در حوزه نیستم؛ اما:

اولاً، دانشوران و نویسندگان حوزه، منحصر به این اسامی محترمی که آقای دعائی ذکر کرده نیست و برخلاف دیدگاه انحصارطلبانه و تمامیت‌خواهانه صدراییان، گرایش‌های متعددی در حوزه، در زمینه‌های فقهی و کلامی و فلسفی و ... وجود دارد. بیش از یک دهه است که جریانی قوی در نقد فلسفه و عرفان و به‌ویژه فلسفه صدرایی در حوزه علمیه قم (علاوه بر سابقه دیرینه آن در حوزه مشهد)

ایجاد شده و اتمسفر هراس از نقد ملاصدرا و ابن عربی را خرق کرده و منشأ تولید آثار کلامی سلبی (انتقادی) و ایجابی عقلی و وحیانی و مناظرات علمی عدیده در موضوع توحید و اصول عقاید بوده است.

ثانیاً، برخلاف دیدگاه مبالغه‌آمیز جناب دعائی، همین اخیراً آیه الله جوادی آملی، به شدت به حوزه به‌خاطر دلالتی علم تاخت و فرمود: «در حوزه ما با دلالتی روبرویم نه تولید... از ۵۰ هزار طلبه، امروز سه‌تا که تولیدکننده علم باشند، نداریم.» اگر چه این دیدگاه ایشان دربارهٔ بسیاری از دانشوران و عالمان حوزوی، به‌خصوص جریان کلامی‌ای که فلسفه صدرایی را به چالش گرفته، صادق نیست اما از باب «اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ» می‌تواند در مورد تولیدات فلسفی و عرفانی نحلهٔ صدرایی - که اغلب چیزی جز دلالتی آثار فلاسفه و عرفای یونانی نیست - عجالاً تلقی به قبول شود.

استناد به مطالب استاد رحیم‌پور ازغدی

آقای دعائی در ادامهٔ استظهار به شخصیت‌ها برای جا انداختن دیدگاه خود، به نقل مطالبی از دوست و برادر انقلابی و اندیشمند، جناب آقای رحیم‌پور ازغدی در دفاع از فلسفهٔ صدرایی پرداخته است که هم به دلیل این‌که مطمئن نیستم ایشان چقدر از این امر راضی باشد و هم به دلیل طولانی‌شدن این مقاله، از ورود کامل به آن خودداری می‌کنم و می‌توان در مجال و مقالی جدا، بدان پرداخت. اما تنها متذکر می‌شوم که جناب دعائی، تنها به انعکاس بخشی از دیدگاه‌های جناب رحیم‌پور در باب فلسفه و عرفان پرداخته و از اشاره به مطالبی همانند موارد زیر خودداری ورزیده است:

«آن توحیدی که انبیاء آوردند، توحیدی که خاتم الانبیاء آورد کجا و این وحدت وجود صوفیان کجا؟ ... ملاک ما برای داوری در خصوص معارف فلسفی و مکاشفات عرفانی همهٔ بزرگان، همین وحی خاتم الانبیاء است.» (رحیم‌پور ازغدی، محمد صلی الله علیه و آله، پیامبری برای همیشه، ص ۴۱)

و نیز:

«از آن طرف هم پی در پی مکاتب غیراسلامی را ترجمه می‌کردند و وارد فرهنگ جامعه می‌ساختند که این روند در زمان بنی‌امیه شروع شد و در زمان بنی‌عباس به اوج رسید. متون مکاتب شرقی و غربی، از متون زرتشتی و مسیحیت و یهودی و یونانی و بودایی... اما در همان زمان، در داخل جهان اسلام، اهل بیت پیامبر را که مفسران اصلی اسلام و قرآن بودند، لای جرز دیوار می‌گذاشتند و به این‌ها آزادی نمی‌دادند... اما فلسفه و عرفان شرق و غرب، آزادانه ترجمه و ترویج می‌شد.» (رحیم‌پور ازغدی، حسین علیه السلام، عقل سرخ، ص ۶۲).

و السلام.

نقد بخش دوم پاسخ «مهدی نصیری»: باز هم نعل وارونه!

پس از انتشار بخش اول پاسخ جناب آقای نصیری به دو یادداشت بنده و نقد آن از سوی این جانب، بخش دوم پاسخ ایشان که مربوط به «فلسفه و عرفان اسلامی» می‌شود نیز منتشر شد؛ پاسخی که از جهات متعدد قابل تأمل است:

۱. دیگر برای بنده محرز شده است که پاسخ گفتن به برخی از اشکالات و شبهات آقای نصیری، چیزی غیر از اتلاف وقت نیست. به‌راستی یک شبهه یا اشکال را چند بار باید پاسخ داد؟! فلذا این جانب به‌هیچ‌وجه در رابطه با نقل قول‌های ناقص و برداشت‌های ناموجه جناب نصیری از سخنان حکماء و عرفاء سخن نگفته و ضمن ارجاع خوانندگان محترم به مناظرات ایشان با استاد وکیلی^۲ و استاد واسطی^۳، به تکرار هشدار ناصحانه و برادرانه خود اکتفاء می‌کنم: دوست محترم! خداوند متعال نسبت به اولیانش غیور است. بترسید از عواقب مقابله با اولیاء خدا! لااقل کمی محتاط‌تر و مؤدب‌تر! من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم / تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال / محل قابل و آن‌که نصیحت قائل / چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال.

۲. آقای نصیری پس از نقل این سخن بنده که: «جز با تکیه بر یک دستگاه حکمی و معنوی برخوردار از منطق مشترک بین همه انسان‌ها [یعنی فلسفه و عرفان اسلامی] نمی‌توان به جنگ مدرنیته رفت» نوشته است:

«واقعاً معلوم نیست فاضل صدرايي ما از کدام منطق مشترک در فلسفه و عرفان اسلامی سخن می‌گویند. این دستگاه به زعم ایشان حکمی و معنوی، آکنده از تناقض و تعارض و اختلاف و انشعاب است.»

آری! باز هم بی‌دقتی در برداشت از یک سخن! کدام خواننده دقیق و منصفی است که این سخن بنده را ببیند و متوجه نشود که مراد از «منطق مشترک» در آن، «منطق عقلانیت و معنویت» یا همان «هستی‌شناسی برهانی و وجدانی» است، نه نظریات و سخنان یکسان؟! آیا معنای این سخن که مثلاً «استنباط احکام شرعی از آیات و روایات، محتاج است به یک منطق مشترک عقلانی» نفی اختلاف نظر در بین فقهاءست؟ و آیا می‌توان با فهرست کردن اختلاف نظرهای فقهاء، به نقض این سخن پرداخت؟ آیا می‌توان با استناد به اختلافات موجود در بین فقهاء گفت: دستگاه فقه شیعه که از ایجاد یک منطق مشترک درونی عاجز است، چگونه می‌خواهد به‌عنوان منطق مشترک حقوق و تکالیف در جوامع انسانی مورد استفاده قرار گیرد؟! و آیا می‌توان با استناد به چند فتوای شاذ و غیرقابل قبول، اساس فقه و منطق فقاہت را زیر سؤال برد؟! بسیار واضح است که این قبیل سخنان، از متانت علمی و روشمندی بی‌بهره است. به‌علاوه آن‌که اساساً کدام علم است که دچار اختلاف نظر نیست؟ علم فقه، علم حدیث، علم تفسیر یا علم کلام؟ چرا از اختلاف نظرهای علمی، با عنوان تعارض، تناقض و پریشانی یاد می‌کنید؟ اختلاف نظرهایی که بهترین و گویاترین شاهد بر پویایی، بالندگی، حق‌جویی، دلیل‌محوری و دوری از شخصیت‌زدگی در فضای فلسفه و عرفان اسلامی است. آری! جناب نصیری با اعتراف به وجود اختلاف نظرهای جدی در بین فلسفه‌پویان و عرفان‌جویان، خود به اتهام خود مبنی بر شخصیت‌زدگی و دلالی سخنان مشاهیر توسط علاقمندان به فلسفه و عرفان اسلامی پاسخ داده است.

۱. تاریخ یادداشت: ۹۷/۱۰/۲۴؛ آدرس یادداشت: mehrnews.com/xNmXn

۲. ن.ک: <https://b2n.ir/912609>

۳. ر.ک: کتاب «عیار نقد»، از انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

۳. بدانید که عظمت منطق توحیدی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، جز در دامن حکمت متعالیه ذوق نمی‌شود. ای کاش اهل انصاف بودند و نمونه‌هایی از «خاکساری حکماء و عرفاء حقیقی در پیشگاه قرآن و عترت» را هم نقل می‌کردید؛ همان چیزی که شما به غلط یا از باب مغالطه، آن را با عنوان توبه از فلسفه و عرفان معرفی می‌کنید.

۴. یکی از ابهامات اساسی بنده این است که: چگونه و بر اساس کدام منطق روش شناختی می‌توان قضاوت آقایان یثربی و فلاطوری را به‌عنوان فصل الخطاب مورد استشهاد قرار داد، اما نسبت به حجم عظیمی از نظرات بزرگان و اساطین - که نافی اظهارات این آقایان است - بی‌توجه بود؟ هم‌چنین کسی که خود برای به کرسی نشاندن سخن خود، به سخنان شاذ یکی دو نفر استناد می‌کند، چگونه می‌تواند از استشهاد بنده به کلام متین و مستدل آقای رحیم‌پور ازغدی خرده گرفته و از آن با عنوان «استظهار به شخصیت‌ها برای جا انداختن دیدگاه خود» یاد کند؟ واقعاً نمی‌دانم.

۵. چه آقای نصیری قابل قبول بدانند و چه ندانند، به لطف خدا و با عنایت حضرت ولی عصر ارواحنا فدا، خط مقدم جبهه فکری و فرهنگی انقلاب اسلامی، به «علاقمندان انقلابی حکمت متعالیه» تعلق دارد و خواهد داشت؛ از رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه گرفته تا بزرگان دیگری هم چون مرحوم علامه طباطبائی و شاگردان ایشان، از جمله: رهبر معظم انقلاب. جناب نصیری باید بدانند که این خوشامد بنده یا ایشان نیست که تکلیف خط مقدم جبهه فکری و فرهنگی انقلاب را روشن می‌کند؛ هر کس به مبانی انقلاب و رهبر انقلاب - از جمله ضرورت حرکت به سمت تمدن‌سازی اسلامی بر اساس فقه الله الاکبر - نزدیک‌تر، در جبهه فکری و فرهنگی انقلاب عزیزتر، مؤثرتر و پیش‌تر.

البته بر خلاف مظلوم‌نمایی‌های آقای نصیری، هیچ‌کدام از صدرا بیان معتبر و اصیل، ملاک انقلابی بودن را صدرا بی بودن نمی‌دانند. بلکه ملاک انقلابی بودن در نگاه آنان و دیگر متشرعان عاقل، اعتقاد به مبانی انقلاب، پشتیبانی از نظام، تبعیت از راهبردهای رهبری و خودداری از مخالفت عملی و علنی با ابلاغیه‌ها و فراخوان‌های حاکمیتی اوست. فلذا از آقای نصیری می‌خواهیم که دست از مغالطه برداشته و موضوع سخن را به اختلافات کلامی و فقهی نکشد. آری! سخن در تبعیت عملی از رهبری در حوزه مسائل اجتماعی است، نه عقائد کلامی و فقهی افراد. اگر تنگ‌نظری‌های علمی و تلاش برای حذف دیدگاه‌های مخالف بد است که هست، مخالف‌خوانی‌های رسمی در مقابل ولی فقیه بدتر است. به‌راستی کدام شخصیت موجه صدرا بی، با طرح دیدگاه‌های علمی مختلف در حوزه مخالف است؟ سخن ما این است که چرا وقتی رهبر می‌گوید «دستور کار قطعی نظام جمهوری اسلامی، دنبال‌کردن الگوی پیشرفت ایرانی - اسلامی است»^۱ عده‌ای با مخالف‌خوانی‌های خود، کارشکنی کرده و علاوه بر ارتکاب خلاف شرع بین، حرکت نظام اسلامی را دچار وقفه می‌کنند؟ بعد از این اظهارنظر قاطع و رسمی رهبر معظم انقلاب، افرادی هم‌چون آقای نصیری، که قطع به بطلان این راهبرد دارند، نهایتاً می‌توانند در فرایند طراحی الگوی پیشرفت مشارکت نکنند؛ حتی اقدام به مباحثات علمی و مناظرات تخصصی نیز هیچ معنی ندارد؛ اما این‌که بخواهند در هر کوی و برزنی مخالفت خود را ابراز کرده و علاوه بر ابراز مخالفت، به جو سازی‌های رسانه‌ای و جبهه‌سازی‌های اجتماعی نیز مشغول شوند، عقلاً و شرعاً جایز نیست. عملکرد جناب نصیری در این حوزه، دقیقاً شبیه عملکرد آن کسانی است که علی‌رغم اعلام رسمی راهبرد اقتصاد مقاومتی یا امر به حمایت از تولید ملی توسط رهبر معظم انقلاب و به استناد اجتهادهای شخصی یا حزبی خود، با آن مخالفت کرده و در مسیر دیگری حرکت می‌کنند؛ یا

۱. ۹۲/۵/۱۵ - بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها

کسانی که علی‌رغم تأکیدات رهبری بر لزوم اصلاح سیاست کنترل جمعیت، هم‌چنان به دنبال تحدید نسل بوده و با انگیزه‌های مختلف در پی کارشکنی‌اند.

هم‌چنین باید توجه داشت که حتی اگر نفس اختلاف نظر با ولی فقیه بد نباشد، اما انکار این اختلاف نظر، تلاش برای توجیه آن و برآشتن از تبیین آن توسط دیگران قطعاً بد است.

به‌علاوه آن‌که چطور جناب نصیری برخورد مصلحت‌اندیشانه و کریمانه رهبر فقید انقلاب با آیه الله میرزا جواد طهرانی را می‌بیند، اما اعتماد، علاقه، رضایت و پشت‌گرمی غیرقابل‌وصف ایشان نسبت به شخصیت‌هایی هم‌چون آیه الله شهید مطهری را نمی‌بیند؟ قبلاً نیز گفته‌ایم که برخوردهای کریمانه و مصلحت‌اندیشانه رهبر، دلیل بر رضایت قلبی او و نشان‌دهنده مطلوب ذاتی او نیست. به‌راستی کیست که نداند آن‌چه مایه روشن‌ی چشم، شادی دل، آسودگی خاطر، سبکی بار و پیشرفت کار نائب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، عملکرد امثال آیه الله شهید مطهری است، نه دیگران؟ ما باید در پی عمل به وظیفه خود باشیم؛ نه آن‌که با تمرکز بی‌جا بر قطعه‌های تأسف‌بار و حسرت‌انگیزی از تاریخ انقلاب - هم‌چون تعطیلی درس تفسیر رهبر فقید - عملکرد ناموجه خود را توجیه کنیم. ای کاش جناب آقای نصیری، لااقل «نحوه برخورد با حاکم شرع» را از علامه طباطبایی رضوان الله علیه می‌آموخت:

«من وقتی از تبریز به قم آمدم و درس أسفار را شروع کردم و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یکصد نفر در مجلس درس حضور پیدا می‌کردند، حضرت آیه الله بروجردی رحمة الله علیه اولاً دستور دادند که شهریه طلابی را که به درس أسفار می‌آیند قطع کنند... و ثانیاً یا همان روز یا روز بعد، آقای حاج أحمد خادم خود را به منزل ما فرستادند و بدین‌گونه پیغام کرده بودند: ما در زمان جوانی در حوزه علمیه اصفهان نزد مرحوم جهانگیرخان أسفار می‌خواندیم ولی مخفیانه؛ چند نفر بودیم و خُفیهً به درس ایشان می‌رفتیم؛ و اما درس أسفار علنی در حوزه رسمی به‌هیچ‌وجه صلاح نیست و باید ترک شود! من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که این درس‌های متعارف و رسمی را مانند فقه و اصول، ما هم خوانده‌ایم؛ و از عهده تدریس و تشکیل حوزه‌های درسی آن برخورداریم آمد و از دیگران کمبودی نداریم. من که از تبریز به قم آمده‌ام فقط و فقط برای تصحیح عقائد طلاب بر اساس حق و مبارزه با عقائد باطله مادیین و غیرهم می‌باشد. در آن زمان که حضرت آیه الله با چند نفر خُفیهً به درس مرحوم جهانگیرخان می‌رفتند، طلاب و قاطبه مردم بحمدالله مؤمن و دارای عقیده پاک بودند و نیازی به تشکیل حوزه‌های علنی أسفار نبود؛ ولی امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازه قم می‌شود با چند چمدان (جامه‌دان) پر از شبهات و اشکالات وارد می‌شود! و امروزه باید به درد طلاب رسید و آن‌ها را برای مبارزه با ماتریالیست‌ها و مادیین بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفه حقه اسلامی را بدان‌ها آموخت؛ و ما تدریس أسفار را ترک نمی‌کنیم. ولی در عین حال من آیه الله را حاکم شرع می‌دانم؛ اگر حکم کنند بر ترک أسفار مسأله صورت دیگری به خود خواهد گرفت.»^۱

آری! این است نحوه صحیح برخورد با حاکم شرع جامع الشرائط؛ نه آن‌چه که از امثال آقای نصیری در مواجهه با نظرات صریح رهبر معظم انقلاب مشاهده می‌شود:

۱. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مهر تابان، ص ۱۰۳

«در گذشته در حوزه قم با فلسفه و وجود مرحوم آقای طباطبایی مخالفت می‌شد. می‌دانید درس اسفار ایشان به دستور تعطیل گردید و ایشان مجبور شد شفا تدریس کند. در دوره اخیر، قم مرکز حوزه فلسفی ما بوده است؛ آقای طباطبایی هم انسان کاملاً متشّرع، مواظب، دائم الذّکر، معتبّد، اهل تفسیر و اهل حدیث بوده؛ از آن قلندر مآب‌های آن طوری نبوده است - البته جلسات خصوصی را کاری نداریم - مراتب علمی و فقه و اصولش هم طوری نبوده که کسی بتواند آن‌ها را انکار کند؛ در عین حال کسی مثل آقای طباطبایی که جرأت کرد و فلسفه را ادامه داد و عقب نزد، این طور مورد تهاجم قرار گرفت. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که امروز سطح تفکرات و معرفت فلسفی ما در جامعه و بین علمای دین محدود است. با بودن استادی مثل آقای طباطبایی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجه یک از تلامذۀ ایشان در قم و دیگر شهرستان‌ها داشته باشیم. آقای طباطبایی فرد فعّالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی‌ای که به وسیله ایشان پایه‌گذاری شد، باید به شکل وسیعی گسترش پیدا می‌کرد، که نکرده است. البته ما همان وقت مقلّد آقای بروجردی بودیم و الآن هم با چشم تجلیل و تعظیم به ایشان نگاه می‌کنیم؛ اما بالاخره هر چه بود، نتیجه‌اش این شد. این نباید تکرار شود. فلسفه اسلامی - همان طور که شما فرمودید و درست هم گفتید - فقه اکبر است؛ پایه دین است؛ مبنای همه معارف دینی در ذهن و عمل خارجی انسان است؛ لذا این باید گسترش و استحکام پیدا کند و بروید و این به کار و تلاش احتیاج دارد.»^۱

۶. به آقای نصیری توصیه می‌کنم که این همه برای اثبات بیرون‌نیامدن انقلابی‌گری و استکبارستیزی از حکمت متعالیه حرص نخورد؛ فعلاً که بیرون آمده است. ادلّ الدلیل علی امکان الشیء و وقوعه. هر چه ایشان تلاش کند و صغری کبری بچیند، تا آن زمان که شخصیت‌هایی هم‌چون رهبر فقید انقلاب قدّس سرّه پیش چشم ما هستند، راه به جایی نخواهد بُرد. اگرچه بنده معتقدم که انقلاب اسلامی محصول «گرایش‌های عرفانی، نگرش‌های حکمی و کنش‌های فقهی رهبر فقید انقلاب» است، اما فعلاً در مقام اثبات این عقیده نبوده و می‌خواهم بگویم: با ملاحظه شخصیت ایشان، لااقل می‌توان به این نتیجه رسید که اعتقاد به مبانی عرفانی و فلسفی و علاقه به عرفاء و حکماء، هیچ منافاتی با انقلابی‌گری و استکبارستیزی ندارد. جناب نصیری هر چه را انکار کند، اعتقاد قاطع رهبر فقید انقلاب به مبانی عرفانی و فلسفی و علاقه شدید ایشان به عرفاء و حکماء تا آخر عمر را نمی‌تواند انکار کند. آن شخصیت عالی‌قدر - که به قول رهبر معظم انقلاب «چکیده و زبده مکتب ملاصدراست»^۲ - :

اولاً، در جای‌جای آثار خود با تعابیر و القاب بسیار بلندی از صدرالمتألّهین یاد می‌کند؛ تعابیری مانند:

«شیخ العرفاء السالکین»، «شیخ العرفاء الشامخین»، «شیخ العرفاء الکاملین»، «افضل الحکماء الاسلامیه»، «اعظم الفلاسفة علی الاطلاق، حضرت صدرالمتألّهین»، «محقق فلاسفه و فیلسوف محققین، صدرالمتألّهین قدس الله نفسه»، «جناب محقق فلاسفه، صدر الحکماء و المتألّهین قدّس الله سرّه و اجزل أجره» و «جناب محقق فلاسفه و فخر طائفه حقه، صدرالمتألّهین رضوان الله علیه».

ثانیاً، در مصاحبه‌ای به صراحت خود را متأثر از صدرالمتألّهین و آثار او می‌داند:

۱. ۸۲/۱۰/۲۹ - بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی

۲. ۸۶/۹/۸ - بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلاء و مبلّغان و پژوهشگران حوزه‌های علمیه کشور

«یک سؤال شاید کمی شخصی دارم که مطرح کنم؛ چه شخصیت یا شخصیت‌هایی در تاریخ اسلامی یا غیر اسلامی، غیر از رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) شما را تحت تأثیر قرار داده است و روی شما مؤثر بوده است؟ و چه کتاب‌هایی بجز قرآن در شما اثر گذاشته است؟»

– من نمی‌توانم به این سؤال الآن جواب بدهم. احتیاج به تأمل دارد. کتاب‌های زیادی ما داریم؛ شاید بتوان گفت در فلسفه: ملاصدرا، از کتب اخبار: کافی، از فقه: جواهر. علوم اسلامی ما خیلی غنی هستند؛ خیلی کتب داریم. نمی‌توانم برای شما احصاء کنم.»^۱

و ثالثاً، در آخرین سال عمر خویش و در نامه‌ای که به گورباچف می‌نویسد، راه کسب معرفت حقیقی و شناخت مکتب اسلام را مراجعه به معارف موجود در آثار بزرگمردانی هم‌چون صدرالمتألهین و ابن عربی می‌داند:

«اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه‌ها تحقیق کنید، می‌توانید دستور دهید که صاحبان این‌گونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه، به نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا – رحمة الله علیهما – در حکمت مشاء مراجعه کنند، تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس؛ و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس، و نیز به کتاب‌های سهروردی – رحمة الله علیه – در حکمت اشراق مراجعه نموده و برای جنابعالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس می‌باشد نیازمند است؛ و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیده حسی است؛ و از اساتید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدر المتألهین – رضوان الله تعالی علیه و حشره الله مع النبیین و الصالحین – مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که: حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده و هرگونه اندیشه از ماده منزه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد. دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا و بخصوص محیی الدین ابن عربی نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این‌گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریک‌تر ز موی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.»^۲

اشتباه نشود! غرض از طرح این موارد، آن نیست که بگوییم همه باید این‌گونه فکر کنند؛ بلکه غرض، صرفاً جلوگیری از تحریف شخصیت رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه و تبیین فضای فکری و معرفتی حاکم بر حیات فردی و اجتماعی ایشان است. امید آن‌که مفید افتد.

۷. آقای نصیری در بخش دیگری از پاسخ خود نوشته است:

«از کراماتی که مرحوم حسینی طهرانی در روح مجرد برای قطب و مرادش می‌نویسد این است که: در تمام دهه عزاداری، حال حضرت [سیده‌اشم] حداد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می‌شد و چشمان درخشان و نورانی؛ حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی‌شد. سراسر ابتهاج و مسرت بود. می‌فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان‌باخته غصه

۱. امام خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۷۱، مصاحبه با محمد حسنین هیکل درباره علل شکل‌گیری انقلاب

۲. همان، ج ۲۱، ص ۲۲۳

می‌خورند و ماتم و اندوه به پا می‌دارند ... [امروز] تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت علیهم السلام است.» و سپس مرقوم داشته است که: «آیا انقلاب اسلامی با اتکاء به عاشورایی که روز حزن شیعه و نفرت از ظالمان بود به پیروزی رسید و رزمندگان در دفاع مقدس با الهام از آن در برابر صدام متجاوز ایستادند یا با اتکاء به تفسیر عرفانی از عاشورا که روز شادی و سرور و ابتهاج است؟»

جناب آقای نصیری! با اطمینان کامل و با ایمان راسخ عرض می‌کنم که هم انقلاب اسلامی و هم دفاع مقدس، به برکت «طلوع معارف عرفانی اسلام عزیز» و «ایجاد عشق به خدا و لقاء خدا» در دل‌های جوانان این مرز و بوم بود که به پیروزی رسید. چرا به گونه‌ای سخن می‌گویید که گویا هیچ‌کدام از سخنرانی‌ها و پیام‌های رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه به گوش‌تان نخورده است؟ واقعاً بیانات آن عارف دلسوخته خطاب به ملت ایران را نشنیده‌اید یا خود را به نشنیدن می‌زنید؟ اگر با مبانی انقلاب، دفاع مقدس و نگاه رهبر فقید انقلاب مشکل دارید، اصلاً مهم نیست؛ اما این که می‌خواهید با تحریف و واقعیت‌ها، برداشت نادرست خود از معارف دین و انقلاب را به نام انقلاب و رهبر انقلاب تبلیغ کنید، خیلی مهم و در عین حال، خطرناک است. لطفاً برای یک بار هم که شده، حوصله کنید و به سخنان نورانی و تکان‌دهنده ایشان گوش فرا دهید؛ آن شخصیت عظیم القدری که بر اساس دیدگاه او:

اولاً، انقلاب اسلامی ایران، فرصتی است برای فهم توحید افعالی و صفاتی، زمینه‌ای است برای درک معادلات معنوی موجود در عالم و بستری است برای دیدن تجلیات خداوند. پیدایش روحیه شهادت‌طلبی در جوان‌های این ملت نیز چیزی نیست جز نتیجه نفوذ اراده الهی، تحول‌آفرینی باری تعالی و تصرف او در قلوب:

«در این آیه شریفه‌ای که آقا خواندند [وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ] یک جهت مربوط به ذات مقدس حق تعالی بود که تحقق پیدا کرد؛ یک جهت هم مربوط به ماست. آن که مربوط به قدرت الهی بود تبدیل کرد خوف‌های ما را به ایمنی. ... یک جهت هم مربوط به ماست: *يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا*. ما باید چه کنیم؟ عبادت خدا و کسی را شریک با او قرار ندادن. نه قدرت‌ها را ما شریک قرار بدهیم؛ و نه نفس اماره را؛ و نه شیاطین را. همه چیز را از او بدانیم؛ و همه قدرت‌ها را قدرت او بدانیم. کسی را ما صاحب قدرت ندانیم الا او؛ این پیروزی را از او بدانیم. ما چیزی نداشتیم، قدرتی نداشتیم، تشکیلاتی نداشتیم، مردم متفرقی بودیم، هر کسی مشغول به کار خود و حال خود و همه گرفتار دست جبارها. آن که ما را مجتمع کرد، آن که همه دل‌های ما را یک جهت کرد، آن که همه مقاصد مختلفه ما را در یک مقصد خلاصه کرد، آن ذات مقدس حق تعالی بود. هیچ بشری نمی‌تواند یک هم‌چو نهضتی ایجاد کند، نهضتی که اغراض مختلفه، گروه‌های مختلف، مقصدهای مختلف، مکان‌های دور از هم، افراد متشتت، این‌ها همه برگشت به یک جامعه واحد. ... ما می‌توانستیم در مقابل قدرتی که عالم مجتمع شده بود با هم، ما می‌توانستیم کاری بکنیم؟ ما که نمی‌توانیم یک محله را با هم مجتمع کنیم، ما که نمی‌توانیم چند نفر افراد را با هم در یک راه ببریم، ما می‌توانیم یک ملتی را از مرکز تا حدود، و از بچه تا پیرمرد، و از ملأ تا غیر ملأ و جاهل، کسی غیر خدا می‌توانست این‌ها را در یک جا مجتمع کند؟ ... آن‌هایی که طرح مسائل می‌کردند برای حفظ قدرتشان در این جا حساب‌هایشان غلط درآمد. آن‌ها حساب مادیت را می‌کردند. ... آن‌ها حساب معنویات را نمی‌کردند. آن‌ها غافل بودند از آن قدرتی که با اراده خودش یک ملت را متبدل می‌کند. ... چطور یک ملت متبدل شد به جوان‌هایش، به یک اشخاصی

که آرزوی شهادت می‌کردند؟ ... این تبدیل روحی را کی می‌تواند ایجاد کند؟ کی می‌تواند تصرف کند در ارواح مردم؟ کی مُقَلَّب القلوب است؟ توجه به خدا داشته باشید و هیچ در مقابل خدا کسی را شریک قرار ندهید. نه در عبادت تنها، در همه چیز؛ نه عبادت تنها. همین فریادهایی که می‌شنوید فریاد خداست؛ قدرت خداست. این نهضت را خدا پیش برده؛ و الا به حسب موازین طبیعی ما چهار تا معمم بودیم و یک عده هم بازاری که شغلشان کسب و کار بود و تمام قوا هم دست آن‌ها بود. این خدا بود که وقتی که این نهضت پیدا شد، می‌فوج فوج از آن‌ها را برگرداند به این طرف، منصرفشان کرد از این‌که آن‌ها قوای شیطانی‌شان را استعمال کنند، و الا اگر صد تا از این طیاره‌ها که از امریکا خریده بودند می‌آمدند بالای سر ما و بالای سر شما و بمباران می‌کردند، ما قدرت نداشتیم، اما خداوند آن‌ها را از این هم منصرف کرد. ایجاد خوفی در آن‌ها کرد که دست و پایشان را بست راجع به این. از باطن خودشان از هم پاشید؛ خود قوایشان رو آورد به مردم، پایینی‌ها دیگر از بالایی‌ها اطاعت نکردند. این‌که فرار کرد عادی نبود، به هم خورده بود، دیگر پایینی‌ها از بالایی‌ها نمی‌شنوند؛ قدرت فرمانفرمایی از هم پاشیده شده بود. همه‌اش از خداست، خدا را در این امور ببینید. خدا ظاهرتر از این آفتاب است.»^۱

ثانیاً، شهادت، یعنی نظر به وجه الله، یعنی مشاهده تجلیات خاص الهی و یعنی عبور از حجاب نفس؛ شهادت یعنی عشق به خدای بزرگ، یعنی پیوستن به معشوق و یعنی رهایی از بند خودبینی و خودخواهی؛ شهادت یعنی اتصال به رفیق اعلی، یعنی رسیدن به آرامش و یعنی رهایی از گرفتاری‌ها؛ شهادت یعنی لقاء پروردگار، یعنی ورود به ضیافه الله و یعنی هم‌نشینی با سیدالشهداء علیه السلام؛ شهادت یعنی قهقهه مستانه و شادی وصول؛ شهادت یعنی عشق:

«در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که برای شهید هفت خصلت است ... و مهم آن، آخرین خصلتی است که می‌فرماید. می‌فرمایند که - به حسب این روایت - که شهید نظر می‌کند به وجه الله شاید نکته این باشد که حجاب‌هایی که بین ما و حق تعالی هست و وجه الله است و تجلیات حق تعالی هست، تمام این حجاب‌ها منتهی می‌شوند به حجاب خود انسان. ... و اگر کسی فی سبیل الله و در راه خدا این حجاب را داد، این حجاب را شکست، و آنچه که داشت که عبارت از حیات خودش بود تقدیم کرد، این مبدأ همه حجاب‌ها را شکسته است، خود را شکسته است، خودبینی و شخصیت خودش را شکسته است و تقدیم کرده است. ... شهدا، شهدایی که خدای تبارک و تعالی و در سبیل خدای تبارک و تعالی و راه خدای تبارک و تعالی جان خودشان را تقدیم می‌کنند، و آنچه که در دستشان است و بالاترین چیزی است که آن‌ها دارند تقدیم خدا می‌کنند، در عوض خدای تبارک و تعالی این حجاب که برداشته شد جلوه می‌کند برای آن‌ها، تجلی می‌کند برای آن‌ها. ... شهید ... وقتی که شهید شد چون همه چیز را در راه خدا داده است، خدای تبارک و تعالی جلوه می‌کند به او و آن هم «يُنْظَرُ الی» جلوه خدا، الی وَجْهِ الله. این آخر چیزی است که برای انسان، آخر کمالی است که برای انسان هست. ... مژده داده‌اند که برای شهدا این آخر منزلی که برای انبیا هم هست، شهدا هم به حسب حدود وجودی خودشان به این آخر منزل می‌رسند.»^۲

۱. همان، ج ۹، ص ۱۲۵

۲. همان، ج ۱۳، ص ۵۱۳

«من در عین حال که شهادت این دو بزرگوار [شهیدان رجائی و باهنر] برای من بسیار مشکل است، در عین حال، می دانم که آن‌ها به رفیقِ اعلیٰ متصل شده‌اند و برای آن‌ها آرامش هست و این‌طور گرفتاری‌هایی که الآن برای ما هست، دیگر برای آن‌ها نیست و آن‌ها رسیدند به مطلوب خودشان و از این جهت، به آن‌ها و به خانواده‌های آن‌ها و ملت اسلامی تبریک عرض می‌کنم که چنین شهدایی تقدیم می‌کنند.»^۱

«و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ... در این آیه کریمه بحث در زندگی پس از حیات دنیا نیست... بلکه شرف بزرگ شهدای در راه حق، «حیات عند الرب» و ورود در «ضیافه الله» است... این حیات و این روزی غیر از زندگی در بهشت و روزی در آن است. این لقاء الله و ضیافه الله می‌باشد. آیا این همان نیست که برای صاحبان نفس مطمئنه وارد است فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي که فرد بارز آن سید شهیدان سلام الله علیه است؟ اگر آن است چه مزده‌ای برای شهیدان در راه مرام حسین علیه السلام که همان سبیل الله است، از این بالاتر که در جنتی که آن بزرگوار شهید فی سبیل الله وارد می‌شود و در ضیافتی که آن حضرت حاضرند، به این شهیدان اجازه دخول دهند که آن غیر از ضیافت‌های بهشتی است و آن‌چه در وهم من و تو و شما نیاید، آن بود.»^۲

«خداوندا! همه چیز تویی؛ و غیر از تو همه هیچ. خداوندا! تو عزیزی؛ و غیر از تو همه ذلیل. خداوندا! تو غنی‌ای؛ و غیر از تو همه فقیر. هفته جنگ امسال حال و هوای دیگری دارد. پس از سال‌ها دفاع مقدس، یاری دین خدا صورت دیگری به خود گرفته است. آمادگی جنگی ضرورت بیشتری یافته است. و دشمنان خدا و خلق خدا آنی غافل نیستند، و در کمین نشسته‌اند تا آن‌چه را خدایی است نابود کنند... شهدا شمع محفل دوستانند. شهدا در قهقهه مستانه‌شان و در شادی و وصولشان عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ و از نفوس مطمئنه‌ای هستند که مورد خطاب فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي پروردگارند. این‌جا صحبت عشق است و عشق؛ و قلم در ترسیمش بر خود می‌شکافد.»^۳

و ثالثاً، نرسیدن از مرگ و استقبال از شهادت، نتیجه انس با مرگ، پذیرش ما وراء الطبیعه، اعتقاد به عالم ملکوت، ایمان به حیات بعد از موت و علاقه به نعمات جاوید است. کسی که به حقیقت «انا لله و انا الیه راجعون» اعتقاد دارد، مرگ در راه خدا را آسان دیده و به سمت موت اختیاری سوق پیدا می‌کند؛ کسی که دنیا را فانی و ما عند الله را باقی بداند، همه وجودش را به خدا می‌دهد؛ و کسی که همه حوادث عالم را مقهور مشیت الهی بداند، همه چیز از جمله مصائب و مشکلات را خوب و شیرین می‌بیند:

«اگر چنان‌چه ما برای مقاصد اسلام بترسیم، دین نداریم. دین دار هم برای این‌که خرقه را از این عالم خالی کند می‌ترسد؟ اگر ما ماورای این عالم را اعتقاد داشته باشیم، باید شکر کنیم که در راه خدا کشته بشویم و برویم در صف شهدا. بترسیم؟ از چه چیز بترسیم؟ آن باید بترسد که غیر این عالم جایی ندارد. خدای تبارک و تعالی وعده کرده به ما که یک جای خوب دارید، اگر چنان‌چه به دین من رفتار کنید؛ و ما امیدوارم که رفتار کنیم؛ امید دارم که رفتار کنیم. ما از چه بترسیم؟ چه ترسی ما داریم از شماها؟ شما آن آخر امر این است که ما را اعدام کنید؛ اول زندگی راحت ماست؛ از این کثافتکاری‌ها بیرون می‌رویم؛ از این رنج و مَحَنِ خلاص می‌شویم. آقای ما فرموده: و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بشدی

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۳۵

۲. همان، ج ۱۸، ص ۳۲۵

۳. همان، ج ۲۱، ص ۱۴۷

امه. خوب ایشان فرموده‌اند، ما البته نمی‌توانیم همچو دعوایا بکنیم، لکن ما شیعه او هستیم. ما اگر از مرگ بترسیم، معنایش این است که ما وراء الطبیعه قبول نیست.»^۱

«بدخواهان ما گمان نکنند که جوان‌های ما از مُردن، از شهادت، باکی دارند. شهادت ارثی است که از اولیای ما به ما می‌رسد. آن‌ها باید از مردن بترسند که بعد از موت را فنا می‌دانند. ما که بعد از موت را حیات بالاتر از این حیات می‌دانیم چه باکی داریم.»^۲

«همه ما از اسلام هستیم. همه از خدا هستیم. به سوی خدا می‌رویم و در راه او فداکاری یک وظیفه است. و من امیدوارم که خداوند رحمت کند شهدا را و با شهدای صدر اسلام محشورشان کند. و به شماها صبر بدهد. اجر بدهد. و امیدوارم که این نهضت به نتیجه برسد، و بر این آمالی که شهدای ما داشتند به فعلیت برسد.»^۳

«ما از خدا هستیم، ما هر چه داریم از اوست. از خود هیچ نداریم و آن‌چه که هدیه می‌کنیم به اسلام، هدیه‌ای است که از خدای تبارک و تعالی به ما مرحمت شده است و ما امانت‌ها را به او برمی‌گردانیم و این امانت‌ها با پاکی و سرفرازی به سوی خدای تبارک و تعالی شتافتند و موجب سرفرازی ملت و مظلومین جهان واقع شدند.»^۴

«خداوند همه را توفیق بدهد که قدر نعمت‌های خدا را بدانند و بدانند که همه چیز از اوست. اگر همه چیز را از او دانستند دیگر در هیچ چیز ناراحت نمی‌شوند. ناراحتی‌ها برای این است که انسان از خودش می‌بیند. ما در فقدان عزیزانمان که ناراحت می‌شویم برای این‌ها که این‌ها را از خودمان می‌دانیم. اگر ما همه را از خدا بدانیم و ببینیم که این‌ها نعمتی هست که خدا داده، نعمتی هست که خدا می‌برد پیش خودش، شهدا مهمان خدا هستند، اگر این‌ها را ما واقعاً در قلبمان ادراک بکنیم، عید می‌شود برای کسانی که شهید دارند، عید می‌شود برای کسانی که مجروح شدند، عید می‌شود برای کسانی که در راه خدا عزیزان خودشان را از دست دادند، برای این‌که این عزیزان، عزیزان خدا هستند، این‌ها همه از او هستند.»^۵

«آن‌چه که مایه تسلی ماها هست در این مصیبت‌ها که همه ما با هم شرکت داریم، این است که ما از خدا هستیم و به سوی خدا برمی‌گردیم. ما از خود چیزی نداریم. هر چه داریم اماناتی است که خدا به ما عنایت فرموده است. إِنَّا لِلَّهِ ما همه مال خدا هستیم؛ ملک خدا هستیم و عاقبت به سوی او برمی‌گردیم. سعادت را آن‌ها تحصیل کردند که با اختیار خودشان و با جهاد خودشان و با رزمندگی خودشان در مقابل کفر ایستادند و جان خودشان را تسلیم خدا کردند و برگشتند به خدای تبارک و تعالی با سعادت و آبرو. ... انسان‌ها باید این راه را بروند و مردنی است، چه بهتر که این سعادت را تحصیل کند و امانت را به صاحب امانت بسپرد؛ موت اختیاری؛ شهادت.»^۶

۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۳

۲. همان، ج ۹، ص ۳۴۱

۳. همان، ج ۱۱، ص ۴۰۴

۴. همان، ج ۱۵، ص ۲۲

۵. همان، ج ۱۸، ص ۳۹۶

۶. همان، ج ۱۴، ص ۲۵۶

«آنچه از دنیاست فانی است و آنچه برای خدا تقدیم می‌شود باقی و ابدی است. و این شهدا زنده هستند و در پیش خدای تبارک و تعالی: عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ، آن‌ها الآن در درگاه خدای تبارک و تعالی روزی‌های معنوی و روزی‌های همیشگی را به آن نائل شدند و آنچه که از خدا بود تقدیم کردند و آنچه که داشتند و آن جان خودشان بود، تسلیم کردند و خدای تبارک و تعالی آن‌ها را پذیرفته است و می‌پذیرد و ماها عقب ماندیم. ما باید تأسف بخوریم که نتوانستیم این راه را برویم. آن‌ها پیشقدم بودند و رفتند و به سعادت خود رسیدند و ما عقب ماندیم و نتوانستیم در این قافله سیر کنیم و در این راه راهرو باشیم. ما از خدا هستیم همه، همه عالم از خداست، جلوه خداست و همه عالم به سوی او برخواهد گشت. پس چه بهتر که برگشتن اختیاری باشد و انتخابی و انسان انتخاب کند شهادت را در راه خدا و انسان اختیار کند موت را برای خدا و شهادت را برای اسلام.»^۱

«به فرماندهان سپاه و ارتش بگویند؛ چون گزارش دادند بعضی‌ها ناراحت هستند؛ می‌خواستم بگویم هیچ جای نگرانی نیست. ... عمده مشیت خداوند است که هر چه او بخواهد همان خوب است و چون غسل شیرین و باید با آغوش باز پذیرای آن چه او می‌خواهد باشیم و از هیچ چیز نگران نباشید. محکم باشید و از هم اکنون در فکر عملیات بعد. و مطمئن باشید که پیروزید. امروز هم پیروزید. اگر کار برای خدا باشد که شکست ندارد.»^۲

لطفاً یک بار دیگر به این جملات رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه دقت کنید:

«خداوند! همه چیز تویی و غیر از تو همه هیچ. خداوند! تو عزیزی و غیر از تو همه ذلیل. خداوند! تو غنی‌ای و غیر از تو همه فقیر. ... ما از خدا هستیم همه؛ همه عالم از خداست، جلوه خداست و همه عالم به سوی او برخواهد گشت. ... همه‌اش از خداست؛ خدا را در این امور ببینید. خدا ظاهرتر از این آفتاب است. ... همه چیز را از او بدانیم؛ و همه قدرت‌ها را قدرت او بدانیم؛ کسی را ما صاحب قدرت ندانیم الا او؛ این پیروزی را از او بدانیم. ... همین فریادهایی که می‌شنوید فریاد خداست؛ قدرت خداست. این نهضت را خدا پیش برده. ... عمده، مشیت خداوند است که هر چه او بخواهد همان خوب است و چون غسل شیرین و باید با آغوش باز پذیرای آن چه او می‌خواهد باشیم و از هیچ چیز نگران نباشید. ... توجه به خدا داشته باشید و هیچ در مقابل خدا کسی را شریک قرار ندهید؛ نه در عبادت تنها، در همه چیز. ... شهید هم ... نظیر انبیاء، وقتی که شهید شد چون همه چیز را در راه خدا داده است، خدای تبارک و تعالی جلوه می‌کند به او و آن هم يُنْظَرُ الی جلوه خدا، الی وَجْهِ اللّهِ. ... آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند. ... آن‌ها به رفیق اعلی متصل شده‌اند و برای آن‌ها آرامش هست و این طور گرفتاری‌هایی که الآن برای ما هست، دیگر برای آن‌ها نیست و آن‌ها رسیدند به مطلوب خودشان. ... شرف بزرگ شهدای در راه حق، حیات عند الرّب و ورود در ضیافة الله است. ... این حیات و این روزی غیر از زندگی در بهشت و روزی در آن است. این لقاء الله و ضیافة الله می‌باشد. ... انسان که باید این راه را برود و مردنی است؛ چه بهتر که این سعادت را تحصیل کند و امانت را به صاحب امانت بسپرد؛ موت اختیاری؛ شهادت.»

این جملات - به عنوان روح حاکم بر نهضت الهی رهبر فقید انقلاب - اگر عرفان نیست پس چیست؟!

۱. همان، ج ۱۴، ص ۲۵۷

۲. همان، ج ۲۱، ص ۶۰۹

جناب آقای نصیری! وقتی که شهادت یعنی «بالاترین مژده‌ها»، وقتی که شهادت یعنی «خلاصی از رنج و محنت و گرفتاری»، وقتی که شهادت یعنی «اول زندگی راحت»، وقتی که شهادت یعنی «رسیدن به مطلوب خود»، وقتی که شهادت یعنی «حیات برتر»، وقتی که شهادت یعنی «بهره‌مندی از روزی‌های معنوی دائمی در پیشگاه خداوند» و وقتی که شهادت یعنی «لقاء الله»، «ورود به ضیافه الله»، «پیوستن به معشوق» و «اتصال به رفیق اعلی»، باید هم شهداء را غرق در «قهقهه مستانه» و «شادی وصول» دانست و «عید شهادت» را «تبریک» گفت. آری! این است معنای سخن مرحوم حداد رضوان الله علیه؛ همان سخنی که به لطف خدا و اولیاء خدا و به برکت انقلاب اسلامی ایران، در دل و جان جوانان این مرز و بوم نهادینه شد، آنان را به استقبال از مرگ در راه خدا فرستاد و اسباب پیروزی اسلام و اهل اسلام را فراهم آورد.

و ای کاش طعنه‌زنان و مخالفان متوجه می‌شدند که این سخن، با ضرورت عزاداری بر سیدالشهداء علیه السلام و اصحاب آن حضرت هیچ‌گونه منافاتی ندارد؛ همان‌طور که «مزاح بریر در شب عاشوراء» با «گریه او بر غربت امام در روز عاشوراء» و «جمیل دیدن ماجرای کربلا توسط زینب کبری سلام الله علیها» با «ناله‌های او در کنار بدن بی‌سر برادر» هیچ منافاتی ندارد.

۸. جناب نصیری در بخش حقیقتاً تأسف بار و ترحم برانگیز پاسخ خود، با لحنی آلوده به جسارت و بی‌ادبی نوشته است:

«از دیگر موارد به شدت قابل تأمل در مورد صدرایان مشهد، علاقه وافر آنان به آثار عرفانی مرحوم آیه الله حسینی طهرانی است، از جمله کتاب روح مجرد. این کتاب قریب به هفتصد صفحه‌ای، در توصیف و تجلیل و تکریم آهنگر و نعل‌بند عامی‌ای به نام سید هاشم حداد است که به اعتقاد آقای طهرانی به مقام انسان کامل رسیده بوده و آیه الله طهرانی را با وجود سال‌ها تحصیل فقه و اصول و فلسفه و عرفان، شیفته و مرید خود کرده بوده است. ... [فلذا] بنده به عرفانی فراخوانده می‌شوم که ... مقدم‌کننده جهل و بی‌سوادی بر علم و فقاہت و معرفت است و از یک نعل‌بند مدرسه‌نرفته و درس‌نخوانده، انسان کامل با رتبه الوهیت و خدایی می‌سازد.»

اعاذنا الله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا. بسیار متأسفم که آقای نصیری هنوز نمی‌داند ملاک معرفت، عبودیت، معنویت، نورانیت و انسانیت، این علوم ظاهریه نیست؛ که اگر بود نباید مقام امثال سلمان، ابوذر، مقداد، میثم، کمیل، ابوحمزه، هارون مکی و البته غلام اصطلیل دار امام سجاد علیه السلام از مقام دیگر اصحاب فقیه یا متکلم معصومان علیهم السلام بالاتر باشد. حقیقتاً چه باید گفت به کسانی که با اولیات و بدیهیات معارف قرآن و عترت بیگانه بوده و در عین حال، فریاد و اقرآنا و واعترا تایشان گوش فلک را کر کرده است؟

۹. آقای نصیری نوشته است:

«دانشوران و نویسندگان حوزه، منحصر به این اسامی محترمی که آقای دعائی ذکر کرده نیست و بر خلاف دیدگاه انحصارطلبانه و تمامیت‌خواهانه صدرایان، گرایش‌های متعددی در حوزه، در زمینه‌های فقهی و کلامی و فلسفی و ... وجود دارد. بیش از یک دهه است که جریانی قوی در نقد فلسفه و عرفان و به‌ویژه فلسفه صدرایی در حوزه علمیه قم (علاوه بر سابقه دیرینه آن در حوزه مشهد) ایجاد شده و اتمسفر هراس از نقد ملاصدرا و ابن عربی را خرق کرده و منشأ تولید آثار کلامی سلبی (انتقادی) و ایجابی عقلی و وحیانی و مناظرات علمی عدیده در موضوع توحید و اصول عقاید بوده است.»

ولکن عرض می‌شود: اصل وجود گرایش‌های مختلف در حوزه، محل بحث نیست؛ بلکه «خروجی‌های علمی» و «گره‌گشایی‌های عملی» آن‌هاست که محل بحث است؛ چیزی که ارزیابی و اندازه‌گیری آن به‌هیچ‌وجه کار دشوار و پیچیده‌ای نیست. بسم‌الله! از آقای نصیری می‌خواهم که مثل بنده، فهرستی از همفکران خود و آثار مفید آنان برای نظام اسلامی را ارائه دهد که سخت مشتاق دیدن و شنیدن و خواندنیم.

۱۰. جناب نصیری نوشته است:

«همین اخیراً آیه‌الله جوادی آملی به‌شدت به حوزه به‌خاطر دلالتی علم تاخت و فرمود: در حوزه ما با دلالتی روبرویم، نه تولید و از پنجاه هزار طلبه، امروز سه‌تا که تولیدکننده علم باشند نداریم. اگرچه این دیدگاه ایشان دربارهٔ بسیاری از دانشوران و عالمان حوزوی، به‌خصوص جریان کلامی‌ای که فلسفهٔ صدرایی را به چالش گرفته، صادق نیست، اما از باب اقرار العقلاء علی انفسهم نافذ می‌تواند در مورد تولیدات فلسفی و عرفانی نحلهٔ صدرایی - که اغلب چیزی جز دلالتی آثار فلاسفه و عرفای یونانی نیست - عجالتاً تلقی به قبول شود.»

ولکن باید عرض کنیم که: متأسفانه ایشان باز هم در نقل اقوال بزرگان و برداشت از آن دچار خطا شده است. چرا قبل و بعد سخن آیه‌الله جوادی آملی و فضای حاکم بر آن را نمی‌بینید؟ به‌راستی کیست که مجموع سخن ایشان را ببیند و متوجه نشود که مرادشان «بیان ندرت تولید علم در ردهٔ محقق خراسانی» است؛ آن هم «با چاشنی مبالغه، برای تحریک و تهییج مخاطب»؛ نه «نفی مطلق هرگونه تولید علم و نوآوری توسط حوزویان»؟

۱۱. برخورد آقای نصیری با مطالب نقل شده از جناب آقای رحیم‌پور ازغدی نیز در نوع خود جالب توجه است. اجمالاً آن‌که هیچ‌کدام از بهانه‌های جناب نصیری، توجیه مناسبی برای فرار از واقعیت سخنان آقای رحیم‌پور نیست؛ و نامناسب‌تر آن‌که دوست محترم ما خواسته است با نقل دو مطلب دیگر از آقای رحیم‌پور، برداشت ما از دیدگاه ایشان را تخطئه کند؛ غافل از آن‌که با این کار، فقط بی‌دقتی و روشمند نبودن خود در برداشت از سخنان دیگران را برای چندمین بار اثبات کرده است. در این‌جا اگرچه بحث طولانی می‌شود، اما از خوانندگان محترم تقاضا می‌کنم که به‌منظور آشنایی با یکی از مصادیق تقطیع و تحریف در سخنان آقای نصیری، متن کامل سخنان آقای رحیم‌پور ازغدی را ملاحظه کنند:

«[معارف موجود در ادعیه] آموزش‌های بزرگی است. اگر شما بروید در حلقه‌های مختلف معنوی و عرفانی در شرق و غرب دنیا، ببینید چقدر محتاج چنین آموزش‌هایی هستند که به‌طور مجانی در دسترس ماست و ما استفاده نمی‌کنیم، بحث دیگری است. اما این کمک بزرگی به بشریت بود. شما می‌بینید که فلاسفه الهی در تاریخ، همه زورشان را به قصد قربت زدند، از اثبات علت العلل بالاتر نرفتند و خودشان هم دلشان نیامد عاقبت وقتی که دارند مناجات می‌کنند با این نام‌ها خدا را بخوانند که ای علت اولی یا علت العلل یا واجب الوجود. خودشان هم دلشان نیامد که خدا را این‌گونه صدا کنند. عرفان بشری هم همین است. عرفان بشری هم مستقل از انبیاء توانست به حقیقت دست یابد. بلکه از دور با چشم بسته گاهی بو کرده‌اند؛ ولی حرف‌هایی که عرفای بشری در شرق و غرب عالم زده‌اند، علی‌رغم همه زحماتشان، این‌ها کجا و آن‌چه انبیا و خاتم الانبیاء (ص) گفته‌اند کجا؟ تصویری که ایشان از خداوند ارائه داده کجا؟ آیا معنویتی که اسلام ارائه داده با معنویتی که تائوئیسم و بودیسم و آیین شین‌تو و این‌ها ارائه می‌دهند یکی است؟ عرفای الهی هم که آمدند

حداکثر به جای «علیت» مفاهمی چون «تجلی ذاتی و حبی» و «تجلی وجودی و شهودی» و «فیض اقدس» و «فیض مقدس» را مطرح کردند و به قصد قربت هم بود؛ اما باز آن توحیدی که انبیا آوردند، توحیدی که خاتم الانبیا آورد کجا و این وحدت وجود صوفیان کجا؟ تازه من آن «وحدت وجود» الهی را می‌گویم که غیر از وحدت وجود مادیین است. وحدت وجود الهی که خود طریقه‌های مختلف هم دارد، از فلوطین و رواقیون تا بزرگانی مانند ابن عربی و دیگران. گرچه همه فلاسفه و عرفای الهی، همه آن‌ها مأجورند و خدمات بزرگی هم به معارف بشری کرده‌اند و می‌خواستند همین توحید انبیا را بفهمند و بفهمانند، ولی راه کشف راز اصلی این جهان و این حیات را انبیا به‌ویژه خاتم الانبیا (ص) به بشر آموختند و ملاک ما برای داوری در خصوص معارف فلسفی و مکاشفات عرفانی همه بزرگان، همین وحی خاتم الانبیاست. ... شما پیچیده‌ترین تلاش‌های عقلی و لطیف‌ترین مکاشفات عادی عرفای بشری را در شرق و غرب ملاحظه کنید! از مکاتب عرفانی یونان تا هند و چین، بر روی این‌ها یک تأمل گذرا داشته باشید، می‌بینید چقدر این دست‌وپازدن‌های آن‌ها نجیبانه، مظلومانه و در عین حال مذبحخانه است و امروز هم ما، اگر نبود تعالیم پیامبر اکرم (ص) از ماورای طبیعت، معرفه الله و این عقلانیت که دستاورد ایشان بود، اگر نبود، امروز از ماورای طبیعت و از ملکوت عالم، یک کور سویی بیشتر پیش چشم ما نبود. بدون تعالیم پیغمبر اکرم (ص) ما فقط معنویتی مبهم و عشق مجملی به او داشتیم که در معرض انواع خرافات و شرک‌ها و تابوها و گاهی حتی توأم با خرافات و جنایت‌ها بود. ... حال عرفان یهودی یا عرفان مسیحی که از قرن‌ها قبل با شرک رومی و با اساطیر یونان مخلوط شد، حسابش جداست. برویم سراغ شرق که مرکز عرفان است، منطقه هند و چین که ادیان چین و تبت و خاور دور شاخه‌های مختلف هندوئیسم، بودیسم و معارف کنفوسیوسی، الگوهای تائویی و آیین شین‌تویی و ادیان جدیدتری که در ژاپن ظهور کرده، مثل آیین پیون‌کیودان یا ادیان جدید آمریکایی مثل نورمون، یا مکتب روح‌گرایی اسپکتوالیزم که در آمریکا الآن طرفداران زیادی دارد پیدا می‌کند و یا سرزمین هند که فستیوال ادیان است به معنای واقعی کلمه که دین بودایی، دین پورانایی، دین جنی، تانترایی، سیک‌ها و ... همین‌طور روی هم ریخته‌اند، فرقه‌های مختلف و برهمن‌ها، شمنیزم، همه به قصد قربت به حقیقت مطلق کورمال کورمال در پی نوری می‌گردند که آن نور را خاتم الانبیا (ص) مجانی در اختیار ما گذاشته است و آن‌ها محرومند. به معنای واقعی کلمه مستضعف‌اند؛ البته ما هم به معنای واقعی کلمه مستکبریم؛ یعنی این مطالب در اختیار ماست و به آن اعتنا نمی‌کنیم. عرض کردم نمی‌خواهم ارزش‌هایی را که در آیین‌های مختلف عرفانی در دنیا وجود دارد، کتمان کنم؛ نمی‌خواهم بگویم که همه این‌ها به کلی عاری از ارزش و صد در صد سیاه و باطل است. شما در خیلی از همین ادیان، در وداها، اوپانیشادها مفاهیم آموزنده الهی زیاد می‌بینید که معلوم است رگه‌هایی از عالم اله در آن‌ها واقعاً وجود دارد، منتهی آمیخته با انواع خرافات و شرک است که گاهی باید عطایش را به لقایش بخشید. بیایید این‌ها را با توصیف‌هایی که قرآن از خدا دارد، با کلمات و دعا‌های پیغمبر و صحیفه سجادیه و صحیفه علویه، بی‌طرفانه مقایسه کنید. به‌علاوه که اصولاً عرفانی که اسلام یا تشیع از آن بحث می‌کند، یک بعدی نیست، یک عرفان منفی نیست؛ بلکه به سراسر زندگی عینی بشر، به مشکلات مادی‌اش، حتی به شکمش، به حقوق جنسی‌اش، به حقوق سیاسی‌اش به همه این‌ها هم توجه دارد. این هنر بزرگی است

که بتوانید لطیف‌ترین عرفان را در کنار عینی‌ترین و عملی‌ترین دستگاه‌های حقوقی و فقهی به بشر عرضه کنید. این جامعیت هم مزیت عرفان اسلامی است.»^۱

بر اساس این متن:

- اولاً، عرفانی که در مقایسه با معارف نبوی، هیچ است و پوچ، «عرفان‌های بشری مستقل از انبیاء در شرق و غرب عالم» است؛ نه «عرفان الهی و اسلامی برگرفته از تعالیم انبیاء».
- ثانیاً، عرفاء الهی و بزرگانی هم‌چون ابن عربی، با قصد قربت، خدمات بزرگی به معارف بشری کرده و همگی مأجورند. هم‌چنین باید توجه داشت که وحدت وجود مطرح در سخنان آنان، با وحدت وجود مطرح در سخنان مادیین متفاوت است.
- ثالثاً، اگرچه توحید انبیاء، بالاتر، کامل‌تر، دلنشین‌تر و حقیقی‌تر از توحید عرفاء الهی است، اما همه تلاش عرفاء الهی نیز آن بوده است که همان توحید انبیاء را بفهمند و بفهمانند. فلذا ملاک داوری در رابطه با خروجی فلسفه و عرفان، وحی نبوی است.
- رابعاً، برخلاف عرفان‌های بشری، عرفان اسلامی، عرفانی است چندبعدی، مثبت و جامع.
- و خامساً، با توجه به زحمات عرفاء بشری برای رسیدن به حقیقت و با لحاظ ارزش‌های موجود در برخی از آیین‌های عرفانی، همه عرفان‌های بشری را نمی‌توان صددرصد سیاه و باطل دانست. بلکه در برخی از آن‌ها، مفاهیم آموزنده الهی نیز مشاهده می‌شود.

به‌راستی کدام حکیم و عارف اصیلی است که خود و سخن خود را مستقل از قرآن و عترت تعریف کند؟ مگر حکماء و عرفاء الهی، از «وحی» با عنوان «سلطان علوم» یاد نکرده‌اند؟ مگر این سخن رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه نیست که:

«در آیات شریفه اول سورة مبارکه حدید دقایقی است از توحید و معارف جلیله‌ایست از اسرار الهیت و تجرید که در هیچ یک از مسفورات الهیه و صحف اهل معرفت و اصحاب قلوب نظیر ندارد. و اگر برای صدق نبوت و کمال شریعت حضرت نبی ختمی جز آن آیات نبود، برای اهل نظر و معرفت هم آن‌ها کفایت می‌کرد. و بالاترین شاهد بر این که این معارف از حوصله بشر خارج و از حیطة فکر انسانی بیرون است، آن است که تا قبل از نزول این آیات شریفه و امثال آن، از معارفی که قرآن شامل است، در بشر سابقه‌ای از این قسم معارف نبوده و راهی به این سرایر نداشتند. اکنون کتب و صحف اعظم فلاسفه عالم، با آن که علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است موجود است، که شاید بالاتر و لطیف‌ترین آن‌ها کتاب شریف اثنولوجیا، تصنیف گرانمایه فیلسوف عظیم الشان و حکیم بزرگوار، ارسطاطالیس است که اعظم حکما مثل شیخ الرئیس أبوعلی سینا، اعجوبه دهر و نادره زمان، سر خضوع و کوچکی در پیشگاه او زمین گذاشتند و از رشحات فکر او منطق و تنظیم قواعد آن است و به همین جهت او را معلّم اول گویند، و شیخ الرئیس فرماید که از زمانی که آن بزرگ، قواعد منطق را تنظیم نموده، احدی نتوانسته به یکی از قواعد او خدشه‌ای کند یا زیادتی تأسیس کند؛ با همه وصف، با آن که آن کتاب شریف را برای معرفة الربوبية تأسیس و تقنین فرموده، ببینید از اول تا آخر آن کتاب شریف برای معرفی مقام

۱. بخش‌هایی از کتاب «محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبری برای همیشه» تألیف جناب آقای رحیم‌پور ازغدی

ربوبیت مثل این کریمه شریفه اول سوره حدید یا نزدیک به مفاد آن یا چیزی که بویی از این سر بزرگ توحید داشته باشد دارد؟ و آن قول خدای تعالی است: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. و یا آن که شبیه این قول در تمام اقوال آن‌ها هست: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ؟^۱

و مگر این کلام آیه الله جوادی آملی نیست که:

«عقل همتای نقل است نه همتای وحی؛ بنابراین علوم نقلی، نظیر تفسیر و فقه، در برابر علوم عقلی، نظیر فلسفه و عرفان نظری و کلام (در بخش‌هایی از آن) قرار می‌گیرند و اساساً سخن گفتن از نسبت وحی و فلسفه یا وحی و عرفان نظری، به کلی نارواست؛ زیرا وحی سلطان علوم است و صاحبان علوم عقلی و نقلی را به حریم آن راهی نیست. هیچ‌گاه علوم عقلی مانند فلسفه، هم سطح وحی نیستند؛ اما آن علوم می‌توانند هم سطح علوم نقلی باشند؛ یعنی آن‌چه برهان فلسفی افاده می‌کند با آن‌چه از ظواهر قرآن به وسیله مفسران فهمیده می‌شود هم سطح، بلکه متحد و یکسان باشد؛ نقل، مؤید عقل و عقل، مؤید نقل باشد؛ اما خود وحی از حریم بحث بیرون است.»^۲

در رابطه با مطلب دومی که جناب نصیری از کتاب «حسین علیه السلام، عقل سرخ» نقل کرده است نیز به این یک جمله اکتفاء می‌کنم: الحمد لله جناب آقای رحیم‌پور ازغدی، علاوه بر آن‌که هم‌چون آقای نصیری، گرفتار خلط بین «انگیزه» و «انگیخته» نیست، قطعاً به این سخن رهبر فقید انقلاب - به‌عنوان یک متخصص درجه یک - نیز توجه دارد که:

«هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبی ختمی و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلاح نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشی نموده، مثل شیخ الرئیس، ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب معرفه الربوبیه و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست. بالجمله فلسفه امروز حکمای اسلام را و معارف جلیله اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت‌دادن، از بی‌اطلاعی بر کتب قوم است، مثل کتب فیلسوف عظیم الشأن اسلامی صدر المتألهین قدس سره و استاد عظیم الشأنش محقق داماد قدس سره و تلمیذ بزرگوار او فیض کاشانی قدس سره و تلمیذ عظیم الشأن فیض، عارف جلیل ایمانی قاضی سعید قمی قدس سره؛ و نیز از بی‌اطلاعی به معارف صحیفه الهیه و احادیث معصومین سلام الله علیهم است؛ پس هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکمای اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته‌اند.»^۳

البته حق با جناب نصیری است! بنده همه نظرات آقای رحیم‌پور ازغدی در رابطه با ملاصدرا و حکمت متعالیه را نقل نکرده‌ام. اما تدارک این نقیصه، کار مشکلی نیست:

۱. امام خمینی، سید روح الله، آداب الصلاة، ص ۳۰۲

۲. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص ۳۴

۳. امام خمینی، سید روح الله، آداب الصلاة، ص ۳۰۴

«مباحث مربوط به فلسفه صدرایی مباحث تخصصی است، نه ژورنالیستی؛ فلذا جای طرح آن‌ها، کرسی‌های مناظره است، نه صفحات روزنامه‌ها و سایت‌ها. فلسفه صدرایی، در حوزه فلسفه‌های مضاف و حکمت عملی امتداد دارد؛ چرا که اساساً هر آنتولوژی و اپیستمولوژی، بی‌شک واجد اقتضائاتی در حوزه اخلاق، حقوق و سیاست است. ملاصدرا و هیچ متفکر دیگری، خط قرمز نیست؛ اما باید به لوازم مهم نظریات او در عرصه علوم انسانی توجه کرد. ملاصدرا هم در محتوا و هم در نوع تقریر برخی از مسائل مهم فلسفی، یک نظریه پرداز برجسته، یک نابغه نوآور و البته یک شخصیت قابل نقد است. نظریه پردازی ملاصدرا در رابطه با معنای معرفت‌شناختی وحی، مفهوم نبوت، ظرفیت معرفتی پیامبران، مبدأ و غایت شریعت، نحوه ظهور اسرار و حقائق از طریق قوه قدسی عقل و باز شدن چشم و گوش باطن، سرایت حقیقت از باطن به ظاهر و تمثیل مشاهدات از نفس قدسی به قوای حسی، توصیف فلسفی اعجاز و ارتباط آن با کمال قوه احساس و تأثیرگذاری در هیولای عالم، مفهوم ولایت تکوینی و ولایت تشریحی و نحوه تصرف نفس پیامبران در هستی، اشراف عالم ملکوت بر عالم مَلک و ... پاسخ بسیاری از پرسش‌های کنونی جهان در قلمرو فلسفه دین است. ملاصدرا عقل منهای شرع را برای هدایت فرد و جامعه ناکارآمد و ناکافی دانسته و تمدن‌سازی و حاکمیت سیاسی بدون شریعت را سیاست نفسانی و غیرعقلانی می‌شمرد. سیاست سکولار و حکومت لائیک در فلسفه سیاسی ملاصدرا نقادی شده و تفکیک ولایت سیاسی از نبوت و ولایت معنوی، سد راه سفر معنوی و سلوک تکاملی انسان در ساحت‌های فردی و جمعی دانسته شده است. ملاصدرا تفکیک سیاست از نبوت را آغاز سقوط انسانی تمدن‌ها می‌داند. بر اساس نگاه ملاصدرا، رشد معنوی و اخلاقی انسان، بدون جامعه‌سازی، عدالت اجتماعی و نظام‌سازی اسلامی ممکن نبوده و تفکیک حریم مادی از معنوی، اخلاق از سیاست، دین از دولت و شریعت از مدنیّت، همگی مانع تکامل انسان است. زیرا ظاهر عالم، تابع باطن عالم و محسوسات، تابع معقولات است. بنابراین اگر سیاست و اقتصاد و رسانه و آموزش و پرورش، تابع شریعت نباشد، کمالات دنیوی و اخروی بشر، هر دو به خطر می‌افتد.»^۱

«علوم انسانی اسلامی یعنی آشنایی با تمام روش‌هایی که به کشف حقیقی انسان منجر می‌شود. معنای این سخن آن است که انسان هم دارای بعد عقلی است و هم دارای بعد شهودی. بعد عقلی انسان باید با مبانی عقلی مورد بررسی قرار گیرد و بعد شهودی او، با مراجعه به درون. علوم انسانی اسلامی یعنی انسان‌شناسی مبتنی بر وحی، عقل، تجربه و شهود. فلذا در علوم انسانی، مبانی عقلی و شهودی لازم است، اما کافی نیست. به‌طور کلی علوم انسانی اسلامی، روش عقلی و روش شهودی را در ذیل نورافکن وحی مورد استفاده قرار می‌دهد.»^۲

حال امیدوارم که با این توضیحات، زمینه آشنایی بیشتر آقای نصیری با نقطه نظرات دوست انقلابی و برادر اندیشمند ایشان و ما، جناب آقای رحیم‌پور ازغدی فراهم آمده باشد، ان شاء الله.

در پایان، تذکر سه نکته را لازم می‌دانم:

۱. برگرفته از سی و هفتمین و سی و هشتمین مقاله شفاهی آقای رحیم‌پور ازغدی
۲. برگرفته از سخنرانی آقای رحیم‌پور ازغدی، در نشست «علوم انسانی با چه رویکردی؟» برگزار شده در دانشگاه آزاد مشهد

اولاً، همان‌طور که ملاحظه شد، جناب آقای نصیری در بخش دوم پاسخ خود نیز مشغول نعل وارونه زدن است. آری! ایشان به‌جای آن‌که بر اساس توصیه‌های دوستان خود، دست از تحریف مبانی انقلاب و رهبری برداشته و با توبه از عملکرد ناصواب گذشته، به وظیفه شرعی و عقلی خود در قبال ولی فقیه زمان عمل کند، مدام در پی تفسیر به رأی سیره و سخن بزرگان بوده و به‌هیچ‌وجه خود را از تب و تاب نمی‌اندازد. چه کنیم که بیش از این کاری از دستمان ساخته نیست.

ثانیاً، باز هم این توصیه برادرانه و ناصحانه خود را خدمت جناب آقای نصیری تکرار می‌کنیم که: دوست بزرگوار! اگر نمی‌خواهید دعوت ما به استفاده از حکمت و معنویت ناب شیعی را بپذیرید، لااقل دست از انکار معارف عرفانی و مقامات اولیاء خدا بردارید؛ و چه گویاست سخنان نورانی، متین و تکان‌دهنده رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه در این مقام:

«سعی کن اگر اهلش نیستی و نشدی، انکار مقامات عارفین و صالحین را نکنی و معاندت با آنان را از وظایف دینی نشمری. بسیاری از آن‌چه آنان گفته‌اند در قرآن کریم به‌طور رمز و سر بسته و در ادعیه و مناجات اهل عصمت بازر، آمده است و چون ما جاهلان از آن‌ها محرومیم با آن‌ها معارضه برخاستیم. ... من نمی‌خواهم تطهیر مدعیان را بکنم که: ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد. می‌خواهم اصل معنی و معنویت را انکار نکنی، همان معنویتی که کتاب و سنت نیز از آن یاد کرده‌اند و مخالفان آن یا آن‌ها را نادیده گرفته و یا به توجیه عامیانه پرداخته‌اند. ... در هر صورت با روح انکار نتوان راهی به سوی معرفت یافت. آنان که انکار مقامات عارفان و منازل سالکان کنند، چون خودخواه و خودپسند هستند هر چه را ندانستند حمل به جهل خود نکنند و انکار آن کنند تا به خودخواهی و خودبینی‌شان خدشه وارد نشود: مادر بُت‌ها بُت نفس شماست. تا این بت بزرگ و شیطان قوی از میان برداشته نشود راهی به سوی او - جلّ و علا - نیست؛ و هیئات که این بت شکسته و این شیطان رام گردد.»^۱

«لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید. پیش عقل سلیم همان‌طور که تصدیق بی‌تصور از اغلاط و قیایح اخلاقیه به شمار می‌آید، تکذیب بی‌تصور نیز همین‌طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی وحدت وجود را به حسب مسلک حکماء نمی‌دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کورکورانه آن‌ها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آن‌که سر خجلت به زیر افکنیم. و البته این عذر پذیرفته نیست که من پیش خود چنین گمان کردم. هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست، خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت، باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن به حقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکماء و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تو می‌خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد؛ رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعدّ طوره.»^۲

۱. امام خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۵۳

۲. امام خمینی، سید روح الله، چهل حدیث، ص ۳۸۹

و ثالثاً، همان‌گونه که در پایان یادداشت قبلی به عرض رسید، ادامه گفتگو صرفاً در صورتی ممکن خواهد بود که برادر بزرگوار ما جناب آقای نصیری، قصد پاسخ‌گویی به سؤالات و اشکالات مطرح‌شده را داشته باشد؛ و الا فلا.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

مرام‌نامه آرمان‌خواهی و پیشرفت: مروری بر دیدگاه‌های رهبر معظم انقلاب در رابطه با «آرمان‌خواهی و پیشرفت»

ارائه تبیین‌های «راهبردی» و در عین حال «کاربردی» از موضوعات مختلف، یکی از برجسته‌ترین خصوصیات رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه‌ای مدظله العالی است؛ خصوصیتی که بدون آن، مدیریت جبهه جهانی انقلاب اسلامی در طول این سال‌ها ممکن نبود. به سختی می‌توان موضوع مهمی را یافت که منظومه کاملی از تحلیل‌های دقیق و روان مرتبط با آن، در بیانات عالمانه و پربرکت ایشان نباشد؛ و این حقیقت غیرقابل انکار، خود شاهدیست روشن بر حقانیت و لیاقت این رجل الهی، به‌عنوان ولی فقیه جامع الشرائط، البته برای آنان که هنوز بهره‌ای از ادراک حقایق دارند.

اما در این میان، آنچه عموماً مورد غفلت واقع می‌شود، دو وظیفه خطیری است که بر عهده اهالی جبهه انقلاب است:

- اول، استخراج منظومه‌های فکری رهبر معظم انقلاب در حوزه‌های مختلف؛
- و دوم، عملیاتی ساختن این منظومه‌ها در عرصه عمل؛

و اگرچه شکر نعمت بهره‌مندی از انقلاب و رهبر انقلاب، جز با پیگیری این دو وظیفه محقق نخواهد شد، اما متأسفانه اقدامات مهندسی‌شده، متمرکز و مداومی در راستای انجام آن‌ها مشاهده نمی‌شود.

«آرمان‌خواهی»، «پیشرفت» و مناسبات این دو، یکی از آن موضوعاتی است که در اندیشه و کلام رهبر، دارای جایگاه ویژه‌ای بوده و به‌گونه‌ای جامع مورد پردازش قرار گرفته است؛ موضوعی که البته قرائت‌های غلط و مغالطه‌آمیزی از آن نیز در فضاهای نخبگانی و عمومی مطرح است. تکیه بر دوگانه «آرمان‌خواهی - واقع‌بینی»، تلاش برای ترویج تفکر «ما نمی‌توانیم» و «نمی‌شود» یا پیشنهاد نسخه‌های غیربومی برای رسیدن به توسعه و پیشرفت، از همین زاویه قابل ارزیابی است.

بر همین اساس، تبیین منظومه فکری رهبر معظم انقلاب در باب «آرمان‌خواهی» و «پیشرفت»، برای دستیابی به یک نسخه اصیل عقلانی، دینی و انقلابی - در قبال نسخه‌های تقلبی و غیر قابل اتکاء - یکی از ضرورت‌هاست؛ ضرورتی که نوشتار حاضر، تلاشی است برای تحقق آن. امید آن‌که این تلاش ابتدائی، زمینه پیگیری‌های جدی‌تر را فراهم ساخته و چراغ راهی باشد برای مؤمنان بصیر و مجاهد، در مسیر تبعیت از نائب عظیم الشان حضرت ولی عصر ارواحنا فدا، ان شاء الله.

و اما مروری بر اهم دیدگاه‌های رهبر معظم انقلاب در رابطه با مسئله «آرمان‌خواهی» و «پیشرفت»:

۱. بر خلاف کسانی که هرگونه تلاشی برای تحقق آرمان‌ها در شرائط فعلی را عقیم دانسته و اساساً حرکت برای رسیدن به پیشرفت اسلامی در این دوران را دستور کاری خطا تلقی می‌کنند، «رهبر» پیشرفت همه‌جانبه، به اوج رسیدن، الگو شدن، ایجاد دولت اسلامی، ایجاد جامعه اسلامی، اجراء فرهنگ اسلام در همه ابعاد جامعه، تأمین سعادت انسان، رسیدن به حیات طیبه و دستیابی به «تمدن نوین اسلامی» را نه تنها ممکن، بلکه هدف، وظیفه، فلسفه، ثمره، داعیه، دستور کار، آرمان اصلی و محصول انقلاب اسلامی ایران می‌داند:

ما می‌خواهیم کشورمان را به برکت اسلام به اوج برسانیم؛ ما می‌خواهیم ملت ایران را به نقطه‌ای برسانیم که الگو باشد؛ نه فقط برای دنیای اسلام و ملت‌های مسلمان، بلکه برای بشریت.^۱

هدف جمهوری اسلامی عبارت است از رسیدن به آرمان‌های اسلام، یعنی سعادت مادی و معنوی بشر، یعنی پیشرفت در امور زندگی مادی و معنوی.^۲

باید ما به دنبال این باشیم که فرهنگ زندگی را تبیین کنیم، تدوین کنیم و به شکل مطلوب اسلام تحقق ببخشیم.^۳ انقلاب اسلامی به وجود آمد تا به ملت ایران، حیات طیبه بدهد. حیات طیبه، یعنی آن چیزی که قرآن می‌فرماید: «فَلْنُحْيِيَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً». این ثمره و هدف نهایی این انقلاب است.^۴

ما دنبال آرمان‌های بلند هستیم؛ دنبال تشکیل جامعه اسلامی، نظام اسلامی، کشور اسلامی، امت اسلامی و تحقق بخشیدن به آرزوهای بزرگ پیامبران و صدیقان و شهیدان [هستیم]؛ و دستگاه‌های شیطانی زمان یک جبهه‌اند و طبعاً با یک چنین حرکتی مخالفند.^۵

بنده دو سه سال قبل در یکی از همین جلسات گفتم ما یک انقلاب اسلامی داشتیم، بعد نظام اسلامی تشکیل دادیم، مرحله بعد تشکیل دولت اسلامی است، مرحله بعد تشکیل کشور اسلامی است، مرحله بعد تشکیل تمدن بین‌الملل اسلامی است. ما امروز در مرحله دولت اسلامی و کشور اسلامی قرار داریم؛ باید دولت اسلامی را ایجاد کنیم.^۶

آرمان نظام جمهوری اسلامی را می‌شود در جمله کوتاه «ایجاد تمدن اسلامی» خلاصه کرد.^۷

خط کلی نظام اسلامی چیست؟ اگر بخواهیم پاسخ این سؤال را در یک جمله ادا کنیم، خواهیم گفت خط کلی نظام اسلامی، رسیدن به تمدن اسلامی است.^۸

دستور کار قطعی نظام جمهوری اسلامی، دنبال کردن الگوی پیشرفت ایرانی - اسلامی است.^۹

۲. «رهبر» نه تنها دستور کار انقلاب اسلامی ایران، بلکه دستور کار «امت اسلامی» و حرکت شکل‌گرفته در جهان اسلام، تحت عنوان «بیداری اسلامی» را نیز تلاش برای دستیابی به «تمدن نوین اسلامی» می‌داند:

۱. ۹۵/۸/۲۶ - بیانات در دیدار مردم اصفهان

۲. ۹۲/۱۰/۱۹ - بیانات در دیدار مردم قم

۳. ۹۱/۷/۲۳ - بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی

۴. ۷۴/۷/۲۲ - بیانات در دیدار مردم ساری

۵. ۹۳/۴/۱۶ - بیانات در دیدار مسئولان نظام

۶. ۸۳/۸/۶ - بیانات در دیدار کارگزاران نظام

۷. ۹۲/۶/۱۴ - بیانات در دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری

۸. ۷۹/۷/۱۴ - بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه

۹. ۹۲/۵/۱۵ - بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها

امت اسلامی با همه ابعاد خود در قالب ملت‌ها و کشورها، باید به جایگاه تمدنی مطلوب قرآن دست یابد.^۱

امروز، وظیفه امت اسلامی تنها این نیست که به یادبود ولادت پیغمبر یا بعثت پیغمبر جشن برپا کند؛ این کار کوچک و کمی است نسبت به آنچه وظیفه او است. دنیای اسلام امروز وظیفه دارد مثل خود اسلام و مثل خود پیغمبر، روحی در این دنیا بدمد، فضای جدیدی ایجاد کند، راه تازه‌ای را باز کند. ما به این پدیده‌ای که در انتظار آن هستیم می‌گوییم «تمدن نوین اسلامی». ما باید دنبال تمدن نوین اسلامی باشیم برای بشریت.^۲

هدف نهایی بیداری اسلامی، نمی‌تواند چیزی کمتر از «ایجاد تمدن درخشان اسلامی» باشد.^۳

۳. «رهبر» تجربه تاریخی جوامع اسلامی، در حوزه تمدن‌سازی و دستیابی به آرمان‌ها را شاهدی بر امکان تحقق مجدد و مکرر این امر می‌داند:

انقلاب یک مجموعه‌ای از ستاره‌های درخشان آرمانی را بالای سر ما قرار داده و ما را به حرکت و پرواز و جهش به سمت این نقاط نورانی دعوت کرده است. ما هم امتحان کردیم و دیدیم که می‌توانیم پرواز کنیم و این پرواز ممکن است.^۴

در تمدن اسلامی [اگر] شما نگاه کنید، می‌بینید اوج تمدن اسلامی در قرن‌های چهارم و پنجم است که از لحاظ علمی سرآمد است و بزرگان علما، محققین، فلاسفه، دانشمندان مادی در دنیای اسلام به وجود آمدند که دنیا را توانستند پیش ببرند که بسیاری از این پیشرفت‌های امروز غربی‌ها مرهون آن حرکت است. خوب، امروز البته سرعت ما بیشتر خواهد بود، ما سریع‌تر ان شاء الله به آن نتیجه خواهیم رسید، لکن بالاخره زمان‌بر است.^۵

امت اسلامی با همه ابعاد خود در قالب ملت‌ها و کشورها، باید به جایگاه تمدنی مطلوب قرآن دست یابد. ... تجربه نشان داده است که این‌ها همه، کارهای ممکن و در دسترس توانایی‌های جوامع ما است.^۶

۴. بر خلاف کسانی که نسبت به تعریف سقف پرواز جامعه اسلامی در عصر غیبت دچار مبهم‌گویی بوده و چشم‌انداز شفاف را در این حوزه ارائه نمی‌دهند، «رهبر» تعریف روشن و دقیقی از شاخصه‌های پیشرفت داشته و با تبیین این شاخصه‌ها، بر امکان تعالی مادی و معنوی جامعه - حتی در عصر غیبت - تأکید دارد:

جامعه اسلامی یعنی چه؟ یعنی جامعه‌ای که در آن، آرمان‌های اسلامی، اهداف اسلامی، آرزوهای بزرگی که اسلام برای بشر ترسیم کرده است، تحقق پیدا کند. جامعه عادل، برخوردار از عدالت، جامعه آزاد، جامعه‌ای که مردم در آن، در اداره کشور، در آینده خود، در پیشرفت خود دارای نقشند، دارای تأثیرند، جامعه‌ای دارای عزت ملی و استغنا ملی، جامعه‌ای برخوردار از رفاه و میرای از فقر و گرسنگی، جامعه‌ای دارای پیشرفت‌های همه‌جانبه - پیشرفت علمی، پیشرفت اقتصادی،

۱. ۹۲/۲/۹ - بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی

۲. ۹۴/۱۰/۸ - بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی

۳. ۹۲/۲/۹ - بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی

۴. ۸۸/۶/۱۴ - بیانات در دیدار جمعی از شعرا

۵. ۹۵/۵/۱۱ - بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم

۶. ۹۲/۲/۹ - بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی

پیشرفت سیاسی - و بالاخره جامعه‌ای بدون سکون، بدون رکود، بدون توقف و در حال پیشروی دائم؛ این آن جامعه‌ای است که ما دنبالش هستیم. البته این جامعه تحقق پیدا نکرده، ولی ما دنبال این هستیم که این جامعه تحقق پیدا کند.^۱

امت اسلامی با همه ابعاد خود در قالب ملت‌ها و کشورها، باید به جایگاه تمدنی مطلوب قرآن دست یابد. شاخصه اصلی و عمومی این تمدن، بهره‌مندی انسان‌ها از همه ظرفیت‌های مادی و معنوی‌ای است که خداوند برای تأمین سعادت و تعالی آنان، در عالم طبیعت و در وجود خود آنان تعبیه کرده است. آرایش ظاهری این تمدن را در حکومت مردمی، در قوانین برگرفته از قرآن، در اجتهاد و پاسخگویی به نیازهای نوبه‌نوی بشر، در پرهیز از تحجر و ارتجاع و نیز بدعت و التقاط، در ایجاد رفاه و ثروت عمومی، در استقرار عدالت، در خلاص شدن از اقتصاد مبتنی بر ویژه‌خواری و ربا و تکاثر، در گسترش اخلاق انسانی، در دفاع از مظلومان عالم، و در تلاش و کار و ابتکار، می‌توان و باید مشاهده کرد. نگاه اجتهادی و عالمانه به عرصه‌های گوناگون، از علوم انسانی تا نظام تعلیم و تربیت رسمی، و از اقتصاد و بانکداری تا تولید فنی و فناوری، و از رسانه‌های مدرن تا هنر و سینما، و تا روابط بین‌الملل و غیره و غیره، همه از لوازم این تمدن‌سازی است. تجربه نشان داده است که این‌ها همه، کارهای ممکن و در دسترس توانایی‌های جوامع ما است. ... تمدن اسلامی می‌تواند با شاخصه‌های ایمان و علم و اخلاق و مجاهدت مداوم، اندیشه پیشرفته و اخلاق والا را به امت اسلامی و به همه بشریت هدیه دهد و نقطه‌رهایی از جهان‌بینی مادی و ظالمانه و اخلاق به لجن‌کشیده‌ای که ارکان تمدن امروزی‌ غربند، باشد.^۲

یک هدف بزرگی در این جا وجود دارد؛ با این هدف حتماً بایستی نگاه به نخبگان یک نگاه جدی، یک نگاه عملیاتی، یک نگاه دلسوزانه و پیگیر باشد. آن هدف چیست؟ آن هدف عبارت است از تبدیل کشور ایران به کشوری پیشرفته، قدرتمند، شریف - شریف در مقابل لئیم و پلید که بعضی از کشورها و بعضی از قدرت‌ها هستند - صاحب حرف نو در مسائل بشری و در مسائل بین‌المللی ... و دارای عزت ... و سرشار از معنویت و ایمان ... و برافرازنده پرچم تمدن نوین اسلامی. ما یک چنین کشوری می‌خواهیم؛ هدف این است. ... ما می‌خواهیم کشور را تبدیل کنیم به یک چنین کشوری با این خصوصیات. البته در نیمه‌های راه در یک قسمت‌هایی بد نبوده، یک پیشرفت‌هایی کرده‌ایم. اما این‌ها همه راه‌های نیمه‌راهی است، ما باید پیش برویم، باید به قلّه‌ها برسیم.^۳

در این مرحله از انقلاب، هدف عمده عبارت است از ساختن کشوری نمونه که در آن، رفاه مادی همراه با عدالت اجتماعی و توأم با روحیه و آرمان انقلابی، با برخورداری از ارزش‌های اخلاقی اسلام تأمین شود. هریک از این چهار رکن اصلی، ضعیف یا مورد غفلت باشد، بقای انقلاب و عبور آن از مراحل گوناگون ممکن نخواهد شد.^۴

تمدن اسلامی یعنی آن فضایی که انسان در آن فضا از لحاظ معنوی و از لحاظ مادی می‌تواند رشد کند و به غایات مطلوبی که خدای متعال او را برای آن غایات خلق کرده است برسد؛ زندگی خوبی داشته باشد، زندگی عزتمندی داشته باشد،

۱. ۹۰/۷/۲۴ - بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه

۲. ۹۲/۲/۹ - بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی

۳. ۹۵/۷/۲۸ - بیانات در دیدار نخبگان علمی جوان

۴. ۶۸/۴/۲۳ - پیام به ملت شریف ایران در چهلمین روز ارتحال امام خمینی

انسان عزیز، انسان دارای قدرت، دارای اراده، دارای ابتکار، دارای سازندگی جهان طبیعت؛ تمدن اسلامی یعنی این؛ هدف نظام جمهوری اسلامی و آرمان نظام جمهوری اسلامی این است.^۱

انقلاب اسلامی به وجود آمد تا به ملت ایران، حیات طیبه بدهد. حیات طیبه، یعنی آن چیزی که قرآن می‌فرماید: «فَلْنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً». این ثمره و هدف نهایی این انقلاب است. حیات طیبه، یعنی یک ملت، هم از لحاظ مادی و زندگی روزمره و رفاه و امنیت و دانش و سواد و عزت سیاسی و استقلال اقتصادی و رونق مالی و اقتصادی برخوردار باشد و هم از جهت معنوی، انسان‌های مؤمن و خداشناس و پرهیزکار و برخوردار از اخلاق والای الهی در آن زندگی کنند. این حیات طیبه است.^۲

۵. بر خلاف کسانی که ترک آرمان خواهی و خضوع در برابر واقعیت‌های تلخ و منفی را توصیه می‌کنند، «رهبر» بر ضرورت «آرمان خواهی واقع‌بینانه» و «تلاش برای غلبه بر واقعیت‌های تلخ و منفی» تأکید دارد:

بگردید در مجموعه بیانات امام، در مجموعه معارف انقلاب اسلامی، در مطالعه دقیق قرآن و نهج‌البلاغه، آرمان‌ها را فهرست کنید، طبقه‌بندی کنید، دسته‌بندی کنید، روی این‌ها کار کنید و بر آرمان‌ها ایستادگی کنید. یعنی واقعیت‌ها نباید ما را از آرمان‌ها دور کند؛ واقعیت‌ها باید مثل پلکانی ما را به آرمان‌ها نزدیک کند. اگر یک واقعیت مزاحمی هم پیدا شد، با آن مقابله کنیم، معارضه کنیم، از سر راه برداریم؛ آرمان خواهی یعنی این. البته نقطه مقابلش - همان‌طور که عرض کردم - محافظه‌کاری است؛ یعنی با واقعیت‌ها بسازیم، بدش را هم قبول کنیم، خوبش را هم قبول کنیم، به‌عنوان این‌که «چه‌کار می‌شود کرد، چاره‌ای نداریم» بگذرانیم؛ که خوب، بدیهی است که سرنوشت یک چنین ملتی به کجا خواهد رسید.^۳

بعضی‌ها اشتباه می‌کنند که در مقابل آرمان‌گرایی، واقع‌بینی را مطرح می‌کنند. در نظر این‌ها واقع‌بینی نقطه مقابل آرمان‌گرایی است. این خطای بزرگی است؛ چون آرمان‌گرایی، خودش واقعیت‌ها را در جامعه می‌سازد. یک مجموعه با آرمان و دارای هدف‌های بلند می‌تواند واقعیت‌ها را طبق آرمان خود شکل دهد و به‌وجود آورد. دنیا این‌طور پیش رفته است. آرمان‌ها را کنار بگذاریم، به بهانه واقع‌بینی؟! این کمال غفلت است. آرمان‌گرایی به‌وجود آورنده واقعیت‌های شیرین و مطلوب است. وقتی یک انسان، یک مجموعه و یک ملت با مسئولان و دست‌اندرکارانش پای آرمان‌ها ایستادند و حاضر نشدند کوتاه بیایند و برایش کار کردند، چه اتفاقی می‌افتد؟ واقعیت‌ها به سمت آرمان‌ها تغییر می‌کند. این خودش بزرگترین واقعیت و قانون زندگی است؛ چرا بعضی این را فراموش می‌کنند؟^۴

یک بخش دیگر از واقعیات این است که شما وقتی آرمان‌گرا هستید و می‌خواهید به سمت این آرمان حرکت بکنید، باید توجه داشته باشید که این جور نیست که انسان با معجزه خودش را به آرمان بتواند برساند؛ نه، مشکلاتی وجود دارد، موانعی وجود دارد؛ لابه‌لای این موانع باید راه را پیدا کرد؛ واقع‌بین یعنی این. شما حالا خوب حرف‌های خیلی خوبی زدید، موانع را مرتب شمردید؛ آیا لابه‌لای این موانع راهی وجود دارد برای این‌که شما پیش بروید یا نه؟ بگردید آن راه را پیدا کنید.

۱. ۹۲/۶/۱۴ - بیانات در دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری

۲. ۷۴/۷/۲۲ - بیانات در دیدار مردم ساری

۳. ۹۴/۴/۲۰ - بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان

۴. ۸۲/۱۰/۱۴ - بیانات در دیدار جمعی از کشاورزان

من عرض بکنم قطعاً و یقیناً راه وجود دارد؛ بگردید آن راه را پیدا کنید. واقع بینی یعنی این. خب البتّه همه این‌ها بحث‌های اندیشه‌ورزانه - یعنی به قول فرنگی مآب‌ها بحث‌های تئوریک - نیاز دارد. این‌هایی که عرض می‌کنم کارهایی است که باید کار اندیشه‌ورز درباره‌اش کرد.^۱

۶. بر خلاف کسانی که نقطه مقابل آرمان‌خواهی را واقع بینی معرفی می‌کنند، «رهبر» نقطه مقابل آرمان‌خواهی را نه واقع بینی که «محافظه‌کاری، مصلحت‌گرایی، تبلی و ناامیدی» می‌داند:

بعضی‌ها اشتباه می‌کنند که در مقابل آرمان‌گرایی، واقع بینی را مطرح می‌کنند. در نظر این‌ها واقع بینی نقطه مقابل آرمان‌گرایی است. این خطای بزرگی است.^۲

یک‌عده‌ای تبلیغ می‌کنند و وانمود می‌کنند که آرمان‌خواهی مخالف واقع‌گرایی است؛ نه آقا! آرمان‌خواهی مخالف محافظه‌کاری است، نه مخالف واقع‌گرایی. محافظه‌کاری یعنی شما تسلیم هر واقعیتی - هرچه تلخ، هرچه بد - باشید و هیچ حرکتی از خودتان نشان ندهید؛ این محافظه‌کاری است.^۳

خصوصیت اول [جوان]، آرمان‌گرایی در مقابل مصلحت‌گرایی است.^۴

شاخص دوم [انقلابی بودن]، همت بلند برای رسیدن به آرمان‌ها، صرف نظر نکردن از آرمان‌ها و منصرف نشدن از هدف‌های بزرگ [است]. نقطه مقابل آن، تبلی و محافظه‌کاری و ناامیدی است. بعضی سعی می‌کنند جامعه را و جوان‌های ما را دچار ناامیدی کنند، بگویند «آقا فایده‌ای ندارد، نمی‌شود، نمی‌رسیم؛ چه‌جوری ممکن است با این‌همه مخالفت، با این‌همه دشمنی»؛ این نقطه مقابل آن شاخص دوم است.^۵

۷. «رهبر» از آرمان‌خواهی با عنوان «فریضه» و از ترک آن با عنوان «خطری بزرگ» یاد می‌کند:

اولین فریضه دانشجویی عبارت است از آرمان‌خواهی. ... چشم‌تان به آرمان‌ها باشد. این اولین فریضه دانشجویی است. آرمان‌ها چه هستند؟ جزو چیزهایی که بنده این‌جا یادداشت کرده‌ام به عنوان آرمان‌ها، یکی مسئله ایجاد جامعه اسلامی و تمدن اسلامی است؛ یعنی احیای تفکر اسلام سیاسی؛ یک‌عده‌ای از قرن‌ها پیش، سعی کردند اسلام را از زندگی، از سیاست، از مدیریت جامعه هرچه می‌توانند دور کنند و منحصرش کنند به مسائل شخصی؛ مسائل شخصی را هم یواش یواش محدود کنند به مسائل قبرستان و قبر و مجلس عقد و از این حرفها؛ نه، اسلام آمده است که «الَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ فقط هم اسلام نیست؛ همه پیغمبران همین‌جورند. ادیان الهی آمده‌اند برای این‌که در جامعه پیاده بشوند، در جامعه تحقق واقعی پیدا کنند؛ این باید اتفاق بیفتد. یکی از مهم‌ترین آرمان‌ها این است.^۶

۱. ۹۶/۳/۱۷ - بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان

۲. ۸۲/۱۰/۱۴ - بیانات در دیدار جمعی از کشاورزان

۳. ۹۴/۴/۲۰ - بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان

۴. ۷۸/۹/۱ - بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف

۵. ۹۵/۳/۱۴ - بیانات در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی

۶. ۹۴/۴/۲۰ - بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان

خصوصیت اول [جوان]، آرمان‌گرایی ... است؛ عشق به آرمان‌ها و مجذوب آرمان‌ها شدن. انسان وقتی که در محیط تلاش و کار معمولی زندگی قرار می‌گیرد، گاهی موانع جلو چشم او را می‌گیرد؛ آرمان‌ها را دور دست و غیر قابل دستیابی به انسان نشان می‌دهد و این خطر بزرگی است. گاهی آرمان‌ها فراموش می‌شوند. در محیط جوان، آرمان‌ها محسوس، ملموس، زنده و قابل دسترسی و دستیابی است؛ لذا برای آن‌ها تلاش می‌شود. خود این تلاش، تلاش مبارکی می‌شود.^۱

۹. «رهبر» رضایت به وضع موجود را «عامل عقب‌گرد» دانسته و از آرمان‌خواهی و راضی نشدن به کم، به‌عنوان «راز پیشرفت» یاد می‌کند:

شما وقتی که در یک راهی می‌روید که دشمنی بر سر آن راه هست، برای شما مانع ایجاد می‌کند؛ [اما] این مانع بایستی مانع نشود از رفتن شما، از ادامه حرکت شما؛ تسلیم فشارها نشویم، رضایت به وضع موجود ندهیم، که اگر رضایت به وضع موجود دادیم نتیجه‌اش عقب‌گرد است. بنده بارها تکرار کرده‌ام؛ جوان‌ها باید به سمت پیشرفت حرکت کنند؛ به سمت تحوّل مثبت حرکت کنند؛ این که ما به همان چیزی که داریم قانع بشویم - فرض کنید ما در زمینه علمی به یک پیشرفت‌هایی رسیده‌ایم که البته مورد قبول همه دنیا است؛ قبول دارند که ما پیشرفت کرده‌ایم - اگر به همین اندازه قانع شدیم، عقب خواهیم ماند؛ عقب خواهیم رفت؛ نه، راه پیشرفت تمام‌شدنی نیست؛ باید رفت تا رسید به آرمان‌های بلند.^۲

امید به خداوند و ایمان الهی، مایوس نشدن در برابر مشکلات و نگاه بلندمدت و تاریخی، راز پیشرفت است که باید این روحیه را بیش از پیش تقویت کرد.^۳

این‌که یک ملتی پای حرف خود - که حرف حقی است و برای دنیا و آخرت او اهمیت دارد - این جور بایستد، این همان چیزی است که کلید اصلی پیشرفت ملت‌ها محسوب می‌شود؛ درست نقطه مقابل هدف زراندوزان و زورگویان و زورمداران و قدرتمداران عالم است که به غصب می‌خواهند ملت‌ها را تحت سیطره بکشند و انسان‌ها را اسیر و برده خودشان کنند. باطل‌السحر این حرکت دشمنان همین است که یک ملتی حرف حقی را انتخاب کند، پای آن حرف بایستد. ایستادگی پای این حرف، هم او را به هدف می‌رساند، هم برای دیگرانی که دارند از اطراف تماشا می‌کنند، می‌شود یک الگو؛ کما این‌که شما ملت ایران الگو شدید. تحلیل‌های دنیا هم نسبت به مسائل منطقه ما همین است؛ می‌گویند ایران الگو شد، ملت ایران الگو شد. و می‌ترسند که همان اتفاقی که در این‌جا افتاد، آن‌جا هم بیفتد؛ یعنی برافراشته شدن پرچم اسلام و ایجاد نظامی مبتنی بر اسلام. این، خاصیت ایستادگی است.^۴

۱۰. بر خلاف کسانی که در عین مبارزه با آرمان‌خواهی و دعوت به خضوع در برابر واقعیت‌های تلخ، داعیه انقلابی بودن و انقلابی‌گری نیز دارند، «رهبر» بر ضرورت آرمان‌خواهی، به‌عنوان «شاخص انقلابی بودن» تأکید داشته و به نیروهای مؤمن و مخلص توصیه می‌کند که آن را سرلوحه حرکت خویش قرار دهند:

۱. ۷۸/۹/۱ - بیانات در دیدار دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف

۲. ۹۵/۳/۱۴ - بیانات در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی

۳. ۹۰/۱/۱۴ - دیدار فرماندهان ارشد نظامی جمهوری اسلامی ایران با فرمانده کل قوا

۴. ۹۰/۲/۳ - بیانات در دیدار مردم استان فارس

شاخص دّوم [انقلابی بودن]، همّت بلند برای رسیدن به آرمان‌ها، صرف‌نظر نکردن از آرمان‌ها و منصرف‌نشدن از هدف‌های بزرگ [است]... شاخص دّوم این است که هرگز منصرف نشویم از رسیدن به آن اهداف بلند و آرمان‌های بلند؛ تسلیم نشویم در مقابل فشارها.^۱

ملت ایران به فضل پروردگار، با هدایت الهی، با کمک‌های معنوی غیبی و با ادعیهٔ زاکیه و هدایت‌های معنوی ولی‌الله‌الاعظم ارواح‌نافداه خواهد توانست تمدن اسلامی را بار دیگر در عالم سربلند کند و کاخ با عظمت تمدن اسلامی را برافراشته نماید. این، آیندهٔ قطعی شماسست. جوانان، خودشان را برای این حرکت عظیم آماده کنند. نیروهای مؤمن و مخلص، این را هدف قرار دهند.^۲

۱۱. «رهبر» از عوامل ترک آرمان‌خواهی نیز یاد می‌کند:

بعضی به ظواهر دنیا که نگاه می‌کنند، نسبت به آرمان‌های الهی دچار تردید می‌شوند. این از کوتاه‌بینی است؛ از سطحی‌نگری است. درست است که ظواهر مادی، با شتاب دیوانه‌واری به سمت غرق شدن هرچه بیشتر در مادیات حرکت می‌کند. در این شکی نیست. اما معنویات، مانند شکوفه‌هایی بر روی بدنهٔ این درخت پیر، خودش را می‌نمایاند. شیرین‌ترین حقایق در این مورد، پیدایش و تداوم جمهوری اسلامی و استحکام پایه‌های آن، و بالاتر از این‌ها، استقامت جمهوری اسلامی بر روی همان خط صحیحی است که از اول آن را انتخاب کرده است؛ آگاهانه و هشیارانه و بدون متمایل شدن به این طرف و آن طرف. این باید حفظ شود و حفظ خواهد شد.^۳

۱۲. بر خلاف کسانی که گرفتار مطلق‌انگاری بوده و با سیاه‌نمایی، هیچ روزنهٔ امیدی را برای مخاطب باقی نمی‌گذارند، «رهبر» با تکیه بر یک منظومهٔ کامل فکری، الزامات دستیابی به آرمان‌ها را مورد تأکید قرار داده و از این طریق، بر امکان آن تأکید می‌کند؛ مواردی مانند: جهاد مداوم، همت، استقامت، تحمل زحمات، تداوم حرکت، تلاش، جدیت، پشتکار، شناخت، عزم، صبر، آینده‌نگری، عمل به وظیفه، اداء حق مسئولیت، حفظ وحدت، ترویج دین، تقوا، عفت، پاکیزگی روحی، علم، نشاط کار، امانت، خدمات اجتماعی و سلامت جسم، تقویت ایمان، انگیزه، شور، هیجان و میل به آرمان‌ها، بازوان فعال و گام‌های استوار، نگاه اجتهادی و عالمانه به عرصه‌های گوناگون، برنامه‌ریزی، تحول نفوس انسانی، هنجارها و سازوکارهای اجتماعی، تربیت نسلی شجاع، باسواد، متدین، مبتکر، پیش‌گام، خودباور، غیور، مؤمن، پرانگیزه، توانمند، قوی، جدی، منضبط، خردمند و انقلابی، نگاه جدی، عملیاتی، دلسوزانه و پیگیر به نخبگان، نقش آفرینی نخبگان و خواص، جوان‌گرایی، سرمایه‌گذاری ویژه در عرصهٔ تعلیم و تربیت، آسیب‌شناسی و علاج آسیب‌ها، زمینه‌سازی برای بهره‌مندی از تفضلات الهی، خشوع و خضوع در مقابل پروردگار، توجه و توسّل به خدای متعال، استمداد از اولیاء الهی به‌خصوص حضرت بقیهٔ الله‌الاعظم ارواحنا فداه، زنده نگه‌داشتن یاد، راه و اهداف رهبر فقید انقلاب، مبارزه با احساس

۱. ۹۵/۳/۱۴ - بیانات در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی

۲. ۷۶/۵/۲۹ - بیانات در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا

۳. ۷۲/۷/۷ - بیانات در مراسم صبحگاه مشترک یگان‌های زمینی، هوایی و دریایی سپاه

انفعال، یأس و بن‌بست، پرهیز از شتاب‌زدگی و بدبینی، خودداری از دعوت به تبلی، کسالت، انزوا و بیکاری، عدم تحقیر خود و...:

جهاد مداوم، نیاز همه است. همه پیشرفت‌ها، همه تمدن‌سازی‌ها، به برکت مجاهدت دائم شده است. مجاهدت دائم هم همه‌اش به معنای رنج‌کشیدن نیست. جهاد، شوق‌آفرین است. جهاد، شادی و نشاط‌آفرین است. امروز که نیاز به این جهاد داریم، کسی بیاید به تبلی و کسالت و انزوا و بیکاری و بیکارگی دعوت کند، این‌ها می‌شود کفران نعمت الهی؛ «ألم تر الی الذین بدلوا نعمت اللّٰه کفراً و احلّوا قومهم دار البوار»؛ این نباید بشود.^۱

آینده بسیار روشنی پیش روی ماست، که به سمت آن در حرکتیم؛ ... نمی‌گوییم بدون تحمل زحمت می‌شود به آن آینده رسید؛ اما می‌گوییم با حفظ وحدت و ایمان و انگیزه و ادامه حرکت، می‌توان به آن دست یافت. عمده این است که ما یاد و راه و هدف‌های امام (ره) را همیشه در خاطر داشته باشیم و آن‌ها را حفظ کنیم.^۲

عزیزان من! کشور می‌تواند پیش برود. این‌که من بارها می‌گویم تمدن اسلامی و بارها می‌گویم ایران می‌تواند قلّه تمدن اسلامی قرار بگیرد، شعار و رجز خوانی نیست، این نگاه به واقعیت‌های کشور است. ما می‌توانیم؛ ما می‌توانیم اقتصادمان را پیشرفت بدهیم، صنعتمان را پیشرفت بدهیم، کشاورزی‌مان را پیشرفت بدهیم و خودکفایی را در آن جاهایی که خودکفایی لازم است به وجود بیاوریم؛ مسئولین باید تلاش کنند. همان‌طور که اول گفتم، هرکس مسئول است حق آن مسئولیت را اداء کند و تلاش لازم را انجام بدهد.^۳

من آینده را در همه زمینه‌ها روشن می‌بینم؛ بعضی‌ها گاهی اوقات یک چیزی یا پدیده‌ای را می‌بینند که مثلاً برایشان پدیده نامطلوبی است، فوراً دل‌هایشان مأیوس می‌شود؛ بنده اصلاً این‌جوری نیستم. هر پدیده‌ای، ممکن است پدیده‌های نامطلوبی هم یک گوشه‌کناری به وجود بیاید؛ هست، همه‌جا هست، زمانه‌ای گذشته هم بوده؛ زمان خود پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) هم بوده، در این‌که تردیدی نیست؛ لکن جهت کلی، حرکت کلی، ان شاء الله حرکت خوبی است و من امیدوارم که خدای متعال کمک کند تا هم شما و هم ما بتوانیم ان شاء الله به وظایفمان عمل کنیم.^۴

ملت ایران این استعداد را دارد که آن‌قدر پیشرفت کند که بتواند در جهات گوناگون به عنوان یک الگویی در دنیا خودش را نشان دهد. چرا ما به خودمان بدبین باشیم؟ چرا با نظر تحقیر به خودمان و ملت خودمان و آینده خودمان نگاه کنیم؟ دشمن می‌خواهد این را به ملت ما تلقین کند و در طول سال‌های متمادی تلقین کرده است. این جور باوراندند که حتماً عنصر غربی پیشرو است و باید دنبال او حرکت کرد؛ نه، یک روزی تاریخ ما به ما نشان می‌دهد که قضیه بعکس بوده است. ما در دنیا پیشرو بودیم؛ پیشرو در علم بودیم، پیشرو در صنعت بودیم، پیشرو در تمدن‌سازی بودیم، پیشرو در فرهنگ بودیم؛

۱. ۹۲/۲/۱۱ - بیانات در دیدار جمعی از مداحان

۲. ۶۸/۴/۷ - بیانات در مراسم بیعت مسئولان دستگاه قضایی

۳. ۹۵/۲/۸ - بیانات در دیدار کارگران

۴. ۹۴/۱۲/۲۵ - بیانات در دیدار اعضای مجمع نمایندگان طلاب و فضیای حوزه علمیه قم

دیگران از ما یاد می‌گرفتند، می‌آموختند؛ چرا امروز همان‌طور نشود؟ همت جوانان ما و نگاه آن‌ها به مقولهٔ پیشرفت باید آن‌جور باشد که ما آن آینده را در نظر بگیریم.^۱

آن‌چه نگاه به نخبگان را به‌عنوان یک فریضه، به‌عنوان یک واجب غیرقابل اجتناب بر همهٔ مسئولان لازم می‌کند، یک هدف بزرگ است. یک هدف بزرگی در این‌جا وجود دارد؛ با این هدف حتماً بایستی نگاه به نخبگان یک نگاه جدی، یک نگاه عملیاتی، یک نگاه دلسوزانه و پیگیر باشد. آن هدف چیست؟ آن هدف عبارت است از تبدیل کشور ایران به کشوری پیشرفته، قدرتمند، شریف - شریف در مقابل لئیم و پلید که بعضی از کشورها و بعضی از قدرت‌ها هستند - صاحب حرف نو در مسائل بشری و در مسائل بین‌المللی ... و دارای عزت ... و سرشار از معنویت و ایمان ... و برافرازندهٔ پرچم تمدن نوین اسلامی. ما یک چنین کشوری می‌خواهیم؛ هدف این است.^۲

چیزی که برای ما لازم است، این است که خود ما در نقطهٔ تحقق آرمان‌های اسلامی قرار گیریم. آن کار و آن تعلیم، با آن نیت، با آن احساس و آن غیرت انجام گیرد، تا در آیندهٔ نزدیک، ان شاء الله کشور در موضعی قرار گیرد که «لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون». همانی شود که خدا برای شما ملت بزرگ اراده کرده است، خواسته است و ان شاء الله مقدر فرموده است.^۳

جوان، دانشجو و عنصر انقلابی نسبتش با آرمان‌های انقلاب چیست؟ بنده معتقدم که آرمان‌های انقلاب - که چهارچوب‌هایش مشخص است، بنده هم بعضی‌ها را تصریح خواهم کرد و اسم خواهم آورد - بدون نیرو و نشاط و جسارت جوانی، قابل تعقیب و قابل دسترسی نیست. نسبت شما با آرمان‌ها، این چنین نسبتی است. عقیدهٔ من این است که اگر چنان‌چه نیروی جوانی، یعنی قدرت فکری و بدنی، و اگر نشاط و روحیه و حالت تحرک، و همچنین جسارت، یعنی خط‌شکنی‌ها، که در جوان‌ها به‌عنوان خصیصه وجود دارد، نباشد، ما به آرمان‌ها دست پیدا نخواهیم کرد. لذا جوان‌ها در زمینهٔ دسترسی به آرمان‌ها و تحقق آرمان‌های انقلاب و آرمان‌های اسلامی، دارای مسئولیت‌های بزرگی هستند و کارآمدی بسیار بالایی هم دارند.^۴

به نظر من فعال دانشجویی آرمان‌خواه که واقعیت‌ها را هم می‌شناسد، هرگز نباید در هیچ شرائطی احساس انفعال و بن‌بست کند. یعنی نباید از آرمان‌خواهی دست برداشت؛ نه در هنگام پیروزی‌های شیرین، نه در هنگام هزیمت‌های تلخ. ما در عرصهٔ دفاع مقدس پیروزی‌های بزرگی داشتیم، هزیمت‌های تلخی هم داشتیم. امام (رضوان الله علیه) سفارش می‌کردند و می‌گفتند: نگویید شکست، بگویید عدم الفتح. یک جا پیروزی نصیب انسان می‌شود، یک جا هم پیروزی نصیب انسان نمی‌شود؛ چه اهمیتی دارد؟ بعضی‌ها هستند که اگر چنان‌چه جریان کار بر وفق مرادشان پیش آمد و به نقطهٔ مورد نظر خودشان رسیدند، از دنبال کردن آرمان‌ها دست می‌کشند؛ این خطا است. «فاذا فرغت فانصب» قرآن به ما می‌گوید: وقتی این کار را تمام کردی، این تلاش را تمام کردی، تازه خودت را آماده کن، بایست برای ادامهٔ کار. بعضی آن‌جورند - این

۱. ۹۱/۷/۲۲ - بیانات در اجتماع مردم اسفراین

۲. ۹۵/۷/۲۸ - بیانات در دیدار نخبگان علمی جوان

۳. ۷۳/۲/۱۳ - بیانات در دیدار جمعی از کارگران و معلمان

۴. ۹۲/۵/۶ - بیانات در دیدار دانشجویان

اشتباه است - بعضی هم به عکس؛ اگر آن چه که پیش می‌آید، بر طبق خواست آن‌ها نبود، بر وفق مراد آن‌ها نبود، دچار یأس و انفعال و شکست می‌شوند؛ این هم غلط است؛ هر دو غلط است. اصلاً بن‌بستی وجود ندارد در آرمان‌خواهی صحیح و واقع‌بینانه. وقتی انسان واقعیت‌ها را ملاحظه کند، هیچ چیز به نظرش غیر قابل پیش‌بینی نمی‌آید. توقع من از عزیزان دانشجوی این است که همواره دنبال آرمان‌ها باشند؛ چه در آن مواردی که حادثه‌ای که پیش می‌آید، طبق دلخواه شما است، چه در آن جایی که حادثه‌ای که پیش می‌آید، طبق دلخواه شما نیست؛ آرمان‌گرایی را با نگاه به واقعیت‌ها از دست ندهید و دنبال کنید.^۱

بنابراین هیچ شگفتی نباید داشت از این که برقی از گوشه‌ای بجهد؛ همچنانی که همه تمدن‌های عالم به وجود آمده‌اند، یک فکر نو، یک پیشنهاد نو برای بشریت مطرح شود و بر اساس آن فکر، یک نظام سیاسی در گوشه‌ای از دنیا بتواند یک ملت را گرد هم جمع کند؛ آن ملت ایستادگی کند؛ آن مردم به شرایط لازمی که خواهم گفت، عمل کنند؛ زبندگان و نخبگان و خواص جامعه نقش‌های خود را پیدا کنند و طبق آن عمل کنند. لذا هیچ بُعدی ندارد - بلکه نتیجه‌ای حتمی است - که این تمدن مثل همه تمدن‌های دیگر رشد خواهد کرد؛ مثل خورشیدی که به تدریج بالا می‌آید و به وسط السماء می‌رسد، اشعه و انوار خود را به نقاط مختلف دنیا خواهد تابانید. بنابراین، این نظام اسلامی، نظامی است که یک خط حرکت معقول و منطقی برای خود تصویر کرده است. ... این خط اگر با جدیت، با پشتکار، با شناخت آن چه که لازم است، با عمل به آن چه که وظیفه است، ادامه پیدا کند، سرنوشت حتمی عبارت است از این که تمدن اسلامی یک بار دیگر بر مجموعه عظیمی از دنیا، پرتو خود را بگستراند.^۲

جوان‌ها! بدانید، بدون هیچ‌گونه تردیدی آینده روشن و امیدبخش این کشور و این نظام متعلق به شما است؛ شما خواهید توانست کشورتان و ملتتان را به اوج افتخار برسانید؛ شما به توفیق الهی خواهید توانست الگو و نمونه کامل تمدن نوین اسلامی را در این آب و خاک تشکیل بدهید؛ برای این که بتوانید این وظائف بزرگ را انجام بدهید، بایستی دین را، تقوا را، عفت را، پاکیزگی روحی را در میان خودتان هرچه بیشتر ترویج کنید و تقویت کنید. جوان امروز احتیاج دارد به دین، به تقوا، به علم، به نشاط کار، به امانت، به عفت، به [انجام] خدمات اجتماعی و به ورزش؛ این‌ها خصوصیات است که جوان امروز به آن احتیاج دارد و شما عزیزان بسیجی من ان شاء الله توفیق انجام این کار را داشته باشید.^۳

انقلاب اسلامی تواناست. آن قدرتی و ظرفیتی و انرژی متراکمی که در انقلاب اسلامی وجود دارد، این توانایی را دارد که همه این موانعی را که من گفتم و بسیاری‌اش را هم نگفتم، از سر راه بردارد و آن تمدن ممتاز برجسته متعالی باشکوه اسلامی را جلوی چشم همه دنیا برقرار کند؛ و این در زمان شما خواهد بود، ان شاء الله به دست شما خواهد بود، با همت شما خواهد بود. هر چه می‌توانید، خودتان را از لحاظ علم و عمل و تزکیه و تقویت روح و تقویت جسم - همان طوری که بارها عرض شده - آماده کنید و ان شاء الله این بار سنگین را به دوش بگیرید.^۴

۱. ۹۲/۵/۶ - بیانات در دیدار دانشجویان

۲. ۷۹/۷/۱۴ - بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه

۳. ۹۲/۸/۲۹ - بیانات در دیدار پنجاه هزار فرمانده بسیج سراسر کشور

۴. ۹۱/۷/۲۳ - بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی

وقتی که ملت ایران توانست خود را به آن نقطه‌ای برساند که بتواند به‌عنوان یک ملت مُسلم به معنای حقیقی کلمه خود را به دنیا نشان بدهد، این بزرگ‌ترین تبلیغ اسلام است؛ ملت‌های دیگر هم روانه همین طرف خواهند شد و تشکیل امت بزرگ اسلامی که مایه عزت و مایه ترویج اسلام در سراسر جهان است، اتفاق خواهد افتاد؛ آن مدنیّت اسلامی که انتظارش را داریم که بتواند بر مدنیّت مادی گمراه‌کننده و فاسد غربی غلبه پیدا کند، آن روز تحقق پیدا خواهد کرد؛ مقدمه‌اش این‌جا است؛ مقدمه‌اش این است که ما ملت ایران بتوانیم به سمت الگو شدن پیش برویم. خب، همه باید همت کنند؛ هم مسئولین باید همت کنند، هم آحاد مردم باید همت کنند. این قضیه هم قضیه یک‌سال و دوسال نیست، قضیه بلندمدت است؛ زمان می‌برد؛ کما این‌که در تمدن اسلامی [اگر] شما نگاه کنید، می‌بینید اوج تمدن اسلامی در قرن‌های چهارم و پنجم است که از لحاظ علمی سرآمد است و بزرگان علما، محققین، فلاسفه، دانشمندان مادی در دنیای اسلام به وجود آمدند که دنیا را توانستند پیش ببرند که بسیاری از این پیشرفت‌های امروز غربی‌ها مرهون آن حرکت است. خب، امروز البته سرعت ما بیشتر خواهد بود، ما سریع‌تر ان شاء الله به آن نتیجه خواهیم رسید، لکن بالاخره زمان‌بر است.^۱

این انقلاب بیش از ادعا، آرمان‌هایی داشت. انقلاب نیامده بود که برای مردم ایران پاسخگویی کند. انقلاب، انقلاب خود مردم بود. مردم برای تحقق آرمان‌هایی انقلاب کردند. این آرمان‌ها عبارت بود از ساختن یک ایران آباد و آزاد، داشتن مردم آگاه و برخوردار از عدالت اجتماعی، نجات از وابستگی و عقب‌ماندگی علمی و استبداد و قهری که آن روز بر این مملکت حکم فرما بود. می‌پرسید ما چقدر به این اهداف رسیده‌ایم؛ من عرض می‌کنم که تحقق این اهداف، تدریجی است؛ چیزهایی است که باید برای آن تلاش و مجاهدت کرد و قدم به قدم پیش رفت. نظام اسلامی، یک نظام پیش‌ساخته - مثل خانه‌های پیش‌ساخته - نیست؛ نظامی است که باید آجر آجر و سنگ سنگ روی هم چید و آن را بالا برد. من به شدت توصیه می‌کنم که نگذارید این روحیه پراکنجی و این شور و هیجان و میل به آرمان‌ها در شما اندکی کاهش پیدا کند.^۲

پیشرفت، مستلزم تحول مطلوب نفوس انسانی و هنجارها و سازوکارهای اجتماعی است و لذا امری تدریجی و طولانی و وابسته به ایمان و عزم و تلاش ملی و صبر و مداومت همگانی و از همه برتر، تفضلات الهی است که به حول و قوه کبریایی‌اش ان شاء الله در تداوم انقلاب اسلامی به این ملت عنایت خواهد فرمود.^۳

انقلاب اسلامی به وجود آمد تا به ملت ایران، حیات طیبه بدهد. ... از یک طرف بازوانِ فعال و گام استوار در راه سازندگی علمی و عملی؛ از یک طرف دل‌خاشع و خاضع در مقابل پروردگار و توجه و توسل به خدای متعال و استمداد از اولیای مطهر و معصومش؛ به‌خصوص حضرت بقیة الله الاعظم (أرواحنا فداه). این خواهد توانست همان حیات طیبه‌ای را که قرآن وعده کرده است و انقلاب برای آن است، ان شاء الله برای شما مردم به ارمغان آورد.^۴

امت اسلامی با همه ابغاض خود در قالب ملت‌ها و کشورها، باید به جایگاه تمدنی مطلوب قرآن دست یابد. ... نگاه اجتهادی و عالمانه به عرصه‌های گوناگون، از علوم انسانی تا نظام تعلیم و تربیت رسمی، و از اقتصاد و بانکداری تا تولید

۱. ۹۵/۵/۱۱ - بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم

۲. ۷۹/۱۲/۲۲ - بیانات در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر

۳. بخشی از متن فراخوان رهبر انقلاب برای تکمیل و ارتقای الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت

۴. ۷۴/۷/۲۲ - بیانات در دیدار مردم ساری

فنی و فناوری، و از رسانه‌های مدرن تا هنر و سینما، و تا روابط بین‌الملل و غیره و غیره، همه از لوازم این تمدن‌سازی است. تجربه نشان داده است که این‌ها همه، کارهای ممکن و در دسترس توانایی‌های جوامع ما است. نباید با نگاه شتاب‌زده یا بدبینانه به این چشم‌انداز نگریم. بدبینی به توانایی‌های خود، کفران نعمت الهی است؛ و غفلت از امداد الهی و کمک سنت‌های آفرینش، فرو لغزیدن به ورطه: «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوَاءِ» است.^۱

[راه برافراختن پرچم تمدن نوین اسلامی چیست؟] راهش تربیت نسلی است با یک خصوصیتی که آن خصوصیات این‌ها است؛ یک نسلی باید به وجود بیاید شجاع، باسواد، متدین، دارای ابتکار، پیش‌گام، خودباور، غیور؛ - البته خوشبختانه ما امروز در نسل جوان بسیاری از این خصوصیات را داریم اما این بایستی گسترش پیدا کند - چنین نسلی لازم داریم. بایستی ایمان داشته باشد، سواد داشته باشد، غیرت داشته باشد، شجاعت داشته باشد، خودباوری داشته باشد، انگیزه کافی برای حرکت داشته باشد، توان جسمی و فکری حرکت داشته باشد، هدف را در نظر بگیرد، چشم را به اهداف دور متوجه بکند و به تعبیر امیرالمؤمنین «أَعْرِ اللّٰهَ جُمُوعَتَكَ»؛ زندگی خودش و وجود خودش را بگذارد در راه این هدف و با جدیت حرکت کند؛ در یک کلمه یعنی یک موجود انقلابی؛ معنای انقلابی این است. بعضی‌ها از روی دشمنی، انقلابی را بد معنا می‌کنند. انقلابی را به معنای بی‌سواد، بی‌توجه، بی‌انضباط [می‌دانند]؛ نخیر، اتفاقاً درست بعکس است. انقلابی یعنی دارای سواد، دارای انضباط، دارای تدین، دارای حرکت، دارای عقل، خردمند. ما یک چنین نسلی لازم داریم. این نسل، نسل جوان ما است. سرمایه این حرکت، این نسل است و موتور محرکه این حرکت هم نخبگان جوانند؛ نخبگان این جوری هستند. شماها موتور محرکید. اگر شما خوب کار کردید، این نسل جوان در همین جهتی که عرض کردم، حرکت خواهد کرد. علت این‌که بنده به نخبگان اهمیت می‌دهم و وجود آن‌ها را قدر می‌دانم این‌ها است. نخبه ارزش دارد.^۲

اگر در محیط اجتماعی ما گفتمانی به وجود بیاید که ناظر به رفع آسیب‌ها در این زمینه باشد، می‌توان مطمئن بود با نشاطی که نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران دارند، با استعدادی که وجود دارد، ما در این بخش پیشرفت‌های خوبی خواهیم کرد؛ آن وقت درخشندگی ملت ایران در دنیا و گسترش اندیشه اسلامی ملت ایران و انقلاب اسلامی ایران در دنیا آسان‌تر خواهد شد. باید آسیب‌شناسی کنید و بعد علاج کنید. نخبگان موظفند، حوزه موظف است، دانشگاه موظف است، رسانه‌ها موظفند، تربیون‌دارها موظفند؛ مدیران بسیاری از دستگاه‌ها، بخصوص دستگاه‌هایی که با فرهنگ و تربیت و تعلیم سروکار دارند، موظفند؛ کسانی که برای دانشگاه‌ها یا برای مدارس برنامه‌ریزی آموزشی می‌کنند، در این زمینه موظفند؛ کسانی که سرفصل‌های آموزشی را برای کتاب‌های درسی تعیین می‌کنند، موظفند. این‌ها همه یک وظیفه‌ای است بر دوش همه. باید ما همگی به خودمان نهیب بزنیم. در این زمینه باید کار کنیم، حرکت کنیم.^۳

۱۳. «رهبر» نتیجه آرمان‌خواهی و خروجی درخشان آن را نیز مورد اشاره قرار داده و از این طریق بر ضرورت آن تأکید می‌کند:

۱. ۹۲/۲/۹ - بیانات در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی

۲. ۹۵/۷/۱۸ - بیانات در دیدار نخبگان علمی جوان

۳. ۹۱/۷/۲۳ - بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی

آن افسر جوانی که صاحب زن و دو بچه است و پدر و مادر آرزومندی دارد که دوست می‌داشتند بچه آن‌ها لباس افسری بپوشد و به او نگاه کنند و لذت ببرند، همچنین وسیله آسایش و رفاه او در حد معقولی فراهم بوده است، به جبهه جنگ می‌رود و فرمانده گردان می‌شود؛ گذشت شب و روز و هفته و ماه را نمی‌شناسد و به گرد و غبار و گرسنگی و تشنگی و جیره جنگی فکر نمی‌کند و همه این‌ها را با آغوش باز می‌پذیرد. صدمبار گلوله توپ جلوی پایش، پشت سرش، پشت چادرش و پشت سنگرش منفجر می‌شود، ولی از حضور در جبهه پشیمان نمی‌شود و حتی به زندگی راحت در تهران یا شهرستان هم متمایل نمی‌گردد. بعد هم در یک عملیات که احساس می‌کند نیروهای او احتیاج به تقویت روحی دارند، بلند می‌شود و تفنگش را برمی‌دارد و راه می‌افتد و در کنار نیروهایش، علیه دشمن می‌جنگد و همان‌جا هم به شهادت می‌رسد. اگر این شخص، آن جهان‌بینی و آرمان را نداشته باشد، این کار را نمی‌کند. پدر و مادر او، به جای این‌که گریه کنند و اشک بریزند و پیش من و یا دیگران بروند و گله و شکوه کنند و نوازش بطلبند، مقاوم می‌ایستند و سینه خود را سپر می‌کنند و در شهادت پسر رشید و جوان و امید زندگیشان، شیرینی پخش می‌کنند؛ بعد هم می‌گویند اگر پسرهای دیگری هم داشته باشند، به جبهه می‌فرستند! فقط با آرمان‌های امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) است که چنین افرادی با این‌گونه جهان‌بینی و عمل پیدا می‌شوند و بدون آن اصلاً امکان ندارد. امروز آرمان‌ها و آرزوهای امام، از هر چیز دیگر زنده‌تر است؛ دنیا هم از آن‌ها می‌ترسد. خیرگزاری‌های جهان و محافل تحلیل‌گر سیاسی، ایران را زیر ذره‌بین گذاشته‌اند و لحظه‌به‌لحظه تحلیلی را منتشر می‌کنند. آن‌ها به دروغ می‌گویند رهبر جدید چنین و چنان خواهد کرد؛ بعد که دیدند آن‌گونه نشد و راه و هدف ما، راه و هدف امام است و توصیه‌های او را به کار می‌بندیم و همواره او را معلم خود می‌دانیم، لحن گفتارشان عوض شد! آن‌ها از شخص امام، به خاطر آن آرمان‌ها می‌ترسند. ما همان راهی را که آن بزرگوار رفت، ادامه خواهیم داد؛ زیرا برتر و والاتر و شیرین‌تر و مقدس‌تر و شایسته‌تر از آرمان‌های او سراغ نداریم.^۱

۱۴. «رهبر» به منظور باورپذیری و عینی شدن بحث، نمونه‌هایی از غلبه بر واقعیت‌ها و موفقیت در مسیر آرمان‌خواهی را یادآوری می‌کند:

کسانی که در گذشته‌ای نه‌چندان دور آیه یأس می‌خواندند و نه تنها اسلام و مسلمین بلکه اساس معنویت و دین‌داری را در برابر هجوم تمدن غرب، از دست‌رفته می‌پنداشتند، امروز سر بر افراشتن اسلام و تجدید حیات قرآن و اسلام و متقابلاً ضعف و زوال تدریجی آن مهاجمان را به چشم می‌بینند و با زبان و دل تصدیق می‌کنند. من با اطمینان کامل می‌گویم: این هنوز آغاز کار است و تحقق کامل وعده الهی یعنی پیروزی حق بر باطل و بازسازی امت قرآن و تمدن نوین اسلامی در راه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». نشانه این وعده تخلف‌ناپذیر در اولین و مهم‌ترین مرحله، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و بنای بلندآوازه نظام اسلامی بود که ایران را به پایگاه مستحکمی برای اندیشه حاکمیت و تمدن اسلامی تبدیل کرد. سر بر آوردن این پدیده معجزآسا، درست در اوج هیاهوی مادی‌گری و اسلام‌ستیزی چپ و راست فکری و سیاسی و آن‌گاه مقاومت و استحکام آن در برابر ضربات سیاسی و نظامی و اقتصادی و تبلیغاتی که از همه سو نواخته می‌شد، در دنیای اسلام امیدی تازه

۱. ۶۸/۳/۱۸ - بیانات در مراسم بیعت جمعی از نیروهای نظامی

برانگیخت و شوری در دل‌ها پدید آورد. هرچه زمان گذشته، این استحکام - به حول و قوه الهی - بیشتر و آن امید ریشه‌دارتر شده است. در طول سه دهه‌ای که بر این ماجرا می‌گذرد، خاورمیانه و کشورهای مسلمان آسیا و آفریقا، صحنه این هم‌آوردی پیروزمندانه است.^۱

توقع من از عزیزان دانشجو این است که همواره دنبال آرمان‌ها باشند؛ چه در آن مواردی که حادثه‌ای که پیش می‌آید، طبق دلخواه شما است، چه در آن جایی که حادثه‌ای که پیش می‌آید، طبق دلخواه شما نیست؛ آرمان‌گرایی را با نگاه به واقعیت‌ها از دست ندهید و دنبال کنید. در اصل انقلاب همین جور بود، در جنگ همین جور بود؛ در حوادث گوناگونی هم که در این سال‌ها پیش آمده، همیشه همین جور بوده است. بعضی‌ها در قبال حوادث گوناگون، موضعگیری‌ها و موقعیت‌های روحی و معنوی و فکریشان، متناسب با آنچه که لازمه آرمان‌خواهی است، نیست.^۲

۱۵. بر خلاف کسانی که تصویر مثبت و امیدوارکننده‌ای از شرایط فعلی جامعه ارائه نمی‌دهند، «رهبر» بر پیشرفت، موفقیت، توفیق، توانمندی، الگو بودن، صحت جهت‌گیری‌ها و اقتدار ایران اسلامی در وضعیت موجود تأکید داشته و آن را یکی از واقعیت‌های غیرقابل انکار می‌داند:

جان کلام من در صحبت امروز عبارت است از: اول عظمت ایران، دوم اقتدار جمهوری اسلامی و سوم شکست‌ناپذیری ملت ایران. این‌ها رجزخوانی نیست، شعار محض نیست، سخن توخالی مثل بعضی از شعارها و حرف‌هایی که بعضی دیگر می‌زنند نیست؛ این‌ها واقعیاتی است که دشمنان ملت ایران آرزو می‌کنند که ما این‌ها را ندانیم یا از آن‌ها غفلت کنیم و گمان دیگری در مورد خودمان و کشورمان و ملتمان ببریم؛ ولی این حقایق واضح‌تر از این است که کسی بتواند آن‌ها را انکار کند.^۳

انقلاب اسلامی ایران همانند شجره طیبه‌ای است که میوه‌های ایستادگی سی و دو ساله آن به صورت عزت ملت، سربلندی سیاسی نظام اسلامی، پیشرفت‌ها و نوآوری‌ها در عرصه‌های مختلف علمی و اقتصادی، و کوتاه نیامدن در مقابل قدرت‌های زورگو، تداوم پیدا کرده و اکنون به الگویی برای ملت‌های منطقه تبدیل شده است.^۴

علی‌رغم آن‌چه دشمنان ما می‌خواستند و امروز تبلیغ می‌کنند، ما پیشرفت کرده‌ایم. معنای این پیشرفت‌ها این نیست که ما به هدف‌های خود رسیده‌ایم. من بارها گفته‌ام، الآن هم می‌گوییم: بنده به عنوان یک طلبه انقلابی معتقد به اسلام و انقلاب، اعتقاد این است که در بسیاری از اهداف خود هنوز در نیمه راه هستیم. ما عدالت اجتماعی و بنیان‌کنی فقر و آبادسازی همه‌جانبه کشور را می‌خواستیم؛ اما هنوز به آن مقاصد نرسیده‌ایم و در وسط راه هستیم؛ در عین حال حرکت کرده‌ایم و جلو آمده‌ایم و بخش مهمی از راه را پیش رفته‌ایم. این کارها را انقلاب و نظام اسلامی کرد.^۵

۱. ۸۷/۹/۱۷ - پیام به کنگره عظیم حج

۲. ۹۲/۵/۶ - بیانات در دیدار دانشجویان

۳. ۹۷/۷/۱۲ - بیانات در همایش ده‌هزار نفری «خدمت بسیجیان» در ورزشگاه آزادی

۴. ۹۰/۱/۱۴ - دیدار فرماندهان ارشد نظامی جمهوری اسلامی ایران با فرمانده کل قوا

۵. ۸۲/۱۱/۲۴ - بیانات در خطبه‌های نماز جمعه

۱۶. بر خلاف کسانی که دچار خلط بین واقع بینی و واقع سازی هستند، «رهبر» واقع بینی را غیر از واقع سازی و تمرکز بر واقعیت‌های تلخ دانسته و نسبت به هم‌نوایی با دشمن و همراهی با راهبرد او در راستای تحریف واقعیت‌ها و تضعیف روحیه اهل حق هشدار می‌دهد:

آرمان‌ها با نگاه به واقعیت‌ها است که قابل تحقق خواهند بود. اما واقعیت را ببینیم، نه آن‌چه که با شگردهای دشمنانه، به عنوان واقعیت به ما القاء می‌شود.^۱

[می‌خواهند] باورهای این مردم را عوض کنند؛ هدف جنگ نرم، تغییر باورها است. باورها مثل چه چیزهایی؟ ... باور به آینده؛ امید به آینده، باور به آینده، این که ما بالأخره این جور خواهیم شد؛ این خواهیم شد؛ این‌ها خیلی مهم است. بنده بنشینم به مخاطب - که قبول هم می‌کنند - بگویم شما باید کاری کنید که پنجاه سال دیگر، چهل سال دیگر، هرکس بخواهد به پیشرفت‌های علمی دست اول دست پیدا کند، ناچار باشد زبان فارسی یاد بگیرد؛ این یک آینده است، یک آینده مشعشع است؛ این را جوان قبول می‌کند، می‌پذیرد، فکر می‌کند این کار شدنی است که واقعاً شدنی است، قطعاً شدنی است؛ [می‌خواهند] این باور به آینده را تغییر بدهند؛ [که] آقا فایده ندارد، آقا بی‌خودی حرکت می‌کنید.^۲

راه جلوگیری از فریب و اغوای دشمنِ نخبگی کشور، عبارت است از تقویت هویت ملی و تقویت آرمان‌خواهی در مجموعه نخبه‌ها. هویت ملی باید در مجموعه نخبه کشور تقویت بشود، باید احساس کنند که ایرانی مسلمانند، باید افتخار کنند به این که ایرانی مسلمانند؛ این باید در آن‌ها تقویت بشود؛ باید افتخار کنند که تتمه و دنباله یک تاریخ بسیار شرافتمندانه و باارزشند؛ دانش ما یک روز دنیا را در تصرف داشته، فلسفه ما یک روز برترین فلسفه در دنیا بوده، دانشمندان ما، حقوق ما، فقه ما همین جور؛ ما دنباله آن تاریخ هستیم. البته انقطاع پیدا شده - گفتم که اقللاً دوست سال انقطاع حاصل شد - لکن بعد از پیروزی انقلاب، آن حرکت عظیم تاریخی ادامه پیدا کرده و با همه مشکلات و با همه کارشکنی‌ها پیشرفت کرده‌ایم. افتخار باید بکنیم؛ هویت ملی و آرمان‌ها. بار سنگینی بر دوش شما نخبه‌ها است. استعداد شما و نخبگی شما به شما مسئولیت می‌دهد؛ البته این مسئولیت مثل همه مسئولیت‌ها، مایه شرف و افتخار و عزت دنیا و آخرت است؛ هم در دنیا، هم در آخرت ان شاء الله سربلند خواهید بود. بدانید! یکی از کارهای دشمن، آرمان‌زدایی است، هویت‌زدایی است؛ این یکی از کارها است؛ متوجه این نقطه تهاجم دشمن باشید. ... با آن امکانات وسیع، مهم‌ترین کاری که دشمن می‌خواهد بکند تصویرسازی غلط از وضع کشور است؛ نه فقط برای اغوای افکار عمومی دنیا بلکه حتی برای اغوای افکار عمومی داخل خود کشور؛ حتی داخل خود کشور! یعنی حرف می‌زنند برای این که بنده و جنابعالی که خودمان در این فضا داریم تنفس می‌کنیم، چیز دیگری فرض کنیم غیر از آن واقعیتی که وجود دارد. خوب، این جنگ وجود دارد دیگر؛ اگر نتوانیم ما در این جنگ سهم ایفا کنیم، نخبه نتواند سهم ایفا کند، وظیفه‌اش را انجام ندهد. ... من یک چیزهایی راجع به مسائل کشور نوشته بودم که خلاصه‌اش در یک کلمه این است که دشمن می‌خواهد تصویر غلط و زشتی از کشور ارائه بدهد؛ این درست عکس واقعیت است. کشور از جهات مختلف، تصویر دلنشین و زیبایی دارد؛ از همه جهت؛ حالا چهار صباح قیمت ارز بالا می‌رود، پایین می‌آید، مشکلات معیشتی برای مردم پیش می‌آید، این‌ها هست، این‌ها را میدانیم،

۱. ۹۲/۵/۶ - بیانات در دیدار دانشجویان

۲. به نقل از کتاب روشنای آینده

اما آن تصویری که دشمن می‌خواهد القا کند و تحمیل کند، به کوری چشم او وجود ندارد، [بلکه] عکس آن تصویر وجود دارد.^۱

اگر این ملتی که با نیروی ایمان و با شجاعت ناشی از ایمان توانسته کار بزرگی را انجام دهد، یک دشمن داشته باشد، این دشمن چه کار می‌کند؟ خودتان فکر کنید. راه غلبه دشمن بر چنین ملتی چیست؟ راه غلبه دشمن این است که این عامل معنوی را از این ملت بگیرد. این دشمن می‌داند که تا وقتی در این مردم، همان روحیه ایمان - آن اخلاص ایمانی، آن شجاعت ایمانی، آن دل‌بستگی به هدف‌ها - باشد، این ملت قابل دسترسی نیست. چه کار باید بکند؟ باید تلاش کند تا ایمان را در آن‌ها ضعیف کند؛ آرمان‌های الهی را در ذهن آن‌ها کمرنگ کند؛ میان آن‌ها و آن آرزوهای بزرگ فاصله بیندازد. این کار هم با شمشیر و با ابزار مدرن و فوق مدرن نمی‌شود؛ این کار با تبلیغات می‌شود. از بعد از جنگ، بلکه در اثنای جنگ، این تبلیغات دشمن شروع شده است و تا امروز ادامه دارد. من عرض می‌کنم، هر کس که به سرنوشت این ملت و این کشور علاقه‌مند است، باید در راه تقویت ایمان این ملت، در راه تقویت ایمان جوانان، در راه تقویت تدین جوانان و در راه تقویت پیوند جوانان با آرمان‌های اسلامی مجاهدت کند. هر کس که ضد این عمل کند، به سرنوشت این ملت علاقه‌مند نیست؛ یا جزو نیروی دشمن است، یا فریب خورده است. این جاست که وظیفه آگاهان و روشنفکران و گویندگان و نویسندگان و مسئولان و هر عنصر از عناصری که می‌تواند بر روی ذهن مردم اثر بگذارد، روشن می‌شود. دشمن از ایمان و از غیرت دینی مردم سیلی خورده است؛ او حق دارد که با غیرت دینی دشمن باشد؛ اما دوست نباید به او کمک کند. آن کسانی که به عزت ایران اسلامی علاقه‌مندند، باید تلاش کنند که روزبه‌روز بر غیرت دینی مردم و جوانان و پابندی آنان بیفزایند.^۲

یک «می‌توانیم» ای را ملت ما گفته؛ نگذارید این «می‌توانیم» تبدیل بشود به عکس آن. گفتند ما می‌توانیم به قلّه‌های رفیع علمی برسیم؛ می‌توانیم مرجع علمی جهان بشویم؛ می‌توانیم خودمان را از حقارت علمی نجات بدهیم، که امروز نجات دادند و دشمنان ما، مخالفین ما دارند اعتراف می‌کنند که ایران به دانش دست یافته؛ نه فقط در زمینه هسته‌ای، در زمینه‌های دیگر هم همین را دارند می‌گویند و اعتراف می‌کنند. این «می‌توانیم» را که در روح این جوان‌های ما دارد جَولان می‌کند، نگذارید از بین برود؛ شما هم بگویند می‌توانیم و دنبال کنید این می‌توانیم را. ما می‌توانیم تمدن نوین اسلامی را برپا کنیم و دنیایی بسازیم که سرشار باشد از معنویت و با کمک معنویت و هدایت معنویت راه برود؛ این کارها را می‌توانیم انجام بدهیم، که به توفیق الهی هم [این کار را] می‌کنیم.^۳

۱۷. بر خلاف کسانی که فقه را دانشی حداقلی دانسته و رجوع به فقهاء را یک حکم ثانوی می‌دانند، «رهبر» با تأکید بر ظرفیت‌های «فقه» و ضرورت نگاه جامع به آن، از این دانش با عنوان «نرم‌افزار اداره جامعه» یاد می‌کند:

فقهی که ما تا کنون در این چند قرن درست کردیم، یک فقه متین و محکم و بتون آرمه است.^۴

۱. ۹۷/۷/۲۵ - بیانات در دیدار نخبگان و استعدادهای برتر علمی

۲. ۷۸/۳/۳ - بیانات در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا

۳. ۹۲/۹/۱۹ - بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی

۴. ۶۴/۸/۲۹ - بیانات در دیدار علما و روحانیون زنجان

ما اگر بخواهیم آن چه را که باید عمل بشود، در یک جمله خلاصه کنیم، آن یک جمله عبارت از فقه اسلامی است. ما باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم. فقه اسلامی، فقط طهارت و نجاسات و عبادات که نیست؛ فقه اسلامی مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همه جوانب زندگی انسان است؛ فردیاً، اجتماعیاً، سیاسیاً، عبادیاً، نظامیاً و اقتصادياً؛ فقه الله الأكبر این است. آن چیزی که زندگی انسان را اداره می کند - یعنی ذهن و مغز و دل و جان و آداب زندگی و ارتباطات اجتماعی و ارتباطات سیاسی و وضع معیشتی و ارتباطات خارجی - فقه است.^۱

۱۸. بر خلاف کسانی که با تکیه بر ناکارآمدی فقه موجود و تأکید بر عدم امکان دستیابی به آرمان‌ها، به تبعیت از عرف دنیا و پیروی از مصلحت توصیه می کنند، «رهبر» با تأکید بر ضرورت اداره جامعه با استفاده از آموزه‌های دینی، پسند دنیا و مصلحت توهمی را ملاک نمی داند:

حکومت اسلامی و ولایت فقیه‌ی که امام آوردند و ابتکار و مطرح کردند به همان معنای حکومت اسلامی است؛ یعنی حکومت اسلام، حکومت دین و حکومت شریعت، به همین معنا فهمیده شود. ممکن است فقها و فضلاء ما تلاش کنند و فقهی را که در اختیار ماست و ضعف‌ها و کمبودهای فراوانی هم دارد، پالایش کنند. این بحث دیگری است؛ این کار را بکنند؛ اما چیزی که باید مطرح باشد - و نظر امام قطعاً این بود - این است که ملئ فضای جامعه، با شریعت و فقه و احکام و عمل اسلامی پُر شود. ایشان غیر از این را در هیچ موردی قبول نداشتند. من یک وقت درباره ولایت فقیه با ایشان صحبت می کردم؛ گفتم قبل از انقلاب، ما با بعضی از فضلاء و دوستان بحث داشتیم؛ بعضی‌ها می گفتند اسلام شیوه خاصی در باب اقتصاد ندارد. هر شیوه‌ای که بتواند آرمان‌های اسلامی - مثلاً عدالت - را تأمین کند، اسلامی است؛ ولی عقیده ما این بود که نه، اسلام خطوطی معین کرده و شیوه‌ای بنا نهاده و چارچوبی برای اقتصاد اسلامی درست کرده و این چارچوب باید تبعیت شود. ایشان گفتند: بله، این درست است. من نمی خواهم به این قضیه استناد کنم که این حرف درست است؛ می خواهم استناد کنم که نظر امام این بود؛ یعنی ایشان به کمتر از این اصلاً قانع نمی شدند. آن جایی هم که بحث سر احکام ثانوی بود، ایشان به عنوان یک حکم اسلامی و فقهی بر آن تأکید می کردند. ایشان تا آخر هم همین طور بودند. در خصوص غنا - موسیقی - ایشان حرف جدیدی مطرح کردند. مبنای فقهی ایشان این طور بود. برای این قضیه، ایشان استناد فقهی داشتند. البته چیزی که در کتاب مکاسب گفتند، در جهاتی با این تفاوت دارد؛ اما بر اساس مبنای فقهی می گفتند؛ بر اساس ضرورت و مصلحت و پسند دنیا نبود. البته ممکن است کسی با کلیات و جزئیات این نظر موافقت نداشته باشد؛ خیلی خوب، نظر خودش است؛ لیکن نظر امام تحریف نشود.^۲

۱۹. بر خلاف کسانی که برای تحقیقات حوزوی و دروس خارج، نقش مهمی در راستای حل مشکلات کشور قائل نیستند، «رهبر» بر نقش مهم و بی بدیل حوزه در عرصه نظریه پردازی و تولید نرم افزار مورد نیاز برای حرکت به سمت «دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی» تأکید دارد:

۱. ۷۰/۱۱/۳۰ - بیانات در دیدار جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم
۲. ۷۸/۱۱/۴ - بیانات در دیدار اعضای هیأت علمی کنگره امام خمینی

ما باید الگوی پیشرفت بومی خود را متکی بر مبانی اسلامی و فرهنگ ایرانی، تعریف و ارائه کنیم. ... لازمه تحقق این موضوع، تحقیقات عمیق اسلامی و ارتباط وثیق و پیوسته با حوزه‌های علمیه و فضایی متفکر، آگاه و مسلط بر مبانی فلسفی، کلامی و فقهی است.^۱

در زمینه اقتصاد، مسائل تازه‌ای وجود دارد. مثلاً ما بانکداری اسلامی را به وجود آورده‌ایم. امروز مسائل تازه‌ای در زمینه پول و بانکداری وجود دارد؛ این‌ها را بایستی حل کرد؛ باید این‌ها را در بانکداری اسلامی - بانکداری بدون ربا - دید. کی باید این‌ها را انجام بدهد؟ فقه متکفل این چیزهاست. البته من همین‌جا عرض بکنم که نیاز ما به کرسی‌های بحث آزاد فقهی در حوزه قم - که مهمترین حوزه‌هاست - برآورده نشده است. من این را الان این‌جا عرض می‌کنم - آقایانی هم از قم این‌جا تشریف دارید - این نیاز برآورده نشده. در قم باید درس‌های خارج استدلالی قوی‌ای مخصوص فقه حکومتی وجود داشته باشد تا مسائل جدید حکومتی و چالش‌هایی را که بر سر راه حکومت قرار می‌گیرد و مسائل نو به نو را که هی برای ما دارد پیش می‌آید، از لحاظ فقهی مشخص کنند، روشن کنند، بحث کنند، بحث‌های متین فقهی انجام بگیرد؛ بعد این بحث‌ها می‌آید دست روشنفکران و نخبگان گوناگون دانشگاهی و غیر دانشگاهی، این‌ها را به فرآورده‌هایی تبدیل می‌کنند که برای افکار عموم، برای افکار دانشجویان، برای افکار ملت‌های دیگر قابل استفاده است. این کار بایستی انجام بگیرد، ما این را لازم داریم. محصول این کاوش‌های عالمانه می‌تواند در معرض استفاده ملت‌ها و نخبگان دیگر کشورها هم قرار بگیرد.^۲

در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌دهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، غیره، همه این‌ها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رائج جهان آماده و فراهم شود؛ این کار حوزه‌هاست. با اجتهاد، این کار عملی است. اگر ما این کار را نکنیم، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به حذف دین از صحنه زندگی بشر؛ به دست خودمان کمک کرده‌ایم به انزوای روحانیت. این، معنی تحول است. این حرکت نوبه‌نوی اجتهادی، اساس تحول است.^۳

تشکیل نظام اسلامی که داعیه‌دار تحقق مقررات اسلامی در همه صحنه‌های زندگی است، وظیفه‌ای استثنائی و بی‌سابقه بر دوش حوزه علمیه نهاده است و آن تحقیق و تنقیح همه مباحث فقهی است که تدوین مقررات اسلامی برای اداره هر یک از بدنه‌های نظام اسلامی بدان نیازمند است. فقه اسلام آنگاه که اداره زندگی فرد و جامعه - با آن گستردگی و پیچیدگی و تنوع را - مطمئن نظر می‌سازد، مباحثی تازه و کیفیتی ویژه می‌یابد و این همان‌طور که نظام اسلامی را از نظر مقررات و جهت‌گیری‌های مورد نیازش غنی می‌سازد، حوزه فقاقت را نیز جامعیت و غنا می‌بخشد. روی آوردن به «فقه حکومتی» و استخراج احکام الهی در همه شئون یک حکومت و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی - یعنی ملاحظه تأثیر هر

۱. دیدار اعضای شورای عالی «مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» با رهبر انقلاب ۹۵/۲/۶.

۲. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۹۰/۶/۱۷.

۳. بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم ۸۹/۷/۲۹.

حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طیبه اسلامی - امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است که نظم علمی حوزه، امید برآمدن آن را زنده می‌دارد.^۱

یکی از نقاط قوتی که باید بر روی آن زیاد تکیه کرد، گسترش اسلام در همه زمینه‌های زندگی است. این مسأله بسیار مهمی است. همین چیزی که در قانون اساسی ما وجود دارد و امروز مبنای و قرار اصلی حکومت ماست - که همه چیز از منبع اسلام سرچشمه می‌گیرد - این را باید تقویت کرد. البته تقویت این نقطه قوت، با تبلیغات و گفتن و اصرار ورزیدن و مجاهدت کردن برای این که نتوانند آن را از بین ببرند یا مخدوش کنند، تا حدود زیادی حاصل می‌شود؛ اما مجاهدت فقط این نیست. باید در میدان‌های عظیم زندگی، نظرات و فتاوی‌ای اسلام از میان آثار اسلامی گرفته شود. ما مجتهدان بزرگی داریم؛ فکرها و مغزهای فعالی داریم؛ زمینه‌های خوبی برای اجتهاد داریم؛ لذا در همه زمینه‌ها، اجتهاد باید هرچه بیشتر فعال بشود. ما امروز در بسیاری از زمینه‌ها احتیاج داریم که وارد میدان اجتهاد شویم و حکم آن‌ها را از اسلام بگیریم. باید علمای بزرگ، علمای حوزه‌ها، اعضای مجلس خبرگان و دبیرخانه خبرگان در زمینه‌های مربوط به خودش، به صورت دقیق و کاملاً عالمانه و فنی این کارها را بکنند تا کار دست نااهل نیفتد.^۲

۲۰. بر خلاف کسانی که در نفی «فلسفه و عرفان اسلامی» شهره شهرند، «رهبر» بر ضرورت توجه به «حکمت و معنویت ناب شیعی» و نقش آن در گذشته و آینده «تمدن اسلامی» تأکید دارد:

همان‌گونه که فلسفه صدرایی - که خود او به حق آن را حکمت متعالیه نامیده - در هنگام پیدایش خود، نقطه اوج فلسفه اسلامی تا زمان او و ضربه‌ای قاطع بر حملات تخریبی مشککان و فلسفه‌ستیزان دوران‌های میانه اسلامی بوده است، امروزه پس از بهره‌گیری چهارصدساله از تنقیح و تحقیق برجستگان علوم عقلی، و نقد و تبیین و تکمیل در حوزه‌های فلسفه، و ورز یافتن با دست توانای فلاسفه نامدار حوزه‌های علمی به‌ویژه در اصفهان و تهران و خراسان، نه تنها استحکام بلکه شادابی و سرزندگی مضاعفی گرفته و می‌تواند در جایگاه شایسته خود در بنای فرهنگ و تمدن بایستد و چون خورشیدی در ذهن انسان‌ها بدرخشد و فضای ذهنی را تابناک سازد. مکتب فلسفی صدرالمتألهین همچون همه فلسفه‌ها در محدوده ملیت و جغرافیا نمی‌گنجد و متعلق به همه انسان‌ها و جامعه‌ها است. همواره همه بشریت به یک چهارچوب و استخوان‌بندی متقن عقلایی برای فهم و تفسیر هستی نیازمندند. هیچ فرهنگ و تمدنی بدون چنین پایه مستحکم و قابل قبولی نمی‌تواند بشریت را به فلاح و استقامت و طمأنینه روحی برساند و زندگی او را از هدفی متعالی برخوردار سازد؛ و چنین است که به گمان ما فلسفه اسلامی به‌ویژه در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد گشت.^۳

۱. پیام به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - ۷۱/۸/۲۴.

۲. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری - ۷۹/۱۱/۲۷.

۳. پیام به کنگره بزرگداشت ملاصدرا - ۷۸/۳/۱.

ما باید الگوی پیشرفت بومی خود را متکی بر مبانی اسلامی و فرهنگ ایرانی، تعریف و ارائه کنیم. ... لازمه تحقق این موضوع، تحقیقات عمیق اسلامی و ارتباط وثیق و پیوسته با حوزه‌های علمیه و فضایل متفکر، آگاه و مسلط بر مبانی فلسفی، کلامی و فقهی است.^۱

اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از این‌ها مسئولیتی دارند. رشته فقه مسئولیاتی دارد، فلسفه هم مسئولیت‌های بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را برمی‌دارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه می‌افتد دست کسانی که شاید صلاحیت‌های لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که می‌تواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. این‌ها لازم است. در حوزه، این‌ها رشته‌های مهمی است.^۲

من همین جا عرض کنم: حوزه علمیه قم که بحمدالله در رشته فقهت - که ما هم بارها گفته‌ایم رشته اصلی در حوزه‌های علمیه ماست - پیشرفت‌های خوبی کرده است، مبدا پرچم فلسفه اسلامی را زمین بگذارد. من احساس خطر می‌کنم. فلسفه اسلامی، فلسفه بسیار والایی است. فلسفه اسلامی، آن منطق عقلانی‌ای است که می‌تواند بی‌پایگی بسیاری از تفکرات شبه فلسفی و فلسفی را روشن کند. فلسفه اسلامی، افتخار حوزه‌های علمیه است. پرچم فلسفه اسلامی، همیشه در دست حوزه‌های علمیه بوده و بیش از همه در دوران‌های اخیر، حوزه علمیه قم آن را در دست داشته است. مبدا این پرچم را زمین بگذارید. من از چند طریق هشدارهایی شنیدم که برایم قدری نگران‌کننده است. فلسفه اسلامی باید در سطوح مختلف، با شیوه‌های خوب، با کتاب‌های قوی و با استفاده از متون راقی گذشته تدریس شود.^۳

۲۱. بر خلاف کسانی که بر رویکرد «غرب‌ستیزی مطلق» تأکید داشته و یکسره بر همه مظاهر تجدد می‌تازند، «رهبر» بر ضرورت «غرب‌گزینی» و استفاده از نقاط قوت و تجربیات مثبت موجود در میراث تمدن بشری تأکید دارد:

ما باید دنبال تمدن نوین اسلامی باشیم برای بشریت؛ این تفاوت اساسی دارد با آنچه قدرت‌ها درباره بشریت فکر می‌کنند و عمل می‌کنند؛ این به معنای تصرف سرزمین‌ها نیست؛ این به معنای تجاوز به حقوق ملت‌ها نیست؛ این به معنای تحمیل اخلاق و فرهنگ خود بر دیگر ملت‌ها نیست؛ این به معنای عرضه کردن هدیه الهی به ملت‌ها است، تا ملت‌ها با اختیار خود، با انتخاب خود، با تشخیص خود راه درست را انتخاب کنند. راهی که امروز قدرت‌های جهان ملت‌ها را به آن راه کشانده‌اند، راه غلط و راه گمراهی است. این وظیفه امروز ما است. یک روزی مردم اروپا با استفاده از دانش مسلمین و فلسفه مسلمین توانستند از این دانش و فلسفه استفاده کنند و یک تمدنی را برای خودشان شالوده‌ریزی کنند. این تمدن البته تمدن مادی بود. ... امروز نوبت ما است، امروز نوبت اسلام است. وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ؛ امروز نوبت مسلمین است که با همت خود، تمدن نوین اسلامی را شالوده‌ریزی کنند. همچنان‌که اروپایی‌ها آن روز از دانش مسلمین

۱. ۹۵/۲/۶ - دیدار اعضای شورای عالی «مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» با رهبر انقلاب

۲. ۸۹/۷/۲۹ - بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم

۳. ۷۹/۷/۱۴ - بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه

استفاده کردند، از تجربه مسلمانان استفاده کردند، از فلسفه مسلمانان استفاده کردند، ما [هم] امروز از دانش جهان استفاده می‌کنیم، از ابزارهای موجود جهانی استفاده می‌کنیم برای برپا کردن تمدن اسلامی، منتها با روح اسلامی و با روح معنویت. این وظیفه امروز ما است.^۱

۲۲. بر خلاف کسانی که زمینه‌سازی برای ظهور و تحقق آن را متوقف بر آرمان‌خواهی انقلابی و تحولات تمدنی شکل گرفته در ذیل انقلاب اسلامی نمی‌دانند، «رهبر» شکل‌گیری دولت، جامعه و تمدن اسلامی را مقدمه شکل‌گیری تمدن حقیقی اسلام و ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه دانسته و بر ضرورت تلاش برای فراهم‌ساختن زمینه‌های ظهور در قالب فعالیت‌های آرمان‌خواهانه تأکید دارد:

وقتی که ملت ایران توانست خود را به آن نقطه‌ای برساند که بتواند به‌عنوان یک ملت مسلم به معنای حقیقی کلمه خود را به دنیا نشان بدهد، این بزرگ‌ترین تبلیغ اسلام است؛ ملت‌های دیگر هم روانه همین طرف خواهند شد و تشکیل امت بزرگ اسلامی که مایه عزت و مایه ترویج اسلام در سراسر جهان است، اتفاق خواهد افتاد؛ آن مدیّت اسلامی که انتظارش را داریم که بتواند بر مدیّت مادی گمراه‌کننده و فاسد غربی غلبه پیدا کند، آن روز تحقق پیدا خواهد کرد؛ مقدمه‌اش این جا است؛ مقدمه‌اش این است که ما ملت ایران بتوانیم به سمت الگو شدن پیش برویم.^۲

بزرگ‌ترین وظیفه منتظران امام زمان این است که از لحاظ معنوی و اخلاقی و عملی و پیوندهای دینی و اعتقادی و عاطفی با مؤمنین و همچنین برای پنجه درافکندن با زورگویان، خود را آماده کنند. کسانی که در دوران دفاع مقدس، سر از پا نشناخته در صفوف دفاع مقدس شرکت می‌کردند، منتظران حقیقی بودند. کسی که وقتی کشور اسلامی مورد تهدید دشمن است، آماده دفاع از ارزش‌ها و میهن اسلامی و پرچم برافراشته اسلام است، می‌تواند ادعا کند که اگر امام زمان بیاید، پشت سر آن حضرت در میدان‌های خطر قدم خواهد گذاشت. اما کسانی که در مقابل خطر، انحراف و چرب و شیرین دنیا خود را می‌بازند و زانوانشان سست می‌شود؛ کسانی که برای مطامع شخصی خود حاضر نیستند حرکتی که مطامع آن‌ها را به خطر می‌اندازد، انجام دهند؛ این‌ها چطور می‌توانند منتظر امام زمان به حساب آیند؟ کسی که در انتظار آن مصلح بزرگ است، باید در خود زمینه‌های صلاح را آماده سازد و کاری کند که بتواند برای تحقق صلاح بایستد.^۳

ما که منتظر امام زمان هستیم، باید در جهتی که حکومت امام زمان (علیه‌الاف التحیه و الثناء و عجل‌الله تعالی فرجه) تشکیل خواهد شد، زندگی امروز را در همان جهت بسازیم و بنا کنیم. البته، ما کوچک‌تر از آن هستیم که بتوانیم آن گونه بنایی را که اولیای الهی ساختند یا خواهند ساخت، بنا کنیم؛ اما باید در آن جهت تلاش و کار کنیم.^۴

درس دیگر اعتقاد به مهدویت و جشن‌های نیمه شعبان برای من و شما این است که هر چند اعتقاد به حضرت مهدی ارواحنا فداه یک آرمان والاست و در آن هیچ شکی نیست، اما نباید مسأله را فقط به جنبه آرمانی آن ختم کرد - یعنی به عنوان یک آرزو در دل، یا حداکثر در زبان، یا به صورت جشن - نه، این آرمانی است که باید به دنبال آن عمل بیاید. انتظاری

۱. ۹۴/۱۰/۸ - بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی

۲. ۹۵/۵/۱۱ - بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم

۳. ۸۱/۷/۳۰ - بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه شعبان در مصالای تهران

۴. ۸۷/۷/۲۵ - دیدار اقشار مختلف مردم در روز نیمه شعبان

که از آن سخن گفته‌اند، فقط نشستن و اشک ریختن نیست؛ انتظار به معنای این است که ما باید خود را برای سربازی امام زمان آماده کنیم. سربازی امام زمان، کار آسانی نیست. سربازی منجی بزرگی که می‌خواهد با تمام مراکز قدرت و فساد بین‌المللی مبارزه کند، احتیاج به خودسازی و آگاهی و روشن‌بینی دارد. عده‌ای این اعتقاد را وسیله‌ای برای تخدیر خود یا دیگران قرار می‌دهند؛ این غلط است. ما نباید فکر کنیم که چون امام زمان خواهد آمد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، امروز وظیفه‌ای نداریم؛ نه، بعکس، ما امروز وظیفه داریم در آن جهت حرکت کنیم تا برای ظهور آن بزرگوار آماده شویم.^۱

اگر شما ملت عزیز ما، شما جوان‌های خوش‌روحیه و پرتوان و عازم، در این راهی که دارید می‌روید، ایستادگی کنید، شک نکنید که در زمان خود، در زمان متناسب، تمام آمال و آرزوها و داعیه‌ها و شعارهای ملت ایران نه فقط نسبت به خود این کشور، بلکه نسبت به دنیای اسلام و امت اسلامی و جامعه بشری تحقق پیدا خواهد کرد. هر کاری دوره‌ای دارد، زمانی دارد؛ در زمان متناسب خود، این آرزوها تحقق پیدا خواهد کرد. ملت ایران به آن نقطه‌ای که مورد نظر اوست، به دنبال آن حرکت کرده است، اهتمام ورزیده است، خواهد رسید؛ راهش مقاومت کردن است. آن وقت چه اتفاقی می‌افتد؟ مسیر تاریخ دنیا تغییر پیدا خواهد کرد؛ مسیر تاریخ عوض خواهد شد. امروز مسیر تاریخ، مسیر ظلم است؛ مسیر سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است؛ یک عده در دنیا سلطه‌گرند، یک عده در دنیا سلطه‌پذیرند. اگر حرف شما ملت ایران پیش رفت، اگر شما توانستید پیروز شوید، به آن نقطه موعود برسید، آن وقت مسیر تاریخ عوض خواهد شد؛ زمینه ظهور ولی امر و ولی عصر (ارواحنا له الفداء) آماده خواهد شد؛ دنیا وارد یک مرحله جدیدی خواهد شد. این بسته به عزم امروز من و شماست، این بسته به معرفت امروز من و شماست.^۲

۲۳. و در نهایت، بر خلاف کسانی که امکان تحقق آرمان‌ها در شرائط فعلی را به دلایل مختلفی از جمله: حضور در عصر غیبت، سیطره مدرنیته، کارشکنی‌های دشمن یا ضعف‌های موجود در جبهه خودی منکر بوده و هیچ امیدی به نتیجه تلاش برای پیشرفت و تعالی ندارند، «رهبر» به امکان تحقق آرمان‌های الهی و توانایی ملت ایران برای دستیابی به اهداف والای اسلامی، اعتقادی راسخ داشته و با امیدواری تمام، «طلوع تمدن نوین اسلامی از مشرق ایران اسلامی» را امری قطعی می‌داند:

ما می‌توانیم تمدن نوین اسلامی را برپا کنیم و دنیایی بسازیم که سرشار باشد از معنویت و با کمک معنویت و هدایت معنویت راه برود؛ این کارها را می‌توانیم انجام بدهیم، که به توفیق الهی هم [این کار را] می‌کنیم.^۳

چشم‌انداز حرکت ملت ایران با این زمینه‌ای که مشاهده می‌کنید، چشم‌انداز بسیار روشنی است؛ هم میراث گذشته ما، هم موجودی استعداد بسیار ارزنده ما، هم همت و انگیزه‌ای که در بیانات دوستان این جلسه به طور واضح این انگیزه و این اهتمام احساس می‌شود و هم گرایش دینی و خدایی در این حرکت، همه در مجموع یک ثروت عظیم ملی است برای

۱. ۸۱/۷/۳۰ - بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت عید نیمه‌شعبان

۲. ۹۱/۱۰/۱۹ - بیانات در دیدار مردم قم

۳. ۹۲/۹/۱۹ - بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی

ما. همه این‌ها به ما نوید می‌دهد که ما این شاء الله خواهیم توانست تمدن اسلامی متعلق به ملت ایران را برای این دوره و برای امت اسلامی در این زمان بار دیگر سر دست بیاوریم و الگویی را برای حرکت امت اسلامی این شاء الله ارائه بدهیم.^۱

هیچ بُعدی ندارد - بلکه نتیجه‌ای حتمی است - که این تمدن مثل همه تمدن‌های دیگر رشد خواهد کرد؛ مثل خورشیدی که به تدریج بالا می‌آید و به وسط السماء می‌رسد، اشعه و انوار خود را به نقاط مختلف دنیا خواهد تابانید. ... از آغاز انقلاب اسلامی این حرکت به وجود آمد؛ این برق در این نقطه از عالم درخشید؛ چشم‌هایی را خیره کرد؛ بعد هم این توفیق را پیدا کرد که نظام اسلامی را به وجود بیاورد؛ این نظام اسلامی هم از آغاز تشکیل، با چالش‌های خود، با مشکلات خود، با امکانات خود، حرکتی را آغاز کرده است و پیش می‌رود. این خط اگر با جدیت، با پشتکار، با شناخت آنچه که لازم است، با عمل به آنچه که وظیفه است، ادامه پیدا کند، سرنوشت حتمی عبارت است از این که تمدن اسلامی یک بار دیگر بر مجموعه عظیمی از دنیا، پرتو خود را بگستراند. ... این امری است که شدنی است. با وضعی که امروز من در کشورمان مشاهده می‌کنم، با ریشه‌های عمیقی که تفکر اسلامی در کشور ما دارد، با حرکت بسیار وسیع و گسترده‌ای که از اول انقلاب در راه تعمیق این اندیشه آغاز شده است و امروز به جاهای خوبی هم رسیده است، به نظر می‌رسد که این آینده برای نظام اسلامی، یک آینده قطعی و اجتناب‌ناپذیر است.^۲

همه آرمان‌های این ملت و انقلاب را می‌شود با پشتیبانی این مردم مؤمن و غیور به نتیجه رساند.^۳

امت اسلامی با یک تلاش مجاهدانه و مجذانه می‌تواند تمدن اسلامی باب این دوران را طراحی کند، شالوده‌ریزی کند، به ثمر برساند و آن را در مقابل بشریت قرار بدهد.^۴

این سند، اهم مبانی و آرمان‌های پیشرفت را تدوین کرده و افق مطلوب کشور را در پنج دهه آینده ترسیم و تدابیر مؤثر برای نیل به آن را طراحی کرده است که با تحقق آن، که کاری عظیم و دشوار اما ممکن و شیرین است، کشور راه پیشرفت را خواهد پیمود و طلیعه مبارک تمدن نوین اسلامی ایرانی در زیست‌بوم ایران رخ خواهد نمود، ان شاء الله.^۵

مطمئناً حرکت به سمت گشودن گره‌های مردم و باز کردن راه به سمت یک زندگی مرفه و سالم و خوب، که مردم از فراوانی و ارزانی و دیگر امکانات استفاده کنند، یک وظیفه اسلامی است که بر دوش همه - به خصوص بر دوش شما که مسئولان و مدیران کشور هستید - است. این کار، عملی است و قطعاً جزو آرمان‌های اسلامی و امام عزیزمان می‌باشد. جامعه مؤمن و انقلابی، تعارض دنیای زودگذر و سهل‌الوصول با آرمان‌های ماندگار و صعب‌الوصول را به نفع این دومین حل خواهد کرد. رسیدن به آرمان‌ها دشوار است؛ ولی ملت ایران در برنامه‌ریزی‌های جامع و بلند مدت شما، ان شاء الله آرمان‌ها و معنویات اسلامی خود را به دست خواهد آورد.^۶

۱. ۸۷/۲/۱۷ - بیانات در دیدار نخبگان و فرهیختگان استان فارس

۲. ۷۹/۷/۱۴ - بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه

۳. ۸۵/۸/۱۹ - بیانات در دیدار مردم دامغان

۴. ۹۴/۱۰/۸ - بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی

۵. بخشی از متن فراخوان رهبر انقلاب برای تکمیل و ارتقای الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت

۶. ۶۸/۶/۸ - بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت

آرمان‌هایی که ملت ایران تصویر کرده است، البته آرمان‌های بلندی است؛ اما این آرمان‌ها دست‌یافتنی است.^۱

آینده بسیار روشنی پیش روی ماست، که به سمت آن در حرکتیم؛ آینده‌ای که ملت ایران خواهد توانست به برکت اسلام و نظام اسلامی، هم عدالت اجتماعی و رفاه مادی داشته باشد، و هم به استقلال کامل دست یابد. از روز اول پیروزی انقلاب، ما به سمت این آینده حرکت کرده‌ایم و به اعتقاد من، قسمت‌های سخت‌ترش را پشت سر گذاشته‌ایم.^۲

جوان‌ها! بدانید، بدون هیچ‌گونه تردیدی آینده روشن و امیدبخش این کشور و این نظام متعلق به شما است؛ شما خواهید توانست کشورتان و ملتتان را به اوج افتخار برسانید؛ شما به توفیق الهی خواهید توانست الگو و نمونه کامل تمدن نوین اسلامی را در این آب و خاک تشکیل بدهید.^۳

ما می‌توانیم فرهنگ ناب و خالص اسلامی را بر جامعه خود حاکم کنیم. ما می‌توانیم همان خطی را که امام ترسیم کرده‌اند، کاملاً و دقیقاً طی کنیم. ... ان شاء الله خدای متعال هم کمک خواهد کرد؛ «و من يتوكل على الله فهو حسبه»، «من كان لله كان الله له».^۴

ملت ایران به فضل پروردگار، با هدایت الهی، با کمک‌های معنوی غیبی و با ادعیه زاکیه و هدایت‌های معنوی ولی‌الله‌الاعظم ارواح‌نافداه خواهد توانست تمدن اسلامی را بار دیگر در عالم سربلند کند و کاخ با عظمت تمدن اسلامی را برافراشته نماید. این، آینده قطعی شماست.^۵

بی‌شک تمدن اسلامی می‌تواند وارد میدان شود و با همان شیوه‌ای که تمدن‌های بزرگ تاریخ توانسته‌اند وارد میدان زندگی بشر شوند و منطقه‌ای را - بزرگ یا کوچک - تصرف کنند و برکات خود یا صدمات خود را به آن‌ها برسانند، این فرآیند پیچیده و طولانی و پرکار را بپیماید و به آن نقطه برسد.^۶

به برکت اسلام، آینده این انقلاب، آینده این نظام و آینده این کشور، آینده‌ای بسیار روشن و درخشان است.^۷

همچنین باید توجه داشت که این رویکردها و نگاه‌ها، در سخنان و بیانات رهبر فقید انقلاب و بنیان‌گذار کبیر جمهوری اسلامی رضوان الله تعالی علیه^۸ نیز به وضوح قابل رهگیری بوده و اساساً انقلاب، با تکیه بر همین مبانی شکل گرفت:

خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز

۱. ۸۵/۸/۱۹ - بیانات در دیدار مردم دامغان

۲. ۶۸/۴/۷ - بیانات در مراسم بیعت مسئولان دستگاه قضایی

۳. ۹۲/۸/۲۹ - بیانات در دیدار پنجاه هزار فرمانده بسیج سراسر کشور

۴. ۶۸/۳/۲۴ - بیانات در مراسم بیعت رئیس و نمایندگان مجلس شورای اسلامی

۵. ۷۶/۵/۲۹ - بیانات در دیدار جمعی از ایثارگران و خانواده‌های شهدا

۶. ۷۹/۷/۱۴ - بیانات در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه

۷. ۷۳/۸/۱۱ - بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان

۸. گزینش شده از منشور روحانیت، وصیت‌نامه و برخی از سخنرانی‌ها و پیام‌های موجود در صحیفه امام

نمود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست [و] حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیارد و الّا عالم سیاس و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هرکس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه‌ها را حفظ نمود. علمای دین‌باور در همین حوزه‌ها تربیت شدند و صفوف خویش را از دیگران جدا کردند. قیام بزرگ اسلامی مان نشأت گرفته از همین بارقه است. البته هنوز حوزه‌ها به هر دو تفکر آمیخته‌اند و باید مراقب بود که تفکر جدایی دین از سیاست از لایه‌های تفکر اهل جمود به طلاب جوان سرایت نکند و یکی از مسائلی که باید برای طلاب جوان ترسیم شود، همین قضیه است که چگونه در دوران وانفسای نفوذ مقدسین نافهم و ساده‌لوحان بی‌سواد، عده‌ای کمر همت بسته‌اند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت از جان و آبرو سرمایه گذاشته‌اند. اوضاع مثل امروز نبود، هرکس صد در صد معتقد به مبارزه نبود زیر فشارها و تهدیدهای مقدس‌نماها از میدان به در می‌رفت؛ ترویج تفکر «شاه سایه خداست» و یا با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد و این‌که ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم و یا جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده حکومت قبل از ظهور امام زمان - علیه السلام - باطل است و هزاران «ان قُلت» دیگر، مشکلات بزرگ و جان‌فرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آن‌ها را گرفت؛ تنها راه حل، مبارزه و ایثار خون بود که خداوند وسیله‌اش را آماده نمود. علما و روحانیت متعهد، سینه را برای مقابله با هر تیر زهرآگینی که به طرف اسلام شلیک می‌شد آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند.

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسأله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد.

خلاصه کلام این‌که ما باید بدون توجه به غرب حيله‌گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان در صدد تحقق فقه عملی اسلام برآییم؛ و الّا مادامی که فقه در کتاب‌ها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهانخواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه‌ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس‌العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور مردم در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.

تحلیل این مطلب که جمهوری اسلامی ایران چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده است، آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شود؟! تأخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم نه مأمور به نتیجه. اگر همه انبیا و معصومین - علیهم السلام - در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هرگز نمی‌بایست از فضای بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلند مدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نپوشیده است ذکری به میان آورند. در حالی که به لطف خداوند بزرگ، ملت ما توانسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است به موفقیت نائل شود. ما شعار سرنگونی رژیم شاه را در عمل نظاره کرده‌ایم، ما شعار آزادی و استقلال را به عمل خود زینت بخشیده‌ایم، ما شعار «مرگ بر امریکا» را در عمل جوانان پر شور و قهرمان و مسلمان در تسخیر لانه فساد و جاسوسی امریکا تماشا کرده‌ایم، ما همه شعارهایمان را با عمل محک زده‌ایم. البته معتزیم که در مسیر عمل، موانع زیادی به وجود آمده است که مجبور شده‌ایم روش‌ها و تاکتیک‌ها را عوض نماییم. ما چرا خودمان و ملت و مسئولین کشورمان را دست کم بگیریم و همه عقل و تدبیر امور را در تفکر دیگران خلاصه کنیم؟ من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر این که باید مواظب القانات روحانی نماها و مقدس‌مآب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی‌نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده‌اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود.

قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت‌پرستی است ادامه می‌دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابرنه‌های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهان‌نخواران و سرسپردگانی که به ستم و ظلم خویشتن اصرار می‌نمایند سلب خواهد کرد. آری، شعار «نه شرقی و نه غربی» ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم‌کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهایی است که در آینده نزدیک و به یاری خدا اسلام را به‌عنوان تنها مکتب نجات‌بخش بشریت می‌پذیرند و ذره‌ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد و کشورهای اسلامی و مردم مسلمان جهان نباید وابسته به غرب و اروپا و آمریکا و نه وابسته به شرق، شوروی، که ان شاء الله تعالی به خدا و رسول خدا و امام زمان وابسته است و به‌طور قطع و یقین، پشت‌کردن به این سیاست بین‌المللی اسلام، پشت‌کردن به آرمان مکتب اسلام و خیانت به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و ائمه هدی - علیهم السلام - است و نهایتاً مرگ کشور و ملت ما و تمامی کشورهای اسلامی است ... ما به تمام جهان تجربه‌هایمان را صادر می‌کنیم و نتیجه مبارزه و دفاع با ستمگران را بدون کوچک‌ترین چشم‌داشتی، به مبارزان راه حق انتقال می‌دهیم و مسلماً محصول صدور این تجربه‌ها، جز شکوفه‌های پیروزی و استقلال و پیاده‌شدن احکام اسلام برای ملت‌های دربند نیست. روشنفکران اسلامی همگی با علم و آگاهی باید راه پر فراز و نشیب دگرگون‌کردن جهان سرمایه‌داری و کمونیسم را ببینند و تمام آزادیخواهان باید با روشن‌بینی و روشنگری، راه سیلی‌زدن بر گونه ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها، خصوصاً آمریکا را بر مردم سیلی خورده کشورهای مظلوم اسلامی و جهان سوم ترسیم کنند. من با اطمینان می‌گویم: اسلام ابرقدرت‌ها را به خاک مذلت می‌نشانند؛ اسلام موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگ‌های کلیدی جهان را فتح خواهد کرد. ملت شریف ایران توجه داشته باشید که کاری که شما مردان و زنان انجام داده‌اید، آن قدر گرانبها و پرقیمت است که

اگر صدها بار ایران با خاک یکسان شود و دوباره با فکر و تلاش فرزندان عزیز شما ساخته گردد، نه تنها ضرری نکرده‌اید، که سود زیستن در کنار اولیاء الله را برده‌اید و در جهان ابدی شده‌اید و دنیا بر شما رشک خواهد برد، خوشا به حالتان! من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهان‌نخواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیاى آنان خواهیم ایستاد و تا نبودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست؛ یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگتری که شهادت است می‌رسیم و همان‌گونه که در تنهایی و غربت و بدون کمک و رضایت احدی از کشورها و سازمان‌ها و تشکیلات جهانی، انقلاب را به پیروزی رساندیم و همان‌گونه که در جنگ نیز مظلومانه‌تر از انقلاب جنگیدیم و بدون کمک حتی یک کشور خارجی متجاوزان را شکست دادیم، به یاری خدا باقیمانده راه پر نشیب و فراز را با اتکای به خدا، تنها خواهیم پیمود و به وظیفه خویش عمل خواهیم کرد؛ یا دست یکدیگر را در شادی پیروزی جهان اسلام در کل گیتی می‌فشاریم و یا همه به حیات ابدی و شهادت روی می‌آوریم و از مرگ شرافتمندانه استقبال می‌کنیم؛ ولی در هر حال پیروزی و موفقیت با ما است و دعا را هم فراموش نمی‌کنیم. خداوندا! بر ما منت بنه و انقلاب اسلامی ما را مقدمه فرو ریختن کاخ‌های ستم جباران و افول ستاره عمر متجاوزان در سراسر جهان گردان و همه ملت‌ها را از ثمرات و برکات وراثت و امامت مستضعفان و پابرهنگان برخوردار فرما. ... خدا را سپاس می‌نهیم که با تکیه بر آیات وحی و کتاب خدا توانسته‌ایم کشورمان را از وابستگی‌ها نجات دهیم. البته تا پیاده کردن تمامی احکام و مقررات اسلامی و عمل کامل در همه سطوح جامعه راه زیادی در پیش داریم. ولی به یاری خداوند همچنان به تلاش و کوشش خود ادامه می‌دهیم و در عمل به همه غرب‌زدگان و شرق‌زدگان و خودباختگانی که از مطرح کردن شعار اسلام و اعتماد به قرآن کریم واهمه داشته‌اند، نشان می‌دهیم که چگونه می‌توان جامعه را از سرچشمه‌های معرفت کتاب خدا و هدایت اسلام عزیز سیراب نمود، که بحمد الله همه این‌ها از برکات و ورود علما در مسائل سیاسی و استنباط احکام در مسائل مستحدثه بوده است، که روحانیت کشور ایران فقط به خطابه و وعظ و ذکر مسائل روزمره اکتفا ننموده است و با دخالت در مهمترین مسائل سیاسی کشور خود و جهان توانسته است قدرت مدیریت روحانیت اسلام را به نمایش بگذارد و اتمام حجتی برای همه قائلین به سکوت و سازشکاران بی‌تعهد و علم‌فروشان بی‌عمل باشد و تعجب است که چگونه بسیاری از علما و روحانیون کشورها و بلاد اسلامی از نقش عظیم و رسالت الهی و تاریخی خود در این عصری که بشریت تشنه معنویت و احکام نورانی اسلام است غافلند و عطش ملت‌ها را درک نمی‌کنند و از التهاب و گرایش جوامع بشری به ارزش‌های وحی بی‌خبرند و قدرت و نفوذ معنوی خود را دست کم گرفته‌اند، که در همین شرایط پر زرق و برق حاکمیت علوم و تمدن مادی بر نسل معاصر، علما و خطبا و ائمه جمعه بلاد و روشنفکران اسلامی، با وحدت و انسجام و احساس مسئولیت و عمل به وظیفه سنگین هدایت و رهبری مردم، می‌توانند دنیا را در قبضه نفوذ و حاکمیت قرآن درآورند و جلوی این همه فساد و استعمار و حقارت مسلمین را بگیرند و از لانه‌کردن شیاطین کوچک و بزرگ خصوصاً آمریکا در ممالک اسلامی جلوگیری کنند و به جای نوشتن و گفتن لاطائلات و کلمات تفرقه‌انگیز و مدح و ثنای سلاطین جور و بدبین کردن مستضعفان به مسائل اسلام و ایجاد نفاق در صفوف مسلمین به تحقیق و نشر احکام نورانی اسلام همت بگمارند و با استفاده از این دریای بیکران ملت‌های اسلامی، هم عزت خود را و هم اعتبار امت محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - را پایدار نمایند.

این جانب، روح الله موسوی خمینی که از کرم عظیم خداوند متعال با همه خطایا مایوس نیستم و زاد راه پرخطر همان دل‌بستگی به کرم کریم مطلق است، به عنوان یک نفر طلبه حقیر که همچون دیگر برادران ایمانی امید به این انقلاب و بقای

دستاورد‌های آن و به ثمر رسیدن هرچه بیشتر آن دارم، به عنوان وصیت به نسل حاضر و نسل‌های عزیز آینده مطالبی هر چند تکراری عرض می‌نمایم. و از خداوند بخشاینده می‌خواهم که خلوص نیت در این تذکرات عنایت فرماید. ... اسلام و حکومت اسلامی پدیده‌ی الهی است که با به کار بستن آن سعادت فرزندان خود را در دنیا و آخرت به بالاترین وجه تأمین می‌کند و قدرت آن دارد که قلم سرخ بر ستمگری‌ها و چپاولگری‌ها و فسادها و تجاوزها بکشد و انسان‌ها را به کمال مطلوب خود برساند. و مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیرتوحیدی، در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد فروگذار ننموده است؛ و موانع و مشکلات سر راه تکامل را در اجتماع و فرد گوشزد نموده و به رفع آن‌ها کوشیده است.

البته پر کردن دنیا را از عدالت، این را ما نمی‌توانیم [پُر] بکنیم. اگر می‌توانستیم می‌کردیم. اما چون نمی‌توانیم ایشان باید بیایند. الان عالم پر از ظلم است. شما در یک نقطه در عالم هستید. عالم پر از ظلم است. ما بتوانیم جلوی ظلم را بگیریم. تکلیفمان است. ضرورت اسلام و قرآن [است]. ... باید چنین کنیم. چون نمی‌توانیم باید او بیاید. اما باید فراهم کنیم کار را. فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک کنیم. کار را همچو کنیم که عالم مهیا شود برای آمدن حضرت.

شما باید زمینه را فراهم کنید برای آمدن او و فراهم کردن این است که مسلمین را با هم مجتمع کنید. همه با هم بشوید، ان شاء الله ظهور می‌کند ایشان.

این‌هایی که می‌گویند هر علمی بلند شود و هر حکومتی، خیال کردند که هر حکومتی باشد، این بر خلاف انتظار فرج است، این‌ها نمی‌فهمند چی دارند می‌گویند. این‌ها تزریق کردند بهشان که این حرف‌ها را بزنند. نمی‌دانند دارند چه می‌گویند. حکومت نبودن، یعنی این‌که همه مردم به جان هم بریزند، بکشند هم را، بزنند هم را، از بین ببرند، بر خلاف نص آیات الهی رفتار کنند. ما اگر فرض کنیم دویست تا روایت هم در این باب داشتند، همه را به دیوار می‌زدیم؛ برای این‌که بر خلاف آیات قرآن است. اگر هر روایتی بیاید که نهی از منکر نباید کرد، این را باید به دیوار زد. این‌گونه روایات قابل عمل نیست.

مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد.

در یکی از خاطرات مرحوم عسکراولادی آمده است که امام (ره) مراحل انقلاب را به وی تشریح کرد و فرمود: «شما بدانید که مبارزه ما سه مرحله دارد: اول اسلامی کردن ایران، دوم اسلامی شدن کشورهای اسلامی، سوم اسلامی شدن جهان. آن روز است که به مولا عرض می‌کنیم: مولا، جهان منتظر قدوم مبارک شماست.» اسدالله بادامچیان، نایب رئیس شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی نیز نقل قولی نزدیک به این مضمون را از امام (ره) مطرح می‌کند و می‌گوید: «امام (ره) در دیداری فرمودند برای به نتیجه رسیدن، سه نکته لازم است: حرکت را ایمانی، مردمی و با برنامه پیش ببرید. امام (ره) در

دیدار دیگری در سال ۴۲ به ما فرمودند: انقلاب ما سه مرحله دارد؛ مرحله اول این که ایران را اسلامی کنیم که ۲۰ سال زمان می برد؛ مرحله دوم این که کشورهای اسلامی را اسلامی کنیم و مرحله سوم جهان را با اسلام آشنا کنیم؛ آن گاه محضر مولایمان صاحب الزمان عرض کنیم عجل علی ظهورک.»

پروردگارا!

ما را قدردان نعمت زندگی در پرتو ولایت فقیه قرار داده

و قلوبمان را به نور معرفت و محبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه منور بگردان!

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

۱. قرآن کریم
۲. امام خمینی، سید روح الله، آداب الصلاة
۳. _____، چهل حدیث
۴. _____، صحیفه امام
۵. _____، کتاب البیع
۶. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی
۷. _____، ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت
۸. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مهر تابان
۹. _____، وظیفه فرد مسلمان در احیاء حکومت اسلام
۱۰. رحیم‌پور ازغدی، حسن، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبری برای همیشه
۱۱. شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد
۱۲. نصیری، مهدی، عصر حیرت
۱۳. پایگاه اینترنتی خبرگزاری تسنیم
۱۴. پایگاه اینترنتی خبرگزاری مهر
۱۵. پایگاه اینترنتی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای
۱۶. پایگاه اینترنتی عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت
۱۷. پایگاه اینترنتی ویکی‌پدیا
۱۸. پایگاه خبری انتخاب
۱۹. پایگاه خبری خبرآنلاین
۲۰. پایگاه خبری مشرق‌نیوز
۲۱. روزنامه اعتماد
۲۲. مقالات شفاهی استاد رحیم‌پور ازغدی
۲۳. وبلاگ مهدی نصیری